

احمدی نژاد مستقدم

روایتی از تولد تا رسیدن به کرسی شهرداری تهران



۱۳۸

احمدی نژاد متقدم

روایتی از تولد تا رسیدن به کرسی شهرداری تهران

۱۴۶

۱۵۸

۱۷۰

پرونده

۱

کتاب روزآروز
شماره دو • خرداد ۱۴۰۲

احمدی ن

روایتی از تولد تا رسیدن به کرسی شهرداری تهران



دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۲، وقتی اعلام شد که گروهی ناشناس موسوم به «رایحه خوش خدمت» دومین انتخابات شورای شهر تهران را برده است، هنوز خیلی هانمی دانستند که دقیقا چه اتفاقی در سپهر سیاسی کشور افتاده. امکانی برای جست و جوی سابقه اسامی افرادی که از لیست رایحه به شور راه پیدا کرده بودند وجود نداشت. این زمانی است که ستاره بخت محمود احمدی نژاد در حال بلند شدن بود.

حتی تا سال ۸۴، و انتخابات ریاست جمهوری که احمدی نژاد در آن کاندیدا شده بود، هنوز خیلی ها او را نمی شناختند، در سال ۸۸، بسیاری از نه‌هایی



آزاد مقدم



که به احمدی نژاد گفته شد، حاصل عملکرد او در چهار سال اول ریاست جمهوری اش بود، نه فراگیر شدن شناختی که معدودی چهره‌های سیاسی از او داشتند. همین حالا هم اوضاع چندان فرقی نکرده است، ده سال بعد از افول ستاره اقبال احمدی نژاد هنوز خیلی‌ها نمی‌دانند که او واقعا چه مسیری را در سیاست ایران طی کرده تا یک روز در میدان ولی عصر تهران، مردم را خس و خاشاک خطاب کند. اواسط سال ۹۷ که تازه از دانشگاه فارغ التحصیل شده بودم پژوهشی در مورد برآمدن ستاره اقبال احمدی نژاد آغاز کردم. هدف نوشتن کتابی در مورد طی طریق سیاسی در ایران بود، و انگیزه‌ای هم برای مصاحبه با خود احمدی نژاد در این مسیر وجود نداشت. با این وجود اصرار برخی از اعضای وقت دفتر آقای احمدی نژاد به انجام مصاحبه و پیش بردن پژوهش بر مبنای خاطرات شخصی احمدی نژاد، به ۴۸ ساعت مصاحبه رودررو با او ختم که تا اواخر بهار سال ۹۸ ادامه داشت. این مصاحبه‌ها، بیش از آن که توضیحی در مورد زمانه احمدی نژاد باشند، تصویر جرح و اصلاح شده شخصی او، از مسیری است که در فضای سیاسی ایران پیموده و به شهرداری تهران ختم شده است. متن مصاحبه‌ها، چنان که تصویر متاخر از احمدی نژاد هم نشان می‌دهد، آلوده به اغراق‌هایی از جنس بزرگنمایی‌هایی است

فاطمه کریم‌خان

روزنامه‌نگار

این که آدم‌ها در معرفی خود و خانواده شان به چه چیزی اشاره می‌کنند، تا حدود زیادی وابسته به تصویری است که از خود و خانواده و سرگذشت شان دارند. محمود احمدی نژاد معرفی خودش را از معرفی ارادان گرمسار به عنوان بخشی از ری قدیم آغاز می‌کند و می‌گوید «قله‌های سرزمین گرمسار، خان‌های نوعاً خوبی داشتند. سرزمین گرمسار مردمی آگاه و با دانش سیاسی بالا و رونق اقتصادی خوب داشت» پدر بزرگ او، بنا به توصیف خودش در یکی از این قله‌ها زمین‌هایی داشت و ناچار به کار کردن برای زمین‌داران بزرگ نبود؛ با این حال پدر احمدی نژاد که در یازده سالگی یتیم شده از ارثیه پدری سهمی نگرفت تا «روی پای خودش بایستد». او همین طور اشاره



که همه‌ی ما در مورد سابقه و انگاره‌های شخصی مان از خودمان داریم. بسیاری از کسانی که در مواجهه با اظهارات احمدی نژاد در مورد سابقه سیاسی‌اش قرار گرفته‌اند، از اظهارنظر در مورد این گفته‌ها خودداری کرده‌اند تا از جان دادن به یک تصویر فراموش شده در سپهر سیاسی ایران خودداری کنند.

کتابی که قرار بود در مورد برآمدن یک سوژه انقلابی نوشته شود، با فهم نزدیک‌تری از روزگار و مسیری که احمدی نژاد طی کرده است، اولویت خود را از دست داد، چرا که به مرور روشن شد عنوان «سوژه انقلابی» را که برای پاک‌بازانی مانند مصطفی شجاعیان، یا نوابخ نیمه مجنونی مانند باکونین به کار رفته است، نمی‌توان به شخصیتی مانند احمدی نژاد نسبت داد. از مجموع حدود یک سال کار تحقیقاتی، مصاحبه‌ای بیش و کم ۲۰ هزار کلمه‌ای باقی ماند که احمدی نژاد شدن احمدی نژاد، از منظر احمدی نژاد ۶۳ ساله را با آرزوها و رویاندیشی‌های پیش از تحولات سال‌های ۹۸ به بعد، نمایان می‌کند. رویایی که رد پای آن در تصویرسازی‌های احمدی نژاد از خودش در این مصاحبه دیده می‌شود، حتی در همان زمان انجام مصاحبه هم به نظر جنون‌آمیز و آلوده به وهم بود؛ تکلیف امروز که اظهار من الشمس است.

می‌کند که پدرش در هنگام حمله متفقین به ایران سرباز بوده است اما وقتی سربازها به خانه برگردانده شدند در یک داستان عاشقانه بسیار پرحرارت با خواهر دوستش و همسایه‌شان که «هفت نسل قبل از خودش سید» بوده ازدواج می‌کند.

آن‌طور که احمدی نژاد روایت می‌کند، پدر او، مردی آگاه و اهل مطالعه بوده است، که هم «تحصیلات» خوبی داشت و هم مذهبی و مقید بود. البته در توصیف پدرش به این موضوع که او با چه توصیف یا رتبه و درجه‌ای «تحصیل کرده» محسوب شده است، یا در جایی که اهل مطالعه توصیف می‌شود به چه کتاب‌ها یا مجلاتی دسترسی داشته است اشاره نمی‌کند. با این حال در همین عبارت‌های کوتاه تأکید بسیار واضح بر نسب، زمین‌داری، و آگاهی سیاسی روشن است، موضوعی که به نظر می‌رسد واکنشی است به شایعات در مورد وابستگی وی به طایفه فیوج که اصالتی از شمال هند و منطقه بلوچستان دارند.

در مورد تولد خودش می‌گوید فرزند پنجم خانواده بوده است و پیش از او دو برادر و دو خواهر به دنیا آمدند که یکی از خواهرها در دو سالگی درگذشته و در نتیجه او تبدیل به فرزند چهارم شده و بعد از او هم سه دختر دیگر به خانواده اضافه شده‌اند که باعث می‌شود احمدی نژاد خانه‌اش را یک «اجتماع» بنامد که به آموزش مهارت‌های زندگی بچه‌ها کمک کرده است.

تصمیم مهاجرت خانواده به تهران پیش از به دنیا آمدن محمود گرفته شده، و پدر اندکی بعد از تولد آخرین پسر به همراه برادر مادر به تهران رفته است تا مقدمات مهاجرت را آماده کند. در مورد علت این مهاجرت می‌گوید که پدر بعدها به فرزندان گفته است فضای ارادان برای رشد بچه‌ها مناسب نیست و بخشی از علت مهاجرت خانواده هم ناشی از این بوده است که پدر به کتاب و مجله و روزنامه‌هایی که می‌خواست، در ارادان دسترسی نداشته است. احمدی نژاد مثل بسیاری دیگر از هم نسلان خودش و همین‌طور فرزندان بچه‌های نسل خودش تصویر «آموختن خواندن پیش از مدرسه» را در مورد خودش تکرار می‌کند و می‌گوید خواندن را از خواهر بزرگترش یاد گرفته است و پیش از مدرسه شروع به خواندن کرده است. در دو موقعیت متفاوت، می‌گوید در این مقطع زمانی، یعنی دوران کودکی ابتدایی‌اش در خانه کتابخانه‌ای با بین هزار تا دو هزار جلد کتاب وجود داشته است که بچه‌ها از این کتاب‌ها تغذیه می‌کردند. از جمله کتاب‌هایی که احمدی نژاد به عنوان خوراک ذهنی این دوره از آن‌ها یاد می‌کند، پیامبران و کتاب‌های صمد بهرنگی است. صمد بهرنگی متولد ۱۳۱۸ است، در سالی که احمدی نژاد متولد ۱۳۳۵ هفت ساله بوده، بهرنگی تازه ۲۳ ساله بوده است و داستان‌های عادت ۱۳۳۹، تلخون ۱۳۴۰ و بی‌نام ۱۳۴۲ از او منتشر شده بود. ماهی سیاه کوچولو و الدوز و کلاغ‌های او هر دو در سال ۴۷ منتشر شده‌اند، بنابراین در زمان مورد اشاره ی احمدی نژاد در دسترس او نبودند. او در مورد مواجهه‌اش با صمد بهرنگی می‌گوید ما آن وقت از زندگی او خبر نداشتیم، می‌دانستیم که آدم مبارز و خوبی بوده است و در ارس غرق شده است، صمد بهرنگی در ۱۳۴۷ در ارس غرق شد، بنابراین مواجهه احمدی نژاد با نوشته‌های صمد احتمالاً مربوط به دوران نوجوانی اوست نه آنچنان که خودش می‌گوید، مربوط به اوایل کودکی‌اش. علاوه بر این، احمدی نژاد اشاره می‌کند که در سال سوم ابتدایی یک کتاب خلاصه شاهنامه هدیه گرفته است که از میان داستان‌های آن به داستان آرش کمانگیر علاقه بیشتری داشته است؛ موضوع این است که داستان آرش کمانگیر در شاهنامه نیامده است.

احمدی نژاد علاوه بر کتاب‌های صمد بهرنگی و داستان‌های شاهنامه، به

▼ احمدی نژاد می‌گوید از سه چهار سالگی به همراه پدرش در مراسم مذهبی مسجد نارمک حاضر بوده است. این مسجد که توسط مرحوم مهندس بازرگان پایه‌گذاری شده بود، محلی برای سخنرانی‌های سیاسی بود که احمدی نژاد در دوران نوجوانی شنونده آنها بود.



دیوان پروین اعتصامی، حافظ و سعدی و علاقه به حفظ کردن شعر و مشاعره هم اشاره می‌کند، و همین طور به کتاب‌های پلیسی سیاهی اشاره می‌کند که اسامی آن را به خاطر ندارد با این حال می‌گوید که به نظر شخصی‌اش، آن زمان، یعنی دهه ۴۰ شمسی، «کتاب‌های ادبیات غنی‌تر از امروز بود»!

احمدی نژاد علاوه بر این از کتاب‌های موسسه «در راه حق» نام می‌برد که در کودکی و نوجوانی در دسترسش قرار داشتند. موسسه در راه حق که در سال ۴۳ در قم تأسیس شده است، هدف خود را «مبارزه با افکار کسانی که مذهب را علیه مذهب به کار گرفته و تا مرتبه حیوانی نفس تنزل داده بودند، مبارزه با مسیحیت و تبلیغات مسیحیان» توصیف کرده بود. عمده کار مؤسسه، توزیع جزوات به زبان ساده بود. انتخاب این قالب بدین منظور صورت گرفت که نسل جوان بتواند به راحتی آنها را مطالعه کرده و مجبور به مطالعه گسترده نباشد. از بنیان‌گذاران و فعالان تهیه مطالب جزوات این موسسه می‌توان به محمد تقی مصباح یزدی، حسین نوری همدانی، سید هادی خسروشاهی و ابراهیم امینی اشاره کرد. بنابر اسناد داخلی موسسه در راه حق، روال کار مؤسسه در شناسایی مخاطبین اینگونه بود که کارت‌هایی تهیه شده بود و از راه‌های خاص میان برخی معلمان مدارس یا هیئت‌های مذهبی کشور توزیع می‌شد تا بین جوانان توزیع کنند و هر کس که دوست داشت نامش را می‌نوشت و ارسال کرده و مشترک می‌شد.

احتمالاً این جزوات از طریق مسجد نارمک به دست خانه احمدی نژادها می‌رسیده است. احمدی نژاد می‌گوید از سه چهار سالگی به همراه پدرش در مراسم مذهبی مسجد نارمک حاضر بوده است و این مسجد در ادامه هم تأثیر جدی در شکل‌گیری احمدی نژاد بر جا گذاشته است. احمدی نژاد در مورد حضور خود در مسجد نارمک می‌گوید برای شرکت در کلاس‌های مقدماتی و روحانی قرآن به مسجد رفته است که در دو سطح ابتدایی و پیشرفته برگزار می‌شده است. او بعد از دو جلسه به این نتیجه می‌رسد که قرائت حروف را می‌داند و به کلاس پیشرفته که آقای مشکینی در آن درس و روحانی و تلفظ می‌داد، می‌رود: «هنوز آن قدر بچه بودم که نمی‌دانستم برای شرکت در کلاس باید ثبت نام کنم! معلم کلاس پیشرفته آقای مشکینی بود، همین که من را دید گفت تو که هنوز کوچکی باید بروی کلاس مقدماتی. من برگشتم به کلاس قبلی، ده پانزده دقیقه گذشت دوباره از پنجره برگشتم رفتم همان کلاس پیشرفته، باز به من نگاه کرد گفت: «مگه نگفتم باید بروی به آن کلاس دیگر»، فکر می‌کردم متوجه موضوع نشدم و باز من را برگرداند به کلاس مقدماتی، من دوباره برگشتم به کلاس پیشرفته، گفتم آقا من آن درس‌ها را بلدم، گفت بسیار خوب، من را برد پیش آقای زرنندی گفت آقا از این امتحان بگیری، آقای زرنندی چند سوال از من کرد، و دید که بلدم، دستم را گرفت برد پیش آقای مشکینی، بعد اجازه دادند که من در کلاس پیشرفته بنشینم. در آن کلاس جزو کوچک‌ترین بچه‌ها بودم. درس خیلی جدی و آقای مشکینی خیلی سخت‌گیر بود شاید دو سه بار در این مقطع قرآن را با ایشان دوره کردیم. وقتی کلاس سوم یا چهارم بودم همین آقای مشکینی کتاب‌های مدارس ابتدایی عراق را آورد و شروع کرد به عربی درس دادن از پایه، منتها ساواکی‌ها آمدند و کل فعالیت‌های آنجا را تعطیل کردند. ایشان هم به نظر می‌دستگیر شد یا فرار کرد، و این سال‌های ۴۵-۴۶ بود. شاید ۱۰ ساله بودم که کامل یاد گرفته بودم که قرآن بخوانم و می‌توانستم به دیگران هم یاد بدهم.»

«خودم یاد گرفتم»، «بلد بودم» و «یاد می‌دادم» بارها در خاطرات سال‌های ابتدایی زندگی احمدی نژاد تکرار می‌شود، برای مثال او در مورد شروع درس خواندن در دبیرستان دانشمند تهران می‌گوید در سال اول

دبیرستان دولتی که در رشته ریاضی درس می‌خواند مدرسه معلم ریاضی نداشت، سال دوم که به مدرسه دانشمند رفت، همه ریاضی را بیشتر از او بلد بودند، و وقتی معلم هندسه تصمیم گرفت امتحان هندسه برگزار کند او که چیزی از هندسه نمی‌دانست به کتاب خانه مسجد نارمک رفت و هرچه کتاب هندسه وجود داشت را قرض گرفت و در یک شب تا صبح آن‌ها را خواند و روز بعد در امتحان بهترین نمره کلاس را گرفت، یا در مورد تجربه دیگری از سال‌های مدرسه می‌گوید همان خواهی که قبل از مدرسه به او خواندن یاد داده بود با دوستانش در خانه درس می‌خواند و با وجود این که او و دوستانش چند سال بزرگتر از کوچکترین پسر خانواده بودند، از او می‌خواستند که مسائل را برایشان حل کند و به سوال هایشان جواب بدهد. احمدی نژاد همین طور می‌گوید که در کودکی و نوجوانی بین بچه‌ها محبوب بوده است. وقتی قرار به یارکشی بود او وسط می‌افتاد و تیم انتخاب می‌کرد. در فوتبال دستی قوی داشت و مدام در حال بازی در کوچه بود اما این طور نبود که با کسی درگیر شود، و چه در مدرسه چه در کوچه و چه بین بچه‌های خانواده، همیشه به همه دوست بود و با همه رابطه داشت.

الگوی فرزندپروری که در خانه اقلا به شهادت اظهارات احمدی نژاد وجود داشته است را امروز «الگوی فرزندپروری دموکرات» می‌گویند که در خاطرات احمدی نژاد بارها به نمونه‌های آن اشاره می‌شود، برای مثال احمدی نژاد می‌گوید «یک بار در نوجوانی وقتی کسی در خانه نبود، با همراه خواهرهای کوچک‌تر تمام چادرهایی که در خانه بود را سوراخ و به هم وصل کردیم و در خانه تکیه زدیم». در مورد واکنش مادر به این ماجرا می‌گوید هر چند به ما تشر زد، اما تنبیهی در کار نبود. در جای دیگری می‌گوید در تابستان‌ها تفریحش این بود که وسایل برقی را باز کند، از پنکه و اتو گرفته تا وسایل دیگر، و ساعت‌ها با بستن دوباره این وسایل سرگرم بود و در نهایت نمی‌توانست آن‌ها را به حالت اول در بیاورد اما پدر برای این کار او را تنبیه نمی‌کرد. در خاطره دیگری می‌گوید وقتی در بازی شیشه‌ی پنجره را شکست یکی از اقوام که در خانه بود او را دعوا کرد اما وقتی پدر به خانه برگشت به میهمان اعتراض کرد که حق نداشته محمود را عتاب کند و از پسرش که شیشه را شکسته بود دفاع کرد.

علاوه بر این محمود احمدی نژاد در میان بچه‌های خانه از نظر برخورداری از امکانات یک استثنا بوده است، او که دبیرستان را در مدرسه‌ی نمونه خوانده است می‌گوید چون شاگرد خوبی بودم از مدرسه برای شهریه تخفیف می‌گرفتم، همین طور می‌گوید که به همراه یکی از دایی‌هایش به کلاس زبان

در ۱۴ بهمن ۵۷ به همراه جامعه اسلامی معلمان برای اولین بار در یکی از سخنرانی‌های آیت الله خمینی حاضر می‌شود.







▲ دبیرستان دانشمند تهران

واقع در نارمک، محمود
احمدی نژاد در رشته ریاضی
در این دبیرستان تحصیل
می کرد.

می رفته است و آنچا هم چون شاگرد خوبی بوده است تخفیف می گرفته است و نمونه هایی از این دست، با این حال وقتی این سوال مطرح می شود که آیا امکاناتی مثل کلاس زبان و مدرسه نمونه برای بچه های دیگر خانه هم وجود داشته است یا نه می گوید «بچه های دیگر این چیزها را نمی خواستند». احمدی نژاد علاوه بر این در مورد خودش می گوید که در میان همه جمع ها و بچه ها به سرعت شاخص می شد و به چشم می آمد. سال ها نقل محافل بودن به دلیل انتخاب خاص در لباس پوشیدن باعث شده است احمدی نژاد احساس لزوم کند که به شوخی ها در این مورد با رویکردی جبرانی پاسخ دهد، او در یکی از خاطراتش می گوید: «در دبیرستان خیلی ساده بودم، ولی همیشه تمیز و مرتب بودم، کاپشن و شلوارم با هم هماهنگ بود، چون ورزشکار بودم و اینها را هم با هم هماهنگ می کردم به من می گفتند سوسول، مثلاً من یک کاپشن داشتم که این را ۴۵ تومان پدرم خریده بود، بعد یکی از بچه ها آمد گفت که بیا کاپشت را با من عوض کن، حالا مثلاً کاپشن او قیمتش ۵ هزار تومان بود، بیش از ۱۰۰ برابر قیمت کاپشن من، من گفتم نه، هی اصرار کرد تا این ها را با هم عوض کردم منتها من آن کاپشن را نپوشیدم و گفتم تو برو این را چند روز بپوش بین خوست می آید یا نه، بعد بهش گفتم آن کاپشن را ۴۵ تومان خریدم، مثلاً فکر می کرد من اینها را خیلی گران خریده ام. ما از مادرمان یاد گرفته بودیم که همیشه لباس مرتب بپوشیم»

ورود اولیه به عرصه سیاست

درگیری احمدی نژاد با سیاست هم ظاهراً از همین سال های دبیرستان شروع شده است، هر چند می گوید در خانه بحث سیاسی همواره وجود داشته اما همزمان تصریح می کند که این رفت و آمد به مسجد نارمک بود که باعث شد او مانند خیلی های دیگر در جریان مسئله سیاسی ایران قرار بگیرد. مسجد نارمک، یکی از مهم ترین پایگاه های نیروهای معترض سیاسی در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی ایران بود. این مسجد که توسط مرحوم مهندس بازرگان پایه گذاری شده بود، محلی برای سخنرانی های سیاسی بود که احمدی نژاد در دوران نوجوانی شنونده آنها بود. با این حال او از اشاره به این که بیشتر تحت تاثیر کدام یک از سخنران های این مسجد بوده است خودداری می کند و صرفاً به فعالیت های فرهنگی نوجوانان در این مسجد اشاره می کند. برای مثال می گوید در دوران نوجوانی بدون این که پیشینه صمد بهرنگی را بداند بر اساس داستان ماهی سیاه کوچولو با بچه ها نمایش اجرا می کردند و قرائت بسیار تند و انقلابی هم از آن داشتند تا این که به گفته خودش «وقتی قانون



+ پرونده
+ محمود احمدی نژاد

پرورش فکری آمد، یک رقیب برای مادرست شد.»

ماجرای البته به بازی کردن نمایش ماهی سیاه کوچولو ختم نشد، در همین سال‌های دبیرستان، مسجد نارمک علاوه بر این که محلی برای سخنرانی‌های مذهبی سیاسی بود، محل رفت و آمد بچه‌های دانشجوی دانشگاه‌های تهران و امیرکبیر هم بود. گعده‌های دانشجویی که عموماً برای عضوگیری از جوان‌ترها تشکیل می‌شد، مسیر ورود احمدی‌نژاد به بحث‌های سیاسی بود. کوه‌نوردی‌های سبک، سنت دانشجویان چپ بسیاری از دانشگاه‌ها برای فراهم کردن فرصت گفت و گو دور از نگرانی‌های رایج در تهران بود و احمدی‌نژاد به گفته خودش در برخی از این راه‌پیمایی‌ها که همراه بحث‌های سیاسی بود شرکت می‌کرد. با این حال، به گفته خودش، در پانزده سالگی، یعنی در ۱۳۵۰ و در جریان یک بحث سیاسی وقتی از «چاپیدن» کشور گلایه کرده بود، و همراهش به او گفته بود که ساواک همه جا هست و نباید این حرف‌ها را زد. برای اولین بار احساس کرده بود که سیاسی شده است، می‌گوید: «متوجه ترس نبودیم، کار خودمان را می‌کردیم.»

این دوره، دوران بحث شدید ضدآمریکایی در سرتاسر جهان و از آن جمله در ایران است. تظاهرات ضدآمریکایی از سه چهار سال پیش آغاز شده، جنبش می‌۶۸ به تازگی آرام گرفته است و رسوب اعتراضات آن به فضای کشورهای جهان سومی از جمله ایران هم رسیده است. حالا در ۱۳۵۱، مصادف با ۱۹۷۳ آمریکا اعلام کرده است که نیروهای خود را از ویتنام بیرون می‌کشد و بحث بر سر آن در دبیرستان‌های تهران جریان دارد.

علاوه بر این، دوره، دوره مبارزه ضدامپریالیستی است. محمدعلی کلی، قلب‌های هزاران نوجوان را تسخیر کرده است، برد و باخت او مسئله هزاران هزاران نوجوان تازه بالغ است، از آن جمله احمدی‌نژاد که می‌گوید آن وقت ها گزارش بازی‌های کلی در ساعت‌های اولیه صبح از رادیو پخش می‌شد و وابستگی او به کلی به حدی زیاد بود که وقتی او در یکی از بازی‌هایش مقابل حریف باخت، شنونده در صبح سرد تهران، تمام راه را تا مدرسه گریه کند. البته احمدی‌نژاد می‌گوید موضوع اصلی که باعث سیاسی شدن او شد، نه سرریز این احساسات به فضای نوجوانان تهران، بلکه «چیزهایی دیگری بود... آن موقع اخبار این بود که این قدر نفت می‌فروشدند و ریخت و پاش دارند این طور هزینه می‌کنند این طور می‌خورند و می‌دوشند، از آن طرف اخبار فقر و اینها بود، می‌شنیدیم و می‌دیدیم که مردم در چه وضعی زندگی می‌کنند، اصل موضوع ما نابرابری و وابستگی ما بود، این که دولت در فضای سیاسی آمریکا در منطقه عمل می‌کند، اسرائیل را به رسمیت شناخته و رابطه‌اش با مرتجعین مثل کشورهای عربی و پاکستان خوب است. آن موقع دو قطب وجود داشت، یک تعداد از فعالان سیاسی گرایش به قطب مارکسیستی داشتند و برخی نه به عنوان طرفداری از آمریکا بلکه به عنوان مقابله با شوروی به سمت آمریکا چرخیده بودند یا طرفدار حفظ وضع موجود بودند، یک عده زیادی از فعالیت سیاسی هم که به طور طبیعی به سمت شوروی بودند. یک عده از فعالان مثل ما، یعنی عموماً مذهبی‌ها، طرفدار هیچ کدام نبودیم بحث ما این بود که اصلاً چرا کسی باید به جهان حاکم باشد؟ من شاید ۱۲-۱۳ ساله بودم که پیکان آمد، در ۱۵ سالگی ما می‌دانستیم که این یک شرکت ورشکسته بوده که خریده‌اند، احساس تحقیر می‌کردیم و برایمان سوال بود که چرا این کار انجام

احمدی نژاد
می‌گوید پیش از
ورود به دانشگاه،
در خانواده او کسی
وارد دانشگاه نشده
بود بنابراین همه
احساس می‌کردند
که باید به او رهنمود
بدهند و در میان
این رهنمودها
همه به او می‌گفتند
«مواظف باش،
آنجادرخت‌ها هم
میکروفن دارند»

شده و چرا چیز بهتری تهیه نشده بود. کشورهایی مثل عربستان و پاکستان که در محور مقابله با شوروی بودند، ما فکرمی کردیم بخش عمده‌ای از اتفاقاتی که در کشور می‌افتاد در جهت تامین خواست و منافع آمریکا در منطقه است که حالا یک گوشه آن هم به مردم می‌رسد. بیمان سنتو توسعه توان نظامی و دفاعی در جهت اهداف دفاعی خودمان نیست بلکه در چهارچوب تامین منافع آمریکا در برابر شوروی است. فهم ما آن زمان این بود و این هم بر مبنای اطلاعاتی بود که به ما می‌رسید.»

احمدی نژاد در مرور خاطرات این دوره به شدت مایل است بین خودش و جریان‌های چپ مسلط بر فضای سیاسی ایران در سال‌های اوایل و اواسط دهه ۵۰ فاصله‌گذاری کند. می‌گوید کتاب‌های فکری جریان‌های مختلف را می‌خوانده، اما همزمان تاکید می‌کند که اسامی این کتاب‌ها را به خاطر ندارد، با این حال می‌گوید آنها با مرتضی مطهری، فعال مذهبی و منتقد اسلام‌گرایی مارکسیسم خیلی مسئله داشتند «و ما هم با آنها مسئله داشتیم. ما آنها را قبول نداشتیم و وقت بحث می‌شد هم می‌گفتیم به جای حمله پاسخ بدهید»، اما روشن نمی‌کند که در این مقطع دقیقاً چه سوالاتی نسبت به تفکر و جریان‌های چپ موجود در فضای سیاسی کشور داشته و انتظار داشته است که دقیقاً به چه سوالاتی پاسخ داده شود.

او می‌گوید در این سال‌ها، یعنی بین ۵۱ تا ۵۴ در سال‌های پایانی دبیرستان، خودش و دو همکلاسی دیگر، با هم بحث و حرف سیاسی داشتند و فکر می‌کردند که می‌فهمند وضع مملکت خوب نیست و از این نظر برای خودشان پرستیژی قائل بودند، با این حال رد نمی‌کند که در دوران دبیرستان با بچه‌هایی که عضو مجاهدین بوده‌اند با گروه کوچکی به کوه می‌رفتند و حتی گاهی بچه‌هایی را که در حال فرار بودند با حمایت خانواده در خانه پناه می‌دادند، یا در خانه جلسه برگزار می‌کردند و کتاب می‌خواندند و نتایج انقلابی می‌گرفتند. همه چیز اما متوقف به بحث و حرف سیاسی نبود.

احمدی نژاد می‌گوید که در نوجوانی به همراه دایی‌اش ورزش‌های رزمی تمرین می‌کرده و به کلاس زبان می‌رفته، فوتبال هم جزو جدا نشدنی روزهایش بوده. وضعیت تا نوروز سال کنکور یعنی ۱۳۵۴ به همین منوال ادامه پیدا می‌کند و ختم به سه ماه درس خواندن برای شرکت در امتحان ورودی دانشگاه می‌شود. قبل از محمود، کسی در خانواده او به دانشگاه نرفته بود. علت به گفته خودش هزینه‌های دانشگاه بود. در سال ۵۴ مصوب می‌شود که دانشجویان در ازای دادن تعهد خدمت به دولت، بتوانند رایگان تحصیل کنند. احمدی نژاد می‌گوید در آن زمان به دلیل «داغی‌های جوانی» بر سر



این که این تعهد خدمت مشروع است یا نه، بحث بود اما «یک توجه درست کردیم که این پول خود حکومت نیست بلکه پول ملت است و پذیرش آن اشکالی ندارد»، وقتی نتایج امتحان اعلام می شود، درخواست ثبت نام را برای دانشگاه های شیراز، پلی تکنیک، تهران، شریف، علم و صنعت، تبریز و مشهد می فرستد. در آن زمان نتایج دانشگاه تهران زودتر از همه اعلام می شد، «و دیدم که اسسم نیست! خیلی بهم برخورد، و علاوه بر این فکر می کردم یک ماجرای هست، این قبول نشدن را مربوط می دانستم به این که ما فعالیت داشتیم و فکر می کردم حتماً به خاطر آن فعالیت ها بوده است که من را قبول نکردند! در پلی تکنیک ذخیره شدم، اما در علم و صنعت قبول شدم. آن روزی که دانشگاه تهران اعلام کرد که قبول نشدم، بسیار ناراحت بودم، تا صبح نخوابیدم، مادرم هم می آمد توی اتاق می گفت محمود جان مهم نیست جای دیگری قبول می شوی. یا نهایتاً سال آینده شرکت می کنی، در صورتی که من فکر می کردم اگر به سربازی بروم دیگر زندگی برایم باقی نمی ماند و اصلاً همه چیز تمام می شود! تمام آرزوهایم به باد می رود! مادرم هم دلداری می داد و وقتی پدرم آمد مادر به پدر گفته بود که محمود خیلی ناراحت است. پدر هم آمد دلداری داد، که حالا هنوز مانده و همه نتایج اعلام نشده و نگران نباش. در همین وضعیت نتایج علم و صنعت اعلام شد و من بالا فاصله رفتم ثبت نام کردم چون در ذهنم این بود که مباد اسواکی ها بفهمند و این جا هم جلوی ثبت نام من را بگیرند. بعداً که نتایج ذخیره ها اعلام شد هم همان علم و صنعت ماندم چون هم به خانه نزدیک تر بود و هم فضای دانشگاه هم اساتید و هم وضع کلی دانشگاه خیلی به من کمک کرد، و فضای من را بسیار عوض کرد»، این روایت در حالی که مطرح می شود که تا این مقطع احمدی نژاد فعالیت سیاسی ای که منجر به تعقیب شود انجام ن داده بود، و در واقع ساواک دلیلی برای تعقیب یا ممانعت از ورود او به دانشگاه نداشت. با این حال همین توهم بود که با تشویق وی به ثبت نام فوری در علم و صنعت چنان که خودش هم تایید می کند تا حدود زیادی مسیر آینده او را تعیین کرد.

ورود به دانشگاه

احمدی نژاد می گوید پیش از ورود به دانشگاه، در خانواده او کسی وارد دانشگاه نشده بود بنابراین همه احساس می کردند که باید به او رهنمود بدهند و در میان این رهنمودها همه به او می گفتند «مواظف باش، آنجا درخت ها هم میکروفت دارند»، اما به گفته خودش این موضوع باعث نشد که دست از فعالیت های فوق برنامه بردارد. او که تا پیش از این در فضای دبیرستان سخت گیر دانشمند درس خوانده بود حالا از دیدن فضای آزاد دانشگاه که در آن اجباری برای حضور در کلاس ها و تکلیفی برای انجام دادن وجود نداشت به وجد آمده بود، همان هفته اول با تعدادی از دانشجویان راهی کوه می شود، و بعد از چند هفته در همان گروه کوه نوردی مسئولیتی هم به عهده می گیرد. بعد از آن هم وارد مسجد دانشگاه می شود و شروع به ارتباط گرفتن با بیجه مسجدی های دانشگاه می کند.

اما اولین اعتراض دانشجویی که احمدی نژاد به گفته خودش در آن شرکت داشته و قلباً با آن همراه بوده، اعتراض به اعمال اضافه ظرفیت برای افزایش تعداد دانشجویان دختر در ورودی سال ۵۵ دانشگاه ها بود. در این جریان قرار بود بیست درصد ورودی ها جنسیتی تعیین شود و به گفته احمدی نژاد اعتراض او به این بود که پسر ها با معدل ۱۸ و رتبه های دو رقمی باید در کنار دخترانی می نشستند که نمراتشان ۱۰ و رتبه شان

سه رقمی بود. علاوه بر این، تئوری توطئه‌ای هم در کار بود: احمدی نژاد می‌گوید «خیلی‌ها می‌گفتند دخترانی که به دانشگاه آمده‌اند برای این به دانشگاه آورده شدند که جو علم و صنعت را خراب کنند، چون این دانشگاه از باقی دانشگاه‌ها مذهبی‌تر بود، دخترانی را آورده بودند که صبح تا شب بچرخند و قهقهه بزنند و و فضا را منحرف کنند.» طبیعتاً طرح این مسئله که وقتی دختران به نسبت پسران از امکانات آموزشی کمتری برخوردار هستند عملاً نمره ۱۰ آنها به نسبت نمرات بالای پسران کار شاقی به حساب می‌آید موضوعیت نداشت. دانشجویان می‌خواستند اعتراض کنند و بهانه به دست آنها داده شده بود. در واکنش به این اعتراضات دانشجویان، که چپ‌ها با آن همراه نبودند، دکتر خاکسار رئیس وقت دانشگاه علم و صنعت بین متحصن‌ها حاضر می‌شود و به آنها قول پیگیری موضوع را می‌دهد. مذاکراتی با وزیر علوم انجام می‌شود و در نهایت دانشگاه در اطلاعیه‌ای اعلام می‌کند که از اعمال سهمیه و پذیرش دختران خودداری خواهد کرد. این برای مذهبی‌های دانشگاه علم و صنعت یک پیروزی به حساب می‌آمد و آن‌طور که احمدی نژاد می‌گوید باعث می‌شود آنها به نسبت چپ‌ها و نهضت ملی‌هایی که در دانشگاه علم و صنعت بودند دست بالا را داشته باشند.

در این اعتصاب دو هفته‌ای، دانشجویان دست به تخریب می‌زنند و گارد برای مقابله با آنها به داخل دانشگاه می‌آید. احمدی نژاد می‌گوید: «در یکی از این اعتصاب‌ها یادم هست که یک دختر خانمی که خیلی ظریف و لاغر بود، من شاهد این بودم که گاردی‌ها ریختند با باتوم چنان زدند پشت پای این که این با صورت خورد زمین. ما آمدم درگیر شویم چهار پنج نفر ریختند سر ما» احمدی نژاد ادعا می‌کند در این مقطع گارد در دانشگاه اتاق و فرمانده داشت، هر روز صبح جلوی در دانشگاه بود و بیچه‌ها را در همان اتاق خودشان در ساختمان دانشگاه با تسهیم پروانه می‌زدند و بعد آنها را تحویل ساواک می‌دادند. کسانی که به این طریق بازداشت می‌شدند اقلاً چهل روز در بازداشت می‌ماندند و اما ظاهراً در همه دانشگاه‌ها اوضاع به این شکل نبود و به گفته احمدی نژاد «در علم و صنعت چون یک سابقه انقلابی داشت از همه جا سخت‌تر می‌گرفتند و اکثر صبح‌ها می‌آمدند جلوی دانشگاه یک کوچه باز می‌کردند و رئیس گارد در انتهای آن می‌ایستاد از بین بیچه‌ها برخی را بیرون می‌کشید سین جیم می‌کرد و یک حرف بالا و پایین می‌زدی کارت می‌افتاد به زیر زمین»

در یک نمونه از این برخوردها احمدی نژاد می‌گوید «یک روز در دانشگاه تظاهرات و اعتصاب و این‌ها بود، علم و صنعت دانشجویان شبانه هم داشت

اولین اعتراض دانشجویی که احمدی نژاد به گفته خودش در آن شرکت داشته و قلباً با آن همراه بوده، اعتراض به اعمال اضافه ظرفیت برای افزایش تعداد دانشجویان دختر در ورودی سال ۵۵ دانشگاه‌ها بود.



که پنج تا هفت و هفت تا ۹ کلاس داشتند دم کلاس ساعت پنج بچه‌ها ریختند و کلاس‌ها را تعطیل کردند ما آمدیم در پارکینگ دانشگاه که دور تا دور آن درخت بود. من در رفتم و یک نفر هم دنبال من آمد گاردی‌ها هم دنبال او، من رفتم پشت یک ماشین پنهان شدم آن یکی را گاردی‌ها گرفتند. من پنج شش دقیقه صبر کردم بعد بلند شدم خودم را مرتب کردم که بروم، یک نفر جلوی من سبز شد گفت کجا؟ همین طور دست من را گرفت گفت چی دستت داری؟ گفتم کتاب. کتاب مقاومت مصالح دستم بود این را خواند کتاب مقاومت مسلحانه، گفتم آقا این کتاب است اسم دانشگاه رویش است گفت نه، یک مقداری که داد و بیداد کردیم یک مقام بالاتر از او آمد، گفتم آقا این بابا کیست که گذاشتید اینجا، کتاب معمولی را اشتباه می‌خواند، او هم آدم عاقلی بود گفت ببخشید این اشتباه کرده، به من گفت پسر جان از لای همین درخت‌ها سریع برو بیرون که همه را دارند می‌گیرند. راست هم می‌گفت، من که آمدم بیرون در دانشگاه را بستند یعنی گارد آمده بود که در دانشگاه را ببندد یک چند نفر آنجا بودند همین که من رسیدم و رسیدم بیرون در را بستند دیگر هر که تو بود یا کتک سیر می‌خورد یا دستگیر می‌شد.» (۲)

احمدی نژاد می‌گوید سال ۵۴، شاید ۵-۶ درصد از دانشجویان در فعالیت‌های سیاسی دانشگاه مشارکت می‌کردند، اما با باز شدن فضا بعد از سال ۵۴، امکانات فعالیت سیاسی هم بیشتر شده بود. بین مذهبی‌ها و مارکسیست‌ها رقابت جدی برای عضوگیری وجود داشت، و نحوه کار هم همان پوشش همیشگی فعالیت‌های فرهنگی بود. کانون‌های فیلم و تئاتر و گروه کوه‌نوردی زمینه مناسبی برای ایجاد فرصت گفت و گو بود. در علم و صنعت شاید ۲۰۰ دانشجوی بودند که به معنی دقیق همان وقت کار سیاسی می‌کردند، اما بسیاری از دانشجویان نظر سیاسی داشتند و نقد و موضع داشتند. سازمان مجاهدین خلق مهم‌ترین تشکل حاضر در دانشگاه علم و صنعت بود. گروه فرقان هم در این مقطع در دانشگاه فعالیت می‌کرد. در میان چپ‌ها، چریک‌های فدایی، پیکار، آرمان مستضعفین هم در دانشگاه نیرو داشتند.

در این مقطع چپ‌ها در غالب چندین گروه مختلف و اسلام‌گراها عموماً در غالب نیروهای مجاهدین، سازمان پیدا کرده بودند، اما احمدی نژاد اصرار دارد که مداوماً تاکید کند جنس فعالیت سیاسی او در دانشگاه، جنس فعالیت سازمانی و تشکیلاتی نبود. او در مقاطع مختلفی با تاکید بر این «ما سازمان نداشتیم» می‌گوید گروه آنها در دانشگاه شامل شش، هفت دانشجوی از جمله خودش و ثمره هاشمی بود که تلاش می‌کردند با همه، و به خصوص با سمپات‌ها و نیروهای سازمان‌های خارج از دانشگاه بحث کنند. با این حال وقتی زمان کار می‌رسد، همه با هم مشارکت می‌کردند. اعتراض‌های صنفی، اعتراض به تخریب آلودگی‌های ساخته شده توسط مهاجران به تهران در زمینی نزدیک دانشگاه علم و صنعت، و برنامه‌هایی مانند این، از جمله کارهایی بود که بین سال‌های ۵۴ تا ۵۶-۷ در دانشگاه پیش رفته بود. در یکی از موارد، دانشجویان موفق شده بودند نظارت بر کار سلف سرویس دانشگاه و همین‌طور مسئولیت تریا را به عهده بگیرند، و گروه‌های سیاسی از این فرصت استفاده می‌کردند تا در تریا و جاهای دیگر سر بزنگاه اعلامیه پخش کنند. احمدی نژاد می‌گوید: «من در تریا مسئولیت داشتم، چای را خودمان درست می‌کردیم و به بچه‌ها می‌دادیم این وسط هر وقت که خلوت می‌شد روی میزها اعلامه می‌گذاشتیم، یک بار که گاردی‌ها ریخته بودند در دانشگاه و داشتند همه را می‌زدند، ایستاده بودم در تریا و تماشا می‌کردم. آن وقت یک آقای در کتابخانه کتاب دار بود به اسم آقای مطلب. این که دید اوضاع شلوغ شده آمد در

در اسفند ۵۶ و
 فرودین ۵۷،
 احمدی نژاد
 به همراه ۲۹
 دانشجوی دیگر
 با هزینه‌ای که از
 دانشگاه گرفته‌اند،
 به سفر زمینی مکه
 می‌روند که ۱۸ روز
 طول می‌کشد،
 در این سفر او با
 تعدادی از اعضای
 مجاهدین، از
 جمله مریم رجوی و
 زهرا اشراقی همسفر
 است

را باز کرد و با تشر من را صدا کرد که بچه‌ها برو سر کارت چرا اینجا ایستادی، و به گاردی‌ها گفت که این اینجا کار دانشجویی دارد و این طوری من را از مهلکه به در برد.» (۳)

احمدی نژاد در مورد دلیل جذب نشدن خودش به سازمان‌ها و تشکل‌های فعال سیاسی در دانشگاه می‌گوید: «ما با تبعیت مخالف بودیم» و اشاره می‌کند که باورهای سیاسی‌اش عموماً نه بر اساس مطالعه بلکه بر اساس ذائقه شکل گرفته‌اند: «هر کسی با یک نشانه‌هایی مسیر خودش را انتخاب می‌کند و بعد در مورد آن می‌خواند تا در آن عمق پیدا کند، من هم از خانواده‌ای مذهبی بودم و با مبانی آنها که دزدی یا دروغ و تهمت را توجیه می‌کردند مسئله داشتم» او همچنین می‌گوید که چپ‌ها دزدیدن وسایل اداری و لوازم سلف سرویس را مجاز می‌دانستند و در خانه و خوابگاه هر کدامشان کلی از وسایل دانشگاه را می‌شد دید.

کژدار و مرزیز عنوان فعالیت‌های صنفی و اعلامیه و شب‌نامه پخش کردن بیرون و داخل دانشگاه ادامه داشت، این اعلامیه هم نه بیانیه‌های انقلابی رهبران یا تبیین‌های مهم نیروهای سیاسی شناخته شده بلکه آن طور که خود احمدی نژاد می‌گوید عموماً تحلیل‌های خود دانشجویان بود که دستی، یا توسط دستگاه‌های پلی کپی و دستگاه‌های تکثیر دستی در چندین نسخه آماده می‌شد و در ساعت‌های خالی در کلاس‌ها، صبح‌های زود در خیابان‌ها و در تریا و کتابخانه دانشگاه پخش می‌شد. در یکی از این موارد، احمدی نژاد می‌گوید: «یک بار در خیابان بودم و اعلامیه دست نویسی در جیبم بود که آمدند سراغم و شروع کردند به گشتن من، ماموری که داشت من را می‌گشت دست در جیبم کرد و گفت اعلامیه در جیب داری، من شروع کردم به داد و بیداد که چرا جیب مردم را می‌زنی. یک باره شلوغ شد و مردم در دفاع من وارد شدند در آن شلوغی من اعلامیه را جیب کسی گذاشتم و آنها هم بعد هر چه من را گشتند اعلامیه را پیدا نکردند و بعد از یک ساعتی از ماجرا تمام شد.» (۴)

احمدی نژاد که از همان سال ۵۵ با مستاجر شدن «عبدالحمید نقره‌کار» در منزل پدری‌اش آشنایی بیشتری با فضای انقلابیون مسلمان پیدا می‌کند. در ماه رمضان سال‌های ۵۵ و ۵۶ در جلسات تفسیر قرآن مجتبی‌تهرانی حاضر می‌شود و از این جلسات به عنوان یکی از مکان‌هایی که معترضان در آن یک دیگر را پیدا می‌کردند یاد می‌کند. منتها تأکید می‌کند که این جلسات سیاسی نبود اما روحیه ستیز را بین حاضران بیدار می‌کرد.

او در مورد حاشیه‌هایی که پیرامون «حلقه علم و صنعت» و تأثیرپذیریش از



حسن آیت و ابراهیم اسرافیلیان وجود دارد می‌گوید حتی شاگرد اسرافیلیان هم نبوده است هر چند در این دوره اسرافیلیان در دانشگاه جزو اساتید میرزی بود که توانایی قابل ملاحظه‌ای در هدایت افکار دانشجویان داشت اما به گفته احمدی نژاد نه او نه هیچ کدام دیگر از اساتید علم و صنعت که در میان آنها غلبه با گرایش اسلام گرایی بود در عمل نقشی در هدایت افکار دانشجویان نداشتند. علاوه بر این در مورد نفوذ انجمن حجیه در مسجد نارمک و بعدها در مسجد رسالت می‌گوید هر چند سخنران‌های «کرواتی» این گروه توانسته بودند در مجلس و بین جوانان محبوبیتی به دست بیاورند اما خودش تنها یکی دو جلسه در سخنرانی‌های آنها حاضر شده است و خودش را تحت تاثیر آنها نمی‌داند. او همچنین در جای دیگری در مورد رابطه‌اش با حسن آیت یک بار دیگر تاکید می‌کند که او را از نزدیک نمی‌شناخته و ارتباطی با او نداشته، و تازه زمانی که [بعد از انقلاب] حزب جمهوری حسن آیت را معرفی کرد او را شناخته است، و در این زمان هم با روحیه و خلیقات او آشنا نبوده و بعدها از روی مواضعی که آیت در مجلس اتخاذ می‌کرد او را با خلیقات او آشنا شده.

احمدی نژاد می‌گوید پیش از انقلاب در سال ۵۶ ساواک یک بار قصد بازداشت او را داشته است: «در خانه دو تا دستگاه تایپ و مقدار زیادی نوارهای مطهری و کتاب و جزوه داشتیم. رفته بودند خانه را گشته بودند و وقتی من رسیدم پدرم از پشت پنجره به من علامت داد که "محمود برو" و من وارد خانه نشدم و چند روزی بر نگشتم تا ماجرا خوابید». با افزایش فشار به مسجد نارمک، پایگاه نیروهایی مثل احمدی نژاد از مسجد نارمک به مسجد حضرت رسول رسالت تغییر کرد. او در پاسخ به این سوال که چه وقت برای مسلم شد که انقلاب در حال وقوع است، می‌گوید برای ما از همان اول روشن بود که حتما پیروز هستیم، او بدون اشاره به این که «از همان اول» یعنی چه زمانی، می‌گوید خانواده‌اش که از ابتدا آگاه و سیاسی بودند در چله شهدای تبریز که در فرودین سال ۵۷ در قم برگزار شد شرکت داشتند، و برای خودش از رمضان سال ۵۷ و تند شدن و فراگیر شدن سخنرانی‌های مذهبی روشن شده بود که انقلاب در راه است، و در حوادث شهریور ۵۷ کار را تمام شده می‌پنداشت.

در اسفند ۵۶ و فرودین ۵۷، احمدی نژاد به همراه ۲۹ دانشجوی دیگر با هزینه‌ای که از دانشگاه گرفته‌اند، به سفر زمینی مکه می‌روند که ۱۸ روز طول می‌کشد، در این سفر او با تعدادی از اعضای مجاهدین، از جمله مریم رجوی و زهرا اشراقی همسفر است و می‌گوید در این سفر بیشتر با منش مجاهدین خلق آشنا شده و از آن‌ها فاصله بیشتری گرفته است و همچنین می‌گوید این که دانشجویان انقلابی با هزینه دانشگاه به سفر رفته‌اند باعث نشد در مثنی انقلابی آنها خللی وارد شود، در بازگشت از این سفر، در همان فرودین سال ۵۷، مراسم چهل شهدای تبریز علاوه بر قم در دانشگاه‌ها و از آن جمله در علم و صنعت هم برگزار می‌شود. احمدی نژاد در مورد آن می‌گوید: «قرار بود در مسجد مراسم بگیریم، یک نفر از حراست آمد ایستاد جلوی در مسجد و کارت بچه‌هایی که وارد مسجد می‌شد را می‌گرفت، ما رقم زدیم و کارت‌ها را گرفتیم و بچه‌ها را از مسجد خارج کردیم، حراست دانشگاه هم آمد و در مسجد را بست، ۱۵۰، ۲۰۰ دانشجوی در فضای سبز دانشگاه به پیش نمازی ثمره نماز خواندیم و برای "شادی روحشان" صلوات فرستادیم و تا ما مشغول نماز بودیم گارد رسیده بود و دانشجویان را بیرون کرده بود، مانده بودیم ما، اینها یک کوچه درست کردند که بچه‌ها رد شوند، پسرها زودتر رفتند و ۱۰، ۱۵ تا دختر خانم‌ها تا جمع و جور کنند کمی طول کشید، بعضی



عضویت در تیم فوتبال
دانشگاه/ سال ۱۳۵۷

از این خانم‌ها هم خیلی ظریف و جمع و جور و کوچیک بودند، من و دو نفر دیگر ایستادیم آخر برویم که اینها یک وقت به خانم‌ها حمله نکنند، همین که خانم‌ها وارد کوچه شدند، رئیس گارد باتومش را بلند کرد که حمله کنید، اینها ریختند و چند تا دختر و چند تا پسر کتک خوردند، یکی که مانده بود یک خانم ظریف و کوچکی بود که باتوم خورد و خورد زمین، ما رفتیم مثلاً درگیر شویم، چهار تا باتوم هم آمد روی کله ما که مجبور شدیم فرار کنیم».

در ۱۷ شهریور ۵۷ احمدی نژاد می‌گوید که چند باری از شلیک گلوله جان به در برده، ماشین پدرش را به خیابان آورده تا با آن زخمی‌ها را جابجا کنند و برآورد می‌کند که در تظاهرات روز ۱۷ شهریور بین ۴ تا ۵ هزار نفر کشته شدند. آمار رسمی کشته شدگان در راه پیمایی روز ۱۷ شهریور ۷۸ است. بعد از انقلاب پژوهش‌های مستقل این آمار را ۸۸ نفر اعلام کردند که ۶۴ نفر آنها در میدان ژاله کشته شدند. این در حالی است که در خاطرات احمدی نژاد از ۱۷ شهریور او حتی نتوانسته است نزدیک میدان ژاله هم بشود. به دلیل اعلام قبلی مبنی بر حکومت نظامی، تمام مسیرها به سمت این میدان از پیش بسته شده بود، و احمدی نژاد وعده‌ای دیگر که تلاش می‌کردند از سمت شرق یعنی از مسیر فرح‌آباد به میدان ژاله و محل تظاهرات برسند، با وجود دور زدن در چندین خیابان، در نهایت نتوانستند به جمعیت پیوندند. گروه آنها



و دیگران در نتیجه حملات نظامیان مرتبا پراکنده می شدند، در برگشت هر جا که ممکن بود، دسته ای ۱۰-۱۵ نفری در کوچه های فرعی شکل می گرفت و شعارهایی سر داده می شد که با سر رسیدن ماموران به سرعت دوباره پراکنده می شد.

تا آخر سال ۵۷، احمدی نژاد که پنج ترم از تحصیلاتش در دانشگاه را پشت سر گذاشته بود، تنها توانسته بود ۶۸ واحد درسی را پاس کند. از این پنج ترم، دو ترم آخر را هم با حذف دروس پشت سر می گذارد. این روند تا سال ۶۲ و بازگشت او به دانشگاه ادامه پیدا می کند.

بعد از انقلاب

بعد از ۱۷ شهریور دانشگاه دو هفته تعطیل می شود. بعد از آن هم عملاً سامان دانشگاهی وجود نداشت و این وضعیت کلاس های معلق و درگیری های داخل دانشگاه تا بهمن ماه ادامه پیدا می کند و در نهایت از ابتدای بهمن دانشگاه دوباره تعطیل می شود، و این مصادف است با تشکیل دولت موقت، آغاز سقوط شاه. احمدی نژاد در مورد شرایط بر سر کار آمدن دولت موقت می گوید در این مقطع گروه هایی مثل مجاهدین تماماً از امام پیروی و دولت را تایید می کردند، یک عده هم تماماً مخالف بودند اما گروه های زیادی در میان این دو سر قرار داشتند. برخی می گفتند به هر حال بازرگان هم انقلابی است و برخی دیگر می گفتند انتخاب او به عنوان دولت موقت برای این است که اجازه ندهند آمریکایی ها انقلاب را از بین ببرند و آن را یک ضرورت انقلابی می دانستند به هر حال موضوع به طریقی توجیه می شد.

سال ۵۷ احمدی نژاد علاوه بر دانشجویی، در دبیرستان جهان آرا هم به دعوت دانش آشنایانی تعلیمات دینی و ورزش درس می دهد. در هنگام ورود آیت الله خمینی به کشور او هم مثل خیلی دیگر از جوانان، جزو کمیته استقبال از امام است، و در ۱۴ بهمن ۵۷ به همراه جامعه اسلامی معلمان برای اولین بار در یکی از سخنرانی های آیت الله حاضر می شود.

در باره این حضور در سخنرانی امام می گوید «انجمن اسلامی معلمان یک ملاقات با امام داشت که من را هم «دعوت» کرده بودند، آنجا که رفتم همه کفش هایشان را در آوردند رفتن تو. من یک لحظه به خودم گفتم چقدر این کفش های نظم است. من نشستم به مرتب کردن کفش ها که یک نفر آمد رد شد، نگاه کردم دیدم امام است. رفتم تو نشستم همان جلوی در شاید یک متر فاصله داشتم با او.» تصویری که احمدی نژاد در این جا ارائه می دهد، اقلاً در یک فیلم زیر نور ماه عیناً تداعی شده است.

بعد از خروج شاه، بازگشت آیت الله خمینی، و تشکیل دولت موقت، به ویژه دانشجویان آمده بودند که برون کشور را «بسازند»، اما پیش از آن هر گروهی باید برای این که امکان اظهار نظر پیدا کند زیر عنوان و پرچمی قرار می گرفت، همین فضا باعث شکل گیری بحث در مورد تشکیل «انجمن اسلامی دانشجویان» و بعد از آن دفتر تحکیم وحدت می شود.

انجمن های اسلامی دانشگاه ها، پیش از سال ۵۴ تقریباً به طور کامل برچیده شده بودند و جای خود را به سازمان مجاهدین خلق داده بودند، اما بعد از انقلاب دانشجویان ضرورت بازگشت به آن را احساس می کردند. در اسفند ۵۷ اکثر دانشگاه ها شروع به بازسازی انجمن های اسلامی کردند، از آن جمله دانشگاه علم و صنعت با برگزاری یک جلسه عمومی عده ای را برای نوشتن اساس نامه انجمن اسلامی این دانشگاه

انتخاب کرد. مشکل این بود که اعضای انتخاب شده نه تنها درکی از چگونگی نوشتن اساس نامه نداشتند بلکه در میان خودشان هم تفاهمی نداشتند. در نتیجه جلسه به سرعت به هم می خورد؛ چون گروهی می گویند «مبارزه با ارتجاع» باید در اساس نامه انجمن ذکر شود و گروه دیگر با این مسئله مخالف هستند. دودستگی باعث می شود دانشجویان موافق گنجاندن عبارت «مبارزه با ارتجاع» که به گفته احمدی نژاد به سازمان مجاهدین خلق وابسته بودند «انجمن دانشجویان مسلمان» را ایجاد کنند. در مقابل، گروه باقی مانده که از جمله آنها ثمره هاشمی، وزیری و برقی بودند انتخابات دیگری برگزار کردند تا اساس نامه انجمن اسلامی را بنویسند. در این انتخابات دوم محمود هم سرانجام رای می آورد و وارد هیات موسس می شود. اما آن طور که خودش می گوید چون هیچ یک از اعضای این گروه تجربه کار تشکیلاتی نداشتند هیچ فهمی از این که اساس نامه باید چگونه نوشته شود نداشتند تا این که چند تن از دانشجویان عضو انجمن اسلامی دانشجویان کانادا و آمریکا که به دلیل شرایط انقلابی به کشور برگشته بودند به آنها می پیوندند و با راهنمایی درمورد این که اساس نامه شامل چند بند و ماده و... است، کمک می کنند تا بالاخره در سال ۵۹ اساس نامه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علم و صنعت نوشته شود.

نشریه جیغ و داد

بعد از انقلاب، فضای دانشگاه فضای سخنرانی های مکرر، برنامه های فرهنگی، صف آرایی گروه های سیاسی در برابر یک دیگر و جدال و درگیری های مشابه است. در دانشگاه علم و صنعت نشریه ای به نام «جیغ و داد» منتشر می شود که در فضای سال ۵۸ روی دکه ها هم فروخته می شود و بسیاری از فعالان دانشجویی آن دوران، از جمله عباس عبدی تاکید دارند که این نشریه توسط همین تیم که احمدی نژاد آنها را مستقین علم و صنعت می نامند و خود نیز یکی از آنهاست منتشر می شده. احمدی نژاد می گوید نقشی در انتشار این نشریه نداشته است. نشریه و مواضع آن را که «فوکاهی» و گاهی «توهین آمیز» بوده است، قبول نداشته و از اساس گردانندگان آن را تا اواخر کار این نشریه نمی شناخته است. این در حالی است که امیر محبیان (که بعد از انتشار هفته نامه جامعه اسلامی مهندسین با احمدی نژاد هم راه بوده است) می گوید از خود احمدی نژاد شنیده که او گرداننده اصلی، یا از گردانندگان اصلی نشریه بوده است.

**گروه باقی مانده که
از جمله آنها ثمره
هاشمی، وزیری
و برقی بودند
انتخابات دیگری
برگزار کردند تا
اساس نامه انجمن
اسلامی را بنویسند**



جیع و داد، مواضع بسیار تندی علیه جریان های چپ دانشجویی و غیردانشجویی داشت. آنچه احمدی نژاد در مورد این مقطع منکرش نیست این است که از ابتدای سال ۵۸ تقریباً شبانه روزی و به عنوان عضو هیات مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت در دانشگاه حاضر بوده، و با این که همچنان تأکید دارد که هیچ تشکیلات یا سازمانی برای فعالیت دانشجویی در این زمان نداشته از گفتن این که آقای ثمره از طریق ارتباط خانوادگی که با آقای باهنر داشت به شورای انقلاب دسترسی داشت و از این طریق این گروه را تغذیه خبری و اطلاعاتی می کرد، خودداری نمی کند. در شش ماه اول سال ۵۸، کار این گروه های دانشجویی برگزاری سخنرانی و اعلام موضع تقریباً در مورد همه چیز، و برگزاری برنامه های کوه نوردی با دانش آموزان (که مشی گروه های چپ و از آن جمله فداییان و چریک های اقلیت بود) به صورت مرتب بود. می گوید در این کوه پیمایی ها عموماً به سوالات دانش آموزان و مسائل عقیدتی آنها پاسخ می داده است.

بعد از آن که در دوم اردیبهشت ۵۸، به فرمان آیت الله خمینی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل می شود، نهاد تازه تاسیس شروع به عضوگیری در میان دانشجویان می کند. برای این عضوگیری مصاحبه های ورودی هم طراحی می کنند که در دانشگاه علم و صنعت، دوتن از اعضای انجمن اسلامی، خانم ها اشراقی و خلیلی، مسوول انجام آنها می شوند. به روایت احمدی نژاد، از او هم دعوت می شود تا در این مصاحبه ها شرکت کند و به این ترتیب او در انجام مصاحبه با داوطلبان ورود به سپاه، بررسی سابقه آنها در محل زندگی شان، و همین طور اظهار نظر در مورد صلاحیت آنها برای عضویت در سپاه که بعداً به دست «کمیته مرکزی جذب» می رسید مشارکت می کند، اما خودش می گوید همکاری اش با سپاه پیش از آغاز جنگ، به همین مختصر محدود بوده است.

در تابستان همین سال به همت یکی از دانشجویان گروه متالوژی دانشگاه که در انجمن اسلامی عضویت دارد، گروهی به نام «گروه روستا» تشکیل می شود که هدف آن جذب نیروی دانشجویی برای کمک به کشاورزی در روستاها است. احمدی نژاد می گوید در یکی دو سفر در برنامه های این گروه با آنها همراه بوده است. بعد از این که آیت الله خمینی فرمان تشکیل جهاد سازندگی را در ۲۶ خرداد ۵۸ صادر می کند، گروه های دانشجویی زیر همان پرچم عازم مناطق روستایی می شوند. اندکی بعد جمعی از همین دانشجویان برای ملاقات با آیت الله به قم می روند و علاوه بر ارائه توضیحاتی در مورد تشکیل جهاد سازندگی و وضعیت عمومی دانشگاه ها از او می خواهند نماینده ای برای ارتباط تشکلهای دانشجویی با ایشان تعیین کند، طبق روایت احمدی نژاد در این جا امام به دانشجویان حاضر که عباس عبدی از جمله آنها بود، می گوید شما اول بروید خودتان یک تشکیلاتی درست کنید که برای آن تشکیلات نماینده ای تعیین شود، و از این جا، کار دانشجویان برای تشکیل «دفتر تحکیم وحدت» آغاز می شود.

چند روز بعد از این دیدار تشکلهای اسلامی دانشجویان در دانشگاه پلی تکنیک جمع می شوند تا برای تشکیل یک نهاد بین دانشگاهی که انجمن های اسلامی را به یک دیگر متصل کند، مذاکره کنند. این جلسات سه روز طول می کشد و اساسنامه دفتر تحکیم وحدت انجمن ها و سازمان های دانشجویان مسلمان تهیه می شود که بعدها به عنوان خلاصه شده «دفتر تحکیم وحدت» خوانده می شود. در انتخابات شورای مرکزی این تشکل تازه تاسیس هفت نفر برگزیده می شوند که احمدی نژاد یکی از آنهاست. اعضای شورای

مرکزی دفتر تحکیم وحدت، اساسنامه‌ای تهیه می‌کنند و وقتی از آیت‌الله خمینی می‌گیرند که اساسنامه را عرضه کنند. برای این دیدار چهار نفر از هفت نفر موفق می‌شوند دیدار خصوصی بگیرند که این چهار نفر ابراهیم اصغرزاده، محسن میردامادی، حبیب‌الله بی‌طرف و محمود احمدی نژاد هستند و بنا می‌شود که سه نفر دیگر به همراه دیگران در ادامه این دیدار به دیدار عمومی بیایند. این دومین دیدار احمدی نژاد با آیت‌الله خمینی و در واقع اولین دیدار غیر عمومی‌اش با او است. آیت‌الله در این دیدار دانشجویان را به آقایان سید علی خامنه‌ای یا اکبر هاشمی رفسنجانی ارجاع می‌دهد و قرار می‌شود دانشجویان کار را با یکی از این دو پیگیری کنند.

احمدی نژاد در اینجا دانشجویان دیگر عضو شورای مرکزی را متهم می‌کند که با دیدار با رفسنجانی مخالف بودند و او را طرفدار سرمایه‌داری می‌دانستند، اما می‌گوید خودش و یک نفر دیگر در نهایت از رفسنجانی وقت گرفته و به دیدار او می‌روند. اما هاشمی هم آن‌ها را به آقای خامنه‌ای ارجاع می‌دهد. در بین هفت نفر دانشجویان، بحث است که از آنجا که امام حکمی به عنوان تعیین نماینده خود در دفتر تحکیم وحدت صادر نکرده، نمایندگی امام در ارتباط با دانشجویان این طیف می‌تواند شورایی باشد؛ شورایی که در گفت‌وگوی دانشجویان بر سر آن توافق می‌شود متشکل از آقایان خامنه‌ای، حسن حبیبی، وزیر علوم دولت موقت، ابوالحسن بنی‌صدر، موسوی خویینی‌ها و مجتهد شبستری باشد و جلسات با این پنج نفر و آن هفت نفر به صورت هفتگی در دانشگاه پلی تکنیک برگزار می‌شود.

احمدی نژاد در این جا خودش را در جایگاه مدعی می‌گذارد و گلایه می‌کند که تکلیف آقایان در شورای انقلاب مشخص نبود. می‌گوید «ما» نسبت به مسئله ولایت فقیه بحث داشتیم اما به جزئیات بحث اشاره نمی‌کند. جلسات هفتگی این دو گروه تا اشغال سفارت در آبان ۵۸ ادامه دارد. در این جا احمدی نژاد می‌گوید اعتقاد دارد که اقلاً چهار نفر از اعضای گروه هفت نفره شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، که یکی از آنها عباس عبدی است، بیرون از این جلسات هم با یک دیگر و هم با فرد دیگری رابطه داشته‌اند، گرایش‌های چپ داشته‌اند و ادعا می‌کند که آنها زیر نفوذ سید احمد خمینی بوده‌اند. آقای عبدی در مورد این ادعاها می‌گوید «دانستن این که در حوادث و بحث‌های منجر به اشغال سفارت من جزو حلقه اول تصمیم‌گیران یا حتی حاضران در بحث‌ها نبوده‌ام کفایت است که کذب بودن سایر ادعاها در مورد من، روابط و گرایش‌اتم را روشن کند.»

در خلال همین تابستان که بحث‌های تشکیل دفتر تحکیم وحدت در

احمدی نژاد در جوانی



جریان است، جهاد سازندگی که با همت خود دانشجویان تشکیل شده در حال اعزام دانشجویان به مناطق مختلف است، و گروهی از دانشجویان هم دوره احمدی نژاد او را متهم به عدم همکاری می کنند و در نتیجه او برای یک سفر دوسه هفته ای به تالش می رود تا در طراحی یک پل به دانشجویان کمک کند، و باز به تهران برمی گردد تا گروه دیگری که عازم گرمسار بودند از او می خواهند که آنها را همراهی کند، «۱۸ شهریور هنوز دوسه هفته تا آغاز ترم مانده بود که من با بچه ها راهی گرمسار شدم. همین که به گرمسار رسیدیم خبر دادند که آیت الله طالقانی فوت کرده، من گفتم نمی توانم، کار من نیست، قسمت من نیست، و همان شب برگشتم تهران.»

این دوره، از ۱۵ بهمن ۵۷ تا ۱۳ آبان ۱۳۵۸ که حمله به سفارت رخ می دهد، دولت موقت بر سر کار است و اعدام های انقلابی خلخالی هم ادامه دارد. احمدی نژاد امروز می گوید که به آن اعدام ها انتقاد داشت و آن ها را نمی پسندید، اما سندی در مورد این که در آن دوران از میان صدها صفحه بیانیه ای که در نوشتن آن نقش داشته است، اعتراضی هم به اعدام های انقلابی یا چگونگی برگزاری دادگاه ها و اجرای احکام نوشته باشد وجود ندارد. او همچنین می گوید که نگاهش به دولت موقت این بود که دولت در غائله کردستان بد عمل کرده است و منجر به خسارت شده است و همین طور این که دولت موقت یک وضعیت ناپایدار است که موج انقلاب از آن عبور خواهد کرد. او همچنین در مورد موضع دولت موقت نسبت به اعدام های خلخالی می گوید در حالی که آقایان بهشتی و مطهری با آن مخالف بودند، عزت الله سبحانی مدعی بوده است که اگر این اعدام ها توسط خلخالی انجام نشود مردم خودشان در خیابان افرادی که مورد محاکمه انقلابی واقع شده و اعدام می شدند را خواهند کشت، او البته اشاره نمی کند که منبع این نقل قول در کجاست و چه سند یا گفته ای به او منتقل شده است که شاهد چنین ادعایی از طرف عزت الله سبحانی باشد. آنچه که احمدی نژاد به آن اشاره می کند، مذاکرات یکی از جلسات شورای انقلاب، پیش از اسفند ماه سال ۵۷ است که در آن مهندس بازرگان به عنوان رئیس دولت موقت، و آقایان بهشتی و مطهری هر دو از اعضای شورای انقلاب به شدت با اجرای اعدام ها به شیوه خلخالی مخالف هستند و مهندس سبحانی معتقد است که چاره ای غیر از این اقدامات وجود ندارد. در اسفند سال ۵۷، آقایان بهشتی و مطهری در قم به دیدن امام می روند و با کسب نظرامام به حمایت از اعدام ها می پردازند. آیت الله مطهری در اردیبهشت ۵۸ ترور می شود اما باقی کسانی که در این زمان با اعدام ها همراهی کرده اند، از جمله دکتر بهشتی و مهندس سبحانی بعدها به منتقدان آن رویه تبدیل می شوند.

اشغال سفارت

احمدی نژاد می گوید موضوع اشغال سفارت هم از دل جلسات همان گروه کوچک داخل شورای مرکزی تحکیم وحدت خارج شده است، «برداشت من این بود که تصمیم گرفته شده بود و حالا می خواستند یک شکل دانشجویی به آن بدهند. فهمیدم که با آقای خوئینی ها هماهنگ کرده اند، و تلقی ام هم این بود که آقای خوئینی ها با امام ارتباط ندارد.» این در حالی است که چند ماه قبل وقتی فدائیان خلق ایده مشابهی را اجرا کرده و به سفارت حمله کرده بودند، امام فوراً دستور تخلیه سفارت را داده و از این اقدام حمایت نکرده بود اما در سال ۵۸ این حمایت به روشنی ابراز شده و غیر قابل تخطی بود. او همچنین در مورد خود

احمدی نژاد
می گوید از همان
ابتدا با اشغال
سفارت مخالف
بوده است «من
می گفتم ما الان در
کشور حاکم هستیم
و این کار معنی
ندارد.» و از طرفی
این سوال را مطرح
می کند که چرا باید
سفارت آمریکا را
اشغال کرد ولی
سفارت شوروی را
نه؟

موسوی خویی ها می گوید «تفاسیر او از قرآن تفسیر التقاطی و پشتیبان نظری التقاطیون بود. در مباحث نظری عمیق نبود، تفسیرش تفسیر قرآن نبود بلکه یک تفکری داشت و آن را در قالب قرآن ارائه می داد.»

احمدی نژاد می گوید از همان ابتدا با اشغال سفارت مخالف بوده است «من می گفتم ما الان در کشور حاکم هستیم و این کار معنی ندارد.» و از طرفی این سوال را مطرح می کند که چرا باید سفارت آمریکا را اشغال کرد ولی سفارت شوروی را نه؟ در اینجا یک بار دیگر تاکید می کند که دانشجویانی که اقدام به اشغال سفارت کردند، گرایش چپ داشتند، پیش از این خواهان دعوت حبیب الله پیمان به عنوان نفر ششم شورا بودند که نتوانستند به هدف خود برسند و وقتی سفارت اشغال شد، از پیمان و نمایندگان سازمان مجاهدین برای سخنرانی دعوت می کردند در حالی که پیشنهاد جایگزین احمدی نژاد این بوده است که دانشجویان راه پیمایی به قم برگزاری کنند و امام را مطلع کنند که «جریان انقلاب خموده شده و مردم دارند سست می شوند، و امام باید کاری انجام دهد.»

احمدی نژاد در این جا می گوید «امام از اشغال سفارت بهره برداری کرد» و از طرف دیگر می گوید «در میان مردم این نبود که باید با آمریکا قطع رابطه شود، این طور نبود که بگوییم اکثریت جامعه می خواست که با آمریکا وارد جنگ و درگیری شویم، اما امام موج را به دست گرفت ولی تا انتها آن را مدیریت نکرد، امام نمی خواست [گروگانگیری] ۴۴۰-۴۵۰ روز طول بکشد، اما دیگران وارد ماجرا شده بودند» او در این جا علاوه بر طرح این موضوع که امام با اشغال سفارت مخالف بود اشاره می کند که آمریکایی ها معتقد بودند وقتی می خواهیم کشوری را زمین بزنیم خودمان برای این اقدام سازماندهی می کنیم تا سفارت ما اشغال شود و از طرف دیگر می گوید که بحث هایی مطرح بود که «آقای خویی ها یک دوره ای در شوروی بوده» بنابراین به نظر می رسد از نظر احمدی نژاد اشغال سفارت، هم کار آمریکایی ها بوده و هم کار شوروی، و امام و احمدی نژاد با آن مخالف بوده اند. «ما باورمان این بود که نان شان را از شوروی می خورند و دعایش برای آمریکاست.»

عدم همراهی سه دانشگاه دیگر در اشغال سفارت باعث اعتراض دانشجویان آن سه دانشگاه می شود، به خصوص دانشجویان علم و صنعت به گفته احمدی نژاد بعد از اعلام حمایت امام از اشغال سفارت، در برابر سفارت آمریکا تجمع کرده بودند و می خواستند در ادامه ماجرا حضور داشته باشند. مسئله دو دستگی داخل شورای مرکزی تحکیم در ادامه در ماجراهای ختم به انقلاب فرهنگی هم وجود دارد که به گفته احمدی نژاد در آن ماجرا آیت الله



+ پرونده
 + محمود احمدی نژاد

خمینی طرف گروه موافق با انقلاب فرهنگی می ایستد. احمدی نژاد می گوید تلقی ما این بود که حمایت امام از اشغال سفارت مصلحتی است، اما دیگر مخالفت ما با آن معنی نداشت، و همزمان می گوید جایگاه او در شورای مرکزی تحکیم علاوه بر حمایت امام از طیف هوادار اشغال سفارت، و همین طور نارضایتی دانشجویان علم و صنعت از عدم همراهی با این اقدام، تضعیف نشد و او بعد از این ماجرا هم تحکیم را «اداره» می کرد.

از این جا به بعد تحکیم به آن صورتی که تا پیش از این وجود داشت، تقریباً از موضوعیت خارج می شود. جبهه دانشجویان پیرو خط امام اعلام موجودیت می کند که متشکل از حدود ۴۰۰ نفر از دانشجویانی است که در اشغال سفارت حاضرند. این جبهه بعدها در اسفند و فروردین ۵۸ و ۵۹ نقش مهمی در آماده کردن فضا برای «انقلاب فرهنگی» بازی می کند.

اشغال سفارت باعث استعفای دولت موقت در ۱۴ آبان ۱۳۵۸ می شود. احمدی نژاد در توصیف دولت موقت می گوید «اصلاً دولت نبود، از طیف های مختلف بودند، موقت بودند، نمی توانستند اوضاع را جمع کنند، پیر بودند و...»، و حالا احمدی نژاد می گوید که بعد از اشغال سفارت حدس این بود که «این طرح فراتر از کار آقای خوئینی ها، طراحی آقای هاشمی برای کنار رفتن دولت موقت بود» تا خودش کار را به دست بگیرد، چرا که از نظر احمدی نژاد آقای خوئینی ها نمی توانست امام را راضی کند، و این کار آقای هاشمی بود که امام را در مورد اشغال سفارت قانع کرد.

در اینجا احمدی نژاد تأکید می کند که در مورد هاشمی موضوعاتی وجود دارد که بعداً روشن می شود، و در ادامه در نقل خاطره ای از فضای دانشگاه علم و صنعت در این روزهای پراشتاب سال ۵۸ می گوید: «جلوی در دانشگاه عده ای جمع شده بودند و یک نفر وسط آنها ایستاده بود، بهشتی را متهم به جاسوسی می کرد، هر کس هم سوال می پرسید می گفت صبر کنید بعداً معلوم می شود، من رفتم جلو و گفتم این آقا که اینجا در حال سخنرانی است، از عناصر ساواک است، آن فرد به من معترض شد که این چه حرفی است، من هم گفتم صبر کنید بعداً معلوم می شود، و جمعیت زدند زیر خنده، چون همین طور که نمی شود کسی را متهم کرد و باید سند و مدرکی وجود داشته باشد»

انقلاب فرهنگی

فضای دانشگاه در این دوران، بیش از آنکه در وصف بیاید ملتهد است. گروه های سیاسی به شدت متکثر در دانشگاه مشغول عضوگیری اند. کم تر از پنج درصد دانشجویان به صورت مرتب در کلاس های درس شرکت می کنند و فضا، فضای درگیری و تحصن های پی در پی است. در برخی دانشگاه ها حتی درگیری های فیزیکی بین دانشجویان رخ می دهد و بنا به ادعای احمدی نژاد برخی گروه های چپ داخل دانشگاه مشغول مسلح کردن دانش جویان و سمپات های خودشان هستند. و این وضعیت تا فروردین سال ۵۹ و سخنرانی عید آیت الله خمینی که در آن از وضعیت دانشگاه ابراز نارضایتی می شود ادامه دارد. پیش از این احمدی نژاد می گوید یکی از دغدغه های مهم او «بازنگری در نظام آموزش» بوده است و این که انقلاب فلسفه و تئوری که بتواند به همه سوالات پاسخ دهد ندارد، و همین طور در حوزه آموزش، فلسفه تربیتی جامعی ندارد و یکی از دغدغه های او در جلسات شورای مرکزی تحکیم وحدت هم همین



▶ جوانی احمدی نژاد در خوابگاه دانشگاه.

بحث‌های کلی در مورد «شرایط دانشگاه» است که وقتی در آنها باریک می‌شویم ختم به این نگرانی می‌شود که احزاب و گروه‌ها در دانشگاه مشغول عضوگیری بودند و گروهی از دانشجویان از جمله کسانی مانند احمدی نژاد این رویه را نمی‌پسندیدند و معتقد بودند که این مسیر با آنچه در فراندم به رای گذاشته شده است فاصله دارد و باید متوقف شود.

احمدی نژاد دوباره تکرار می‌کند که موسوی خوئینی‌ها با انقلاب فرهنگی مخالف بوده و هواداران‌ش در شورای مرکزی تحکیم معتقد بودند که اگر دانشگاه‌ها تعطیل شود اشغال سفارت تحت الشعاع قرار می‌گیرد. او از یکی از جلسات تحکیم در اواخر فرودین ماه سال ۵۸ و پیش از اعلام رسمی انقلاب فرهنگی یاد می‌کند که در آن دو گروه از بچه‌های شورای تحکیم در برابر هم قرار گرفته بودند؛ یک عده مخالف تعطیلی دانشگاه و عده‌ای دیگر موافق تعطیلی دانشگاه بودند و در اینجا از ایده قبلی خودش در مورد «لزوم» تغییرات اساسی در دانشگاه عقب‌نشینی می‌کند و می‌گوید «ما گفتیم بالاخره باید بین این دو [گروه موافق و مخالف تعطیلی دانشگاه] اختلاف سنگین است و ما نتوانستیم بین این دو را به هم جوش بدهیم در نتیجه تصمیم گرفتیم یک گروه سه نفره برویم پیش امام و کسب تکلیف کنیم چون یک عده که بیرون جلسه داشتند مخالف بودند و می‌گفتند این کار باعث می‌شود [تسخیر سفارت] تحت الشعاع قرار بگیرد»، گروه سه نفره به دیدار آیت‌الله خمینی - که حالا در ملکی حوالی دربند ساکن شده و تحت نظر پزشک است - می‌روند، اول احمد خمینی، پسر آیت‌الله، مانع دیدار می‌شود و از قول امام به سه دانشجوی از راه رسیده می‌گوید بروید با بنی صدر مطرح کنید. دانشجویان که می‌دانند



بنی صدر مخالف تعطیلی دانشگاه است اصرار می کنند که امام را ببیند و بالاخره هم به ملاقات می روند اما نمی توانند مسئله را مطرح کنند و دست خالی به ساختمان پشت سفارت که در این مقطع در اختیار دانشجویان تحکیم است برمی گردند. احمدی نژاد در این جا می گوید یک روز بعد دانشگاه از شب نامه ای پر شده بود که درخواست میتینگ سیاسی می کرد و مدعی بود که «متحجران می خواهند دانشگاه را تعطیل کنند»، این جا او بار دیگر یک جناح از دانشجویان عضو شورای مرکزی تحکیم را متهم می کند که برنامه تعطیلی دانشگاه را به بیرون درز داده بودند.

این در حالی است که شروع اعتراضات دانشجویی برای آغاز پاکسازی در دانشگاه از طرف دانشجویان «خط امام» بود. از اسفند سال ۵۸، با دستور مصطفی میرسلیم، معاون سیاسی سرپرست وزارت کشور که در این مقطع، هاشمی رفسنجانی است، مبنی بر توقف گردهم آیی ها و جلسات سیاسی در دانشگاه ها تلاش برای غیرسیاسی کردن دانشگاه آغاز شده بود. در فروردین ماه هاشمی رفسنجانی در جلسه پرسش و پاسخی در دانشگاه تبریز با واکنش جدی از طرف گروه هایی از دانشجویان مواجه می شود که در نتیجه آن گروهی از دانشجویان پیرو خط امام ساختمان مرکزی دانشگاه تبریز را اشغال کرده و خواهان پاکسازی دانشگاه می شوند. همین تجمعات و اشغال ساختمان های مرکزی در دانشگاه های کوچک دیگری در سرتاسر کشور از جمله در علم و صنعت هم برگزار شد.

احمدی نژاد می گوید با تعطیلی دانشگاه مخالف بوده است و در شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت هم همه او را به عنوان مخالف تعطیلی دانشگاه می شناختند، و در مورد علت این مخالفت هم می گوید «دستوری در مورد تعطیلی دانشگاه از طرف امام وجود نداشت»؛ او در مورد تصرف دانشگاه علم و صنعت می گوید: «هنوز بحث در مورد تعطیلی دانشگاه در ساختمان پشت سفارت ادامه داشت که من برگشتم دانشگاه علم و صنعت و آنجا هم بحث بود. من، محصولی و ثمره، جواد وزیری و چند نفر دیگر در دفتر انجمن اسلامی دانشگاه بودیم. از آن طرف هم چپ ها آمده بودند شب را در دانشگاه مانده بودند، ما هنوز منتظر بودیم که با بحث در همان ساختمان پشت سفارت به جایی برسد یا از امام دستوری برسد. در همین حال، وقتی صبح شد یک نفر رفت تابلوی بزرگی آماده کرد که دانشگاه تعطیل است و این را زد بالای در ورودی علم و صنعت. از آن طرف هم موافقان تعطیلی دانشگاه ریختند داخل و شروع کردند به تصرف ساختمان ها، دزدیدن اسناد و حتی دستگاه های کپی و اموال و ...، ما مانده بودیم در دفتر، چند نفر از این ها می خواستند بیایند دفتر شورای مرکزی انجمن را بگیرند، که خوب یکی دو تا از بچه ها که کاراته کار بودند ایستادند جلو و گفتند بیا بید می زنیم. بعد رقتیم جلوی انجمن اسلامی و اینها ترسیدند و عقب نشینی کردند، ولی انجمن را محاصره کرده بودند. ما گفتیم بسیار خوب، یک بلندگو پیدا کردیم و با مردم حرف زدیم، بالاخره نزدیک ظهر ده تا بیست هزار نفر از مردم از مسجد و محله جمع شدند آمدند و دانشگاه را از تصرف این ها درآوردند. البته ما خودمان قبلش یک سری از ساختمان ها را از دست اینها درآورده بودیم. این ها همه جمع شدند در ساختمان ۱۵ خرداد (از ساختمان های دانشگاه علم و صنعت) و من گفتم که کسی کاری به اینها نداشته باشد. چند روز گذشت اینها آمدند به ما گفتند که ما می خواهیم از دانشگاه خارج شویم ولی احساس می کنیم که قرار است به ما حمله شود شما به ما تضمین بدهید که ما از دانشگاه بیرون برویم، ما اینجا یک کوچه باز کردیم که این ها از دانشگاه خارج شوند.» (۵)

در اینجا مثل ماجرای تحصن در دانشگاه علم و صنعت پیش از انقلاب، احمدی نژاد یک بار دیگر تعریف می‌کند که دو دانشجوی دختر را نجات داده است، «یکی جلوی در دانشگاه دوربین به گردش بود و داشت عکس می‌گرفت که یک گردن کلفتی دستش را گرفت و دوربینش را کشید. من رفتم جلو گفتم این چه کاری ست که می‌کنید، ما را که همه می‌شناسند و عکس ما که جایی باشد عیبی ندارد، بعد دانشجویانی که از دانشگاه خارج شده بودند و به خوابگاه رفته بودند مسلح بودند، یک باره دیدیم یکی آمد گفت اینها زن من را در خوابگاه از من جدا کردند و بردند، که من و دو نفر دیگر رفتم خوابگاه ببینیم چه شده است و دیدیم که رفتند آن خانم را رها کردند که برود.»

حمایت تحکیم از بنی صدر

احمدی نژاد در توضیح موضع خودش نسبت به انقلاب فرهنگی می‌گوید او اصل این موضوع را که باید تحولی در فرهنگ و علم اتفاق بیافتد، قبول داشت اما نحوی اجرای این تحول، یعنی تعطیلی دانشگاه و تصفیه و اخراج‌ها را قبول نداشت، و آن را تصمیم‌گیری بیرون از دانشگاه می‌دانست و علاوه بر این بار دیگر دانشجویان تحکیم را متهم می‌کند که بین بنی صدر و بهشتی، طرفدار بنی صدر بودند و علیه بهشتی موضع می‌گرفتند و دنبال این بودند که در مورد او اسنادی از سفارت جمع کنند. این در حالی است که حمایت دانشجویان تحکیم و انجمن‌های اسلامی از بنی صدر در پی جلسات پرسش و پاسخ در دانشگاه امیرکبیر بین بنی صدر و جلال‌الدین فارسی و بعد از رای‌گیری بین تشکل‌ها در مورد حمایت از کاندیداها، اعلام شده است. احمدی نژاد در این جا می‌گوید بعد از این رای‌گیری ما گفتیم این که شما بیایید از یک کاندیدا حمایت کنید کار حزبی است و کار دانشجویی نیست و یک بار دیگر در جایی که فرد مورد نظر گروه او نتوانسته بود نظر اکثریت تحکیم را به دست بیاورد، کل فرایند انتخاب گزینه مورد حمایت تحکیم را زیر سوال می‌برد و می‌گوید این را که تحکیم وارد حمایت از یک کاندیدا در انتخابات ریاست جمهوری شود، قبول نداشته است.

او همچنین می‌گوید هر چند این که امام کاندیداتوری روحانیون را منع کرده بود باعث شده بود سرمایه‌هایی مثل بهشتی از دست بروند اما چون «اوضاع پراکنده بود و عناصر دخیل موازی زیاد بود که جمع‌کردنش سخت بود و این ذهنیت وجود داشت که آخوندها آمده‌اند همه چیز را بگیرند و موضع منفی

مایل نیست
بگوید که در اولین
انتخابات ریاست
جمهوری به چه
کسی رای داده
است امام می‌گوید
حتی یک ماه
پیش از انتخابات
هم مشخص
بود که بنی صدر
رئیس جمهور
خواهد شد



وجود داشت که به کشور آسیب می‌زد، وافکار عمومی آن را قبول نمی‌کردند، جوسازی علیه او سنگین بود و تلقی این بود که بیاید کاری می‌کنند که رای نیاورد یا خرابش می‌کنند،» تصمیم آیت‌الله خمینی در مورد این که روحانیون وارد انتخابات نشوند را تصمیم درستی می‌داند. در این زمان انجمن‌های اسلامی هر کدام از یکی از کاندیداها حمایت می‌کردند؛ عده‌ای با جلال‌الدین فارسی بودند که در پی طرح شائبه افغانی‌الاصل بودن قبل از انتخابات از دور مسابقات حذف شد. مسعود رجوی به دلیل عدم تصریح بر پذیرش قانون اساسی ناچار به کناره‌گیری شد و عملاً تنها گزینه باقی‌مانده بنی‌صدر بود که به ریاست جمهوری رسید.

احمدی‌نژاد در مورد رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری می‌گوید چون به بین گزینه‌ها به [نتیجه] نرسیده بود عملاً در این انتخابات فعالیت تبلیغی انجام نمی‌دهد، مایل نیست بگوید که در اولین انتخابات ریاست جمهوری به چه کسی رای داده است اما می‌گوید حتی یک ماه پیش از انتخابات هم مشخص بود که بنی‌صدر رئیس‌جمهور خواهد شد.

پانزدهم بهمن ۱۳۵۸ نتایج انتخابات اعلام شد و همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد بنی‌صدر به ریاست جمهوری می‌رسد. سه گزینه اول او برای نخست‌وزیری موفق به کسب پست نمی‌شوند. بعد از آن مجلس محمد علی رجایی را به عنوان نخست‌وزیر پیشنهاد می‌دهد که بعد از چندی مقاومت از طرف بنی‌صدر سرانجام پذیرفته می‌شود. دولت در ۲۰ مرداد ۵۹ تشکیل می‌شوند اما درگیری‌های داخلی و همچنین درگیری با نیروهای سیاسی دیگر در نیمه خرداد ۱۳۶۰ کار دولت را به انحلال می‌کشاند.

در اسفند ماه ۱۳۵۸، انتخابات مجلس برگزار می‌شود که بخشی از کار شمارش آرا در آن به عهده انجمن‌های اسلامی و از آن جمله دانشجویانی مانند احمدی‌نژاد است. در مورد شمارش آرا می‌گوید: «گروه‌های مختلف ناظر فرستاده بودند، از جمله یک خانمی که ناظر مجاهدین بود. یک دفعه دیدم خودش نشسته رای می‌خواند، خودش هم علامت می‌زند و رای مسعود شده یک کیلومتر و برای دیگران فقط یکی دو تارای خوانده. من رفتم اعتراض کردم که شما حق ندارید، بحث بالاگرفت و هواداران آنها ریختند سرما، و شروع کردند به سر و صدا کردن، تا ناظر وزارت کشور رسید و حق را به ما داد» (۶)

آغاز زندگی مشترک

به هر حال سال پرتلاش ۵۸ هم تمام می‌شود. سال ۵۹ برای احمدی‌نژاد آغاز زندگی مشترک او با همسرش است. در مورد آشنایی و ازدواجش می‌گوید: «خانم من متولد ۳۷ است ولی من چون نیمه دوم بودم یک سال دیر مدرسه رفتم و در نتیجه یک سال بالاتر از او که ورودی ۵۵ مکانیک علم و صنعت است بودم. ما اولین بار هم دیگر را در زمستان ۵۸ در یکی از جلسات انجمن اسلامی دیدیم. دو سه نفر از خانم‌های انجمن یک گروه کودک درست کرده بودند و خانم من هم که آن وقت البته هنوز من نمی‌شناختم عضو بود. آمدند یک گزارشی به شورای مرکزی دادند و من دیدم عجب، به یکی از دوستان گفتم که بین این خانم آمادگی ازدواج دارد یا نه. او هم یک ماهی هی فراموش می‌کرد تا این که بالاخره در اواخر زمستان ما یک قرار در انجمن گذاشتیم و بعد قرار در کتابخانه گذاشتیم و صحبت کردیم و خیلی کلی تفاهم



کردیم که همیشه حق را بگیریم. ایشان می‌گفت من می‌خواهم تقوا اصل باشد. من می‌گفتم حق و حق طلبی اصل باشد، هر چه حق بود را بپذیریم و مقاومت نکنیم. آن موقع خانمم در مدرسه درس می‌داد و من در ذهنم این بود که او معلمی می‌کند و درآمدی کسب می‌کند و من می‌نشینم در خانه و می‌نویسم. دوست داشتم که بنویسم، یعنی بحث‌های فکری و تجربیات و راه کار و اینها را بنویسم» این جا احمدی نژاد تازه ۲۳ ساله است. او در مورد این که علاقه مند بود درباره چه چیزی بنویسد می‌گوید هر چه بود، دنبال غلبه نبود بلکه دنبال تبیین بود، «ما فکر می‌کردیم امیرالمومنین را دنیا بشناسد، فرهنگ عدالت را بشناسد، دیگر مشکلی وجود نخواهد داشت»، به اعتقادش همین که دنیا با این موضوعات آشنا شوند کافی بود تا آنها را انتخاب کنند. در این زمستان احمدی نژاد چندین بار به خواستگاری می‌رود تا بالاخره موافقت خانواده عروس را جلب می‌کند. در فروردین ۵۹ احمدی نژاد و نامزدش به همراه چند نفر دیگر با بلندرور برادر احمدی نژاد برای کمک به سیل زدگان جزیره مینو عازم جنوب می‌شوند، اما چون کار زیادی از آن‌ها ساخته نیست به زودی به تهران بر می‌گردند. عقد در ۲۲ خرداد و عروسی در ۲۴ خرداد در کتابخانه دانشگاه علم و صنعت و با حضور اقوام و دانشجویان برگزار می‌شود و



اعظم السادات فراچی

همسر محمود احمدی نژاد،
در سال ۱۳۳۷ در تهران
در خانواده‌ای متوسط و با
اصلیت مشهدی متولد شد. او
فارغ التحصیل رشته مهندسی
مکانیک از دانشگاه علم و
صنعت تهران است. اعظم
فراچی و محمود احمدی نژاد
در دانشگاه با یکدیگر آشنا
شدند و در ۲۲ خرداد سال
۱۳۵۹ با یکدیگر ازدواج کردند
که حاصل این ازدواج دو پسر
به نام‌های مهدی و علیرضا و
یک دختر به نام فاطمه است.
اعظم فراچی نخستین همسر
یک رئیس جمهور در ایران
است که نمایندگی رئیس
دولت در مرکز امور زنان را بر
عهده داشته است.



عروس و داماد به خانه‌ای در شمیران نومی‌روند. در شهریور برای سفر دیگری به آذربایجان غربی می‌روند و در مهر ۵۹ در آذربایجان غربی مستقر می‌شوند.

درگیری بین بنی‌صدر و مجلس و نیروهای دیگر انقلاب در این زمان همچنان ادامه دارد، و احمدی‌نژاد که قبلاً دانشجویان را به دلیل اعلام حمایت از بن‌صدر در برابر جلال‌الدین فارسی بعد از جلسه سخنرانی در دانشگاه امیرکبیر تخطئه کرده بود می‌گوید «روزنامه‌ها را که می‌خواندم ذهنم نسبت به بنی‌صدر منفی شده بود اما نه منفی مطلق، چون او هم بالاخره رئیس بود و باید اختیاراتی می‌داشت اما همزمان باید آدم‌های قوی به دردبخور روی کار می‌آورد که مردم آن‌ها را بپذیرند. ما از یک طرف می‌گفتیم که بالاخره رئیس‌جمهور است و باید حقوقی داشته باشد اما این که این حقوق را چطور اعمال کند، در موردش بحث وجود داشت. وقتی آقای رجایی آمد ما خوشحال شدیم چون او را آدمی کاملاً انقلابی می‌دانستیم که عضو هیچ حزبی نبود و می‌دانستیم که می‌خواهد کار کند و کاری به دعوای جناحی ندارد.» احمدی‌نژاد در حالی می‌گوید رجایی گرایش‌های حزبی نداشت که خودش بارها اشاره می‌کند که رجایی قبل از انقلاب با نهضت آزادی همبستگی داشته است. اما در توصیف خودش می‌گوید بنی‌صدر را آدم جناح‌قدرت می‌دانست اما «ما همان موقع هم می‌گفتیم بستن دست رئیس‌جمهور، به هم زدن مراسم رئیس‌جمهور، توهین به رئیس‌جمهور بد است» احمدی‌نژاد بعدها در دوران ریاست‌جمهوری بارها با اعتراض و برخورد‌های تند در مراسم سخنرانی‌های خودش روبه‌رو شد، بر سر چپش کابینه با مجلس و نهاد‌های دیگر قدرت دچار اختلاف شد، و از نا کافی بودن اختیارات ریاست‌جمهوری گلایه کرد.

نوار موسوم به نوار آیت، در ۲۸ خرداد ۵۹ منتشر می‌شود. حسن آیت دبیر سیاسی حزب جمهوری در این نوار که به دست روزنامه «انقلاب اسلامی»، روزنامه مدافع رئیس‌جمهور منتشر می‌شود، تهدیدها و اتهام‌هایی را علیه بنی‌صدر مطرح می‌کند که بعدها به «طرح کودتای حزب جمهوری علیه بنی‌صدر» شهرت می‌یابد. احمدی‌نژاد می‌گوید ثبت و انتشار این نوار کار مجاهدین خلق بوده است. یک تیم پیچیده امنیتی که او مدعی است در دولت خاتمی هم همین ادعای کودتا علیه او را مطرح کردند در صورتی که در مورد ماجرای آیت به ادعای احمدی‌نژاد واقعا برنامه‌ای برای کودتا علیه بنی‌صدر وجود نداشته است.^۱

فرمانداری

حسین طاهری، از اساتید دانشگاه علم و صنعت، ۲۹ تیر سال ۵۹ به عنوان چهارمین استاندار استان آذربایجان غربی بعد از انقلاب از محمد رضا مهدوی کنی، وزیر کشور دولت رجایی، حکم می‌گیرد و وقتی به محل مأموریت خود می‌رود عده‌ای دانشجویان دانشگاه علم و صنعت، از جمله سید مجتبی ثمره هاشمی، صادق محصولی محصولی، سید امیر منصور برقعی را صدا می‌کنند تا با او همکاری کنند. هر کدام از اینها سمت‌های مختلفی در رده فرماندار و معاون استاندار و... را می‌پذیرند. بعد یکی از همین تیم به احمدی‌نژاد پیغام می‌دهد که به آذربایجان غربی برود. ۳۱ شهریور ۵۹ احمدی‌نژاد تصمیم می‌گیرد که به دوستانش در آذربایجان غربی ملحق شود و اول مهرماه اثاث زندگی را جمع می‌کند و به آذربایجان غربی می‌رود که در آنجا به او پیشنهاد می‌شود، فرمانداری مهاباد یا معاونت فرمانداری ماکو، را بپذیرد.

شهریور ۵۹
احمدی نژاد
تصمیم می‌گیرد
که به دوستانش
در آذربایجان
غربی ملحق شود
که در آنجا به او
پیشنهاد می‌شود،
فرمانداری مهاباد را
معاونت فرمانداری
ماکو، رایزید

اما فرمانداری مهاباد به حمیدرضا جلالی پور واگذار می‌شود تا احمدی نژاد که به اذعان خودش «کار فرمانداری را بلد نیست» با سه چهار روز آموزش از طرف همان دوستانی که قبل از او به آذربایجان رفته‌اند، پست ماکو را به عهده می‌گیرد، «ذهنیت ما این بود که اولویت حفظ کشور و انقلاب و این حرف هاست، در غرب کشور عده‌ای را داشتند تحمیل می‌کردند، و فکر می‌کردیم صحنه خالی شده باید رفت و آن را پر کرد.»

در این مقطع به روایت احمدی نژاد در ماکو هم مشابه جاهای دیگر استان آذربایجان غربی درگیری وجود دارد هر چند مرکز این درگیری‌ها در جنوب استان است اما در ماکو هم هر روز تجمع گروه‌های مختلف و درگیری‌های مسلحانه وجود دارد. احمدی نژاد می‌گوید در مدت ۱۰ ماه بخشداری و حدود یک سال فرمانداری در ماکو بی‌خبر به تمام ۳۳۰ روستای شهرستان ماکو سر زده است تا رودرو با مردم صحبت کند و مشکلاتی که مردم از آنها شکایت دارند را بررسی و برطرف کند. علاوه بر این در بخشداری و فرمانداری جلسات بحث عقیدتی برگزار می‌کرده تا با جوانان بحث و گفت‌وگو کند، جلسات دعای کمیل و اصول اعتقادی که «یک مقداری هم تحلیل سیاسی قاطی آن بود» توسط خودش برگزار می‌شود، همین‌طور دوره‌های نهج‌البلایه و هم‌اندیشی و مانند آن در مسجد و خانه و فرمانداری برگزار می‌شود و او علاوه بر این‌ها با حضور در دبیرستان به سوالات نوجوانان هم پاسخ می‌دهد.

یکی از خاطراتی که احمدی نژاد از دوران زندگی در ماکو تعریف می‌کند مربوط به سفری با یک شورلت باقی‌مانده در گمرگ ماکو است که متعلق به سازمان اموال تملیکی است، «در این دوره هر کس به تهران می‌رفت یکی از ماشین‌هایی که در گمرگ مانده بود را می‌برد، یک بار من بار ما با یکی از این شورلت‌ها آمدم، خیلی هم تند می‌آمدیم، خانمم مهدی را باردار بود و ۱۳۰، ۱۴۰ تا سرعت می‌آمدیم که راه ۱۵ ساعته را ۱۰ ساعته برسیم، من چون خودم خیلی مقاوم بودم، صبح تا شب چیزی نمی‌خوردم، برای اولین بار خانمم گفت مثلاً یک بیسکوییتی چیزی بخور، من بلد نبودم که چیزی بخورم بیاورم که بخورند، و تازه گفتم چرا نمی‌گویی که من باید چه کار باید بکنم، من خودم حواسم نیست. جوان بودیم و از این اتفاق‌ها می‌افتاد»

بیش از یک سال از شروع جنگ گذشته است که در مهر ماه سال ۶۱ در جریان اجرای عملیات مسلم بن عقیل، احمدی نژاد به عنوان فرماندار ماکو برای دو سه روز به خط مقدم در منطقه سومار می‌رود، «حمید باکری را دیدم و از او سراغ مهدی را گرفتم، گفت مهدی شلوغ است، و از من پرسید می‌خواهی کجا بروی، گفتم می‌خواهیم به بچه‌های خط سربزنیم چاق سلامتی کنیم، یک



تیم گذاشت که من را ببرند و برگردانند، و به آنها گفت این را امانت می سپارم ببرید و مواظبش باشید، آن منطقه تپه ماهور است و مقلاسنگر ما با سنگر عراقی ها ۱۰۰ متر فاصله داشت، ما گفتیم ما می خواهیم شب عاشورا برویم خط، عراقی ها هم حساس بودند که شب عاشورا حتما تکی خواهد بود. یکی از فرماندهان گردان هایی را که در عملیات بود گذاشته بودند تا راهنمای ما باشد، ما با یک لندرو به خط رفتیم، اما فرمانده گردانی همراه ما بود، محور رانمی شناخت و یک باره دیدیم که خمپاره می آید روی کله مان، و همین طور رفتیم تا رسیدیم به یک پل، که پشت آن دوراهی بود و وانت های تجهیزات مشغول تردد بودند که یکی از بچه های ما پیاده شد که پرسد خط ما کدام طرف است، از همه طرف هم فحش می دادند و از زمین و آسمان آتش می بارید و با گلوله مستقیمی تانک می زدند، ما از ماشین پیاده شدیم و در حالی که تیر مستقیم می زدند سینه خیز خودمان را به سنگرهای انفرادی رساندیم در حالی که ماشین همان وسط مانده بود. کمی که اوضاع آرام شد گفتیم حالا ماشین را چه کار کنیم، که من گفتم من می روم و ماشین را می آورم و همان طور سینه خیز رفتم دستی ماشین را خواباندم و ماشین در شیب عقب عقب آمد تا توانستیم آن را به پشت خاک ریز ببریم»

احمدی نژاد می گوید در این سفر برای رزمندگان در خط مقدم با چند جعبه کتابخانه درسته کرده است و وقتی باران تندی شروع به باریدن کرده به دیگران هشدار داده است که سیل خواهد شد، اما کسی به هشدار او توجه نکرده و در نتیجه مقداری از مهمات و کتاب خانه و چادرهای رزمندگان به علاوه دو تن از آنها با سیل می روند.

اعظم فراچی، همسر احمدی نژاد که همراه او به ماکو رفته است در این مقطع در دبستان تدریس می کند و علاوه بر آن در خانه جلسات اعتقادی برای زنان محل برگزار می کرد، اوایل خرداد ۶۰ فرزند اول و در مهر ۶۱ فرزند دومشان به دنیا می آید که باعث می شود در بیشتر این مدت درگیر بچه داری باشد تا در نهایت در سال ۶۲ به دانشگاه برمی گردد که در سش را تمام کند.

در همین حین احمدی نژاد تلاش می کند زبان ترکی را بیاموزد: «وقتی رفتیم اردبیل دیگر دکتری اش را گرفتیم.» در حالی که در ماکو حتی تلفن هم وجود نداشت، و تعداد بسیار اندکی از نشریات به منطقه می رسید، احمدی نژاد می گوید بر اساس سفرها به اردبیل و همان اندک نشریاتی که به استان می رسید در جریان بحث های سیاسی در تهران بوده و کم کم در رقابت بین بهشتی و رجایی از یک سو و بنی صدر از سوی دیگر، نظر او به سمت بهشتی و رجایی می چرخد، و هر چند در این مورد آشکارا حرفی نمی زند اما در بحث های حضوری با افراد تاکید می کند که به نظرش کفه رجایی و بهشتی در برابر بنی صدر سنگین تر است. بنی صدر و اطرافیان او در این دوره از نظر مخالفان نشان سازشکار و لیبرال نامیده می شدند و گفته می شد که آنها اصلاً انقلاب را قبول ندارند.

احمدی نژاد با این که می گوید در درگیری بین بنی صدر و رجایی، رجایی را پاک و انقلابی و بی غل و غش و بنی صدر را بی پشتوانه، تحت نفوذ، و متکی به «جریان فاشیستی مجاهدین» می داند، و همین طور با وجود این که می گوید ایجاد دفاتر همکاری با رئیس جمهور که ابتکار بنی صدر برای برگزاری انتخابات های محلی در شهرهای مختلف و تعیین نمایندگان برای ارتباط با رئیس جمهور بود، تلاشی برای لشکر کشی، غیر ضروری و سیاسی بوده است، باز هم مدعی است که مخالفان بنی صدر گروهی بودند که فکر می کردند



اگر بنی صدر موفق شود انقلاب و همه چیز از دست می‌رود، و می‌گوید «برای من روشن است که این گروه که در جبهه انقلاب بودند از جایی تغذیه می‌شدند و خیلی‌ها را زدند تا قدرت و ایران را زیر نام انقلاب قبضه کنند» و به نظر او، موفق هم شدند.

احمدی نژاد تلاش می‌کند مدل سیاست‌های دولت خودش را در سیاست‌های دولت‌های اول انقلاب پیدا کند. مثلاً می‌گوید در سیاست خارجی دولت نهم و دهم همان رویکرد تعاملی را داشت که دولت موقت به دنبال آن بود (اما نمی‌گوید چطور در برابر غائله اشغال سفارت بریتانیا در ایران در زمان دولت خودش موضع مشابه دولت موقت را نگرفت). در مورد دولت بنی صدر هم تلاش می‌کند مشابهت‌هایی بین دولت خودش و دولت اولین رئیس‌جمهور بسازد. می‌گوید کسانی می‌خواستند قدرت را قبضه کنند، می‌خواستند بنی صدر را کنار بزنند و همین اتفاق در دولت نهم و دهم هم افتاد و کسانی مصاحبه کردند و گفتند که تلاش کردیم به هر قیمتی احمدی نژاد را پایین بیاوریم. او با این حال نه اشاره می‌کند که چه کسانی می‌خواستند و می‌توانستند به هر قیمتی او را پایین بیاورند و نه اشاره می‌کند که اگر دولت او مشابه دولت بنی صدر بوده است چطور این دست‌ها نتوانسته‌اند او را پایین بکشند.

یازده ماه بعد از انتصاب طاهری، اصغر ابراهیمی اصل در خرداد ۶۰ استاندار آذربایجان غربی می‌شود. انتصاب تازه تیم علم و صنعت را که همراه طاهری به این استان رفته است چندان خوش نمی‌آید. مسئله این است که ابراهیمی اصل را طرفدار بنی صدر می‌دانند و افرادی مانند محصولی و ثمره نمی‌توانند

▲ حسین طاهری، از اساتید دانشگاه علم و صنعت، سال ۵۹ به عنوان استاندار استان آذربایجان غربی حکم می‌گیرد و وقتی به محل مأموریت خود می‌رود عده‌ای دانشجویان دانشگاه علم و صنعت، از جمله سید مجتبی ثمره هاشمی، صادق محصولی محصولی، سید امیرمنصور برقمی را صدا می‌کند تا با او همکاری کنند.



با او کار کنند. دعوایی که به وجود می‌آید به وزارت کشور سرایت می‌کند و پس از نزدیک چهار ماه، ابراهیمی اصل برکنار می‌شود و جای خود را به علی‌رضا شیخ عطار می‌دهد، مردی که بعدها در دوران شهرداری احمدی نژاد به مدیرعاملی روزنامه همشهری می‌رسد. میان محصولی که عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است و شیخ عطار که سابقه و نزدیکی با انجمن حجته دارد، اختلافی پیش می‌آید که در نتیجه آن محصولی به سپاه و ثمره به کردستان می‌رود و شیخ عطار با پیش‌زمینه ذهنی از تیم علم و صنعت که موجب جابه‌جایی استاندار قبلی شده‌اند و همچنین با این فرض که احمدی نژاد هم عضو جبهه مجاهدین است به منطقه می‌رود، اما به گفته احمدی نژاد وقتی برای سرکشی به ماکو می‌آید تحت تأثیر نظم کارها قرار می‌گیرد و علاوه بر این متوجه می‌شود که او عضو مجاهدین نیست و احمدی نژاد را به دلیل عملکرد مثبتش به خوی می‌فرستد؛ احمدی نژاد یک سال و هشت ماه در خویی فرماندار می‌ماند. وقتی احمدی نژاد به خوی می‌رود، ناطق نوری وزیر کشور است، و احمدی نژاد می‌گوید «۸، ۹ ماه طول کشید تا حکم ما را بزنند، و در این مدت ما که در آمدی نداشتیم هی مساعده می‌گرفتیم، گزینش وزارت کشور [حکم] را نگه داشته بود، و می‌گفتند این [یعنی احمدی نژاد] توده‌ای است. معاون سیاسی وزیر کشور رفته بود به آقای ناطق گفته بود، و او هم گفته بود که احمدی نژاد سوپر حزب الهی فرمانداران است و دستور داده بود که آن حقوق هفت، هشت ماهه را یک جا پرداخت کردند.» (۷) در این دوران ناطق یک بار هم برای بازدید به خوی می‌رود، و اولین باری است که احمدی نژاد ناطق را از نزدیک می‌بیند، و در این جا ناطق عملکرد او را در خوی تایید می‌کند و به او می‌گوید که مسیرش را ادامه دهد.

در خوی احمدی نژاد دو فرزند و یک ماشین پیکان دارد. در یکی از سفرها به تهران، با همین ماشین پیکان دچار حادثه می‌شود، «ما از خویی می‌آمدیم که نزدیک زنجان برف سنگین شد. از عوارضی قزوین که عبور کردیم، من دیدم یک ماشینی ایستاد که مارد شویم، و پشت سر ما از عوارضی حرکت کرد. ما یک محافظ مسلح هم داشتیم که این کنار من نشسته بود و من به این ماشین مشکوک شدم، من خودم رانندگی می‌کردم. نزدیک یک پل هوایی رسیدیم که من چراغ‌ها را خاموش کردم و پشت این پل ایستادم، ماشین رد شد و ۱۵۰ متر جلوتر ایستاد که دور بزند و برگردد و همزمان دیدم که یک ماشین هم خلاف جهت به ما نزدیک می‌شود که وقتی رسید متوجه شدم یک بنز ۱۹۰ بود و آمد کنار ما توقف کرد. من دوباره حرکت کردم در حالی که فضای آن سال‌ها، فضای ترور بود و ما هم آماده شدیم برای درگیری، ناگهان دو سه نفر مسلح اطراف ماشین را احاطه کردند و یکی گفت کارت شناسایی. ما کمی خیال مان راحت شد، این محافظ ما هم اسلحه‌اش را در آورد و گفت این کارت شناسایی من است. آنها گلنگدن کشیدند، من گفتم عصبانی نشوید بابا، شما به ما بگویید کی هستید، گفتند ما از کمیته کرج هستیم، این هم برگه‌هایش را در آورد که من فرماندار هستم و این هم محافظ من است، و گفتیم یک ماشین جلوتر از ما بود، گفتند او را دستگیر کردیم، مسلح بودند.» (۸)

این دوران همزمان است با فعالیت حمیدرضا جلالی‌پور در کردستان. در حالی که جلالی‌پور از طرف گروه‌های کرد و بخشی از اپوزیسیون خارجی متهم است که در پاکسازی‌های مهاباد دست داشته است، احمدی نژاد می‌گوید مسئولیت اتفاقاتی در مهاباد افتاده است با سپاه است و نه با جلالی‌پور. او در این جا در پاسخ به اتهاماتی که در مورد برخورد با بازداشتی‌ها در دوران اعتراضات انتخابت ۸۸ به او وارد است هم

همین ادعا را تکرار می‌کند که چنین مسائلی [مانند برخورد با مردم] به او ربطی نداشته و دیگران در آن مسئول بوده‌اند، همان‌طور که در دوران فرمانداری جلایی‌پور هم برخورد‌های نظامی با مردم به جلایی‌پور ارتباط نداشته است. «بچه‌های سپاه به ما، تیم استانداری، من و جلایی‌پور می‌گفتند شما سازشکارید. من می‌گفتم آقا ما با مردم هستیم دیگر، البته نمی‌خواهم بگویم که بچه‌های سپاه ضد مردم بودند اما یک وقت هست که در عملیات تصمیم می‌گیرید صد درصد مردم را [از معارضان] جدا کنید و یا تفکیک نکنید، و دو نوع تصمیم مختلف می‌شود. آقای جلایی‌پور جدی بود که باید کلا مردم را [از معارضان] جدا بدانیم، اما به ما می‌گفتند شما سازشکارید.»

موقعیت سیاسی شهر خوی که احمدی‌نژاد برای فرمانداری به آنجا فرستاده می‌شود، موقعیتی ویژه است. طرفداران آیت‌الله خویی در این شهر در اکثریت هستند، و در حالی که نوانقلابیان در برابر آنها قرار گرفته‌اند، شهر صحنه تظاهرات دو گروه علیه یک دیگر است. احمدی‌نژاد هم آن‌طور که خودش می‌گوید چنان که در ماکو با فضای باز روبه‌رو شده بود، در خوی با چنین فضایی روبه‌رو نشده است. می‌گوید مهم‌ترین کاری که در خوی انجام داده است این بوده که درخواست کند امام جمعه‌ای به شهر بیاید که بتواند بین دو گروه طرفداران و معارضان آیت‌الله خویی قرار بگیرد. آیت‌الله نجمی به خوی می‌رود و علاوه بر این فرمانداری با اختصاص زمین به ساخت محوطه‌ای برای برگزاری نماز جمعه فضا را در دست می‌گیرد.

بعد از انتصاب آیت‌الله نجمی به امام جماعتی شهر خوی، فرماندار برای همراهی او به خوی، به قم می‌رود، و همراه وی به تبریز می‌رود که طاهری در آن جا استاندار است. در اینجا حاکم شرع به آقای طاهری گلایه می‌کند که احمدی‌نژاد در دعوی میان طرفداران آیت‌الله خویی و نوانقلابیان، طرف درست را نگرفته است. احمدی‌نژاد که قبلاً سابقه درگیری لفظی با آیت‌الله موسوی تبریزی، دادستان کل کشور را که در خوی میهمان حاکم شرع این شهر بود است دارد، می‌گوید وقتی حاکم شرع خوی گلایه او را به استاندار تبریز آقای طاهری کرد، احمدی‌نژاد سکوت می‌کند اما آقای طاهری در حمایت از او از حاکم شرع می‌خواهد که کاری به کار فرمانداری نداشته باشد و اجازه دهد هر کسی کار خودش را انجام دهد. (۹)

زمستان ۶۲ احمدی‌نژاد که در خوی مستقر است و قصد دارد برای سفری به مریوان برود، او و فرماندار مرند به همراه دو تن از کارکنان فرمانداری با یک پیکان به جاده می‌روند در حالی که نمی‌دانند کدام جاده‌ها باز است و از کدام جاده‌ها نمی‌توان تردد کرد، در این زمان بخشی از منطقه در تصرف

آقای
جلایی‌پور
جدی بود که
باید کلا مردم را
از معارضان جدا
بدانیم، اما به ما
می‌گفتند شما
سازشکارید



نیروهای کموله است و احمدی نژاد می‌گوید «نیروهای امنیتی ما هنوز نیامده بودند امنیت را برقرار کنند و آن جا جولانگاه ضد انقلاب بود»، پیچیدن در یک جاده اشتباه باعث می‌شود این چهار نفر در جاده‌ای بیابند که کمی بعد روشن می‌شود در اختیار نیروهای کموله است، «جاده خاکی را با سنگ بسته بودند، از ماشین پیاده شدیم و روی زمین برف نشسته بود، و آدم‌های مسلح داشتند برای خودشان زندگی می‌کردند، ما هم لباس کردی نداشتیم و غریبه هم بودیم، دیگر من هر چه دعا بلند بودم خواندم، و جلعنا من بین ایدیهم سدا، اما اینها حتی نپرسیدند شما کی هستید، {آمدند به کمک ما} ماشین را هل دادیم و رفتیم رسیدیم به مریوان»

مهم‌ترین اتفاق دوران فرمانداری در خوی، انتخابات مجلس دوم است که در ۲۶ و ۲۷ فرودین سال ۶۳ برگزار می‌شود. جبهه سنتی و قدرتمند هوادار آیت‌الله خوبی یک کاندیدا و جبهه مقابل کاندیدای دیگری معرفی می‌کند. کاندیدای جریان حامی آقای خوبی، هاشم حجازی فر است که بعد از برگزاری انتخابات به تقلب اعتراض می‌کند و نامه‌ای به وزارت کشور می‌نویسد که رونوشت آن به فرمانداری می‌رود. در پاسخ به این نامه احمدی نژاد شمارش آرا را متوقف می‌کند و ادعای دخالت در انتخابات توسط آقای حجازی فر را مطرح می‌کند اما به روایت احمدی نژاد وقتی توسط نامه‌ای که خود احمدی نژاد نوشته مطلع می‌شود که رای بالا را در اختیار دارد، عده‌ای را واسطه می‌کند که جریان شمارش آرا دوباره به گردش بیافتد. همزمان کاندیدای سوم شهر خوی علیه تقلب در انتخابات شکایت می‌کند. به گفته احمدی نژاد علت شکایت دوم توسط کاندیدای سوم که «حدود ۶ هزار رای داشت در حالی که نفر اول شهر ۶۲ هزار و نفر دوم شهر [که کاندیدای نوانقلابیان بود] ۲۸ هزار رای آورده بود» این بود که چون ثروتمند بود و تمام شهر را از پوستره‌های رنگی پر کرده بود، می‌گفت من هر کجا رفتم پوستره‌های من بوده و باید رای می‌آورد و در جواب شنیده است که «خودت پول دادی عکس زدند، مردم نزدند که» این اعتراض هم در نهایت به هیئت اجرایی انتخابات می‌رود و از طرف این هیأت مورد قبول قرار نمی‌گیرد.

۲۷ آذر ۶۱، دانشگاه‌ها بعد از ۳۰ ماه تعطیلی دوباره باز می‌شوند. از سال ۶۲ به بعد احمدی نژاد تلاش می‌کند که به دانشگاه برگردد اما همزمان فرمانداری خوی را هم در اختیار دارد. در اردیبهشت سال ۶۳ به طور کامل به دانشگاه برمی‌گردد و دوره لیسانس را در بهمن ۶۴ به پایان می‌رساند.

در این مقطع هیأت‌های گزینش که حاصل انقلاب فرهنگی بودند با دستور آیت‌الله خمینی منحل، و هیأت تجدیدنظری ایجاد شده بود که به اعتراض‌ها نسبت به رد شدن پرونده‌ها در ارگان‌های مختلف از جمله وزارت آموزش و پرورش رسیدگی می‌کند. مسئول هیأت رسیدگی در وزارت آموزش و پرورش مهندس عبدالحمید نقره کار باحاجاق میرحسین موسوی و از اساتید دانشگاه علم و صنعت، و مدتی مستاجر منزل پدری احمدی نژاد و جزو هیأت مدیره یک شرکت مهندسی ساخت و ساز بود که احمدی نژاد برای یک تابستان در سال ۵۵ آنجا کار می‌کرد. احمدی نژاد از اردیبهشت ۶۳ تا وقتی که دوباره به کردستان برمی‌گردد، در یکی از هسته‌های این هیأت مشغول بررسی پرونده‌های مورد اعتراض است. می‌گوید «در آن سه، چهار ماه حدود ۱۵۰، ۲۰۰، ۳۰۰ تا پرونده خواندم، خیلی عجیب و غریب بود و یک دلیل آن این بود که کسی می‌خواهد قضاوت کند باید انسانی متعالی باشد، این که یک آدم در پستی^۱ را می‌گذارید که قضاوت کند اصلاً معنی ندارد.»

روزی که احمدی نژاد عازم آذربایجان شد، روز اول جنگ ایران و عراق بود. خودش در این مورد می‌گوید: «گرد و خاک مهرآباد بلند شده بود که ما در اتوبوس نشستیم و به سمت آذربایجان حرکت کردیم»، از این زمان تا آخر سال ۶۴ احمدی نژاد مشاور علی رضا تابش، استاندار کردستان، است و مسوول پشتیبانی جنگ استانداری می‌شود. در این دوران عملاً ارتباط مستقیمی با جنگ ندارد.

سال ۶۴، و حضور احمدی نژاد در استانداری کردستان آغاز آشنایی او با اسفندیار رحیم مشایی هم هست. احمدی نژاد می‌گوید: «ما در اتاق پذیرایی خانه‌ای متعلق به استانداری نشسته بودیم روی پتو که گفتند دو تا جوان از قراقره حمزه آمده‌اند شما را ببینند و بچه‌های اطلاعات هستند. گفتند یکی شان آقا مرتضی است، و دیگری علی رضا. علی رضا، علیرضا رشیدیان بود که بعدها استاندار خراسان شد و بعدتر هم معاون وزیر اطلاعات شد، و آن دیگری مشایی بود، که ما ماچ و بوسه کردیم و دیدیم عجب چهره معنوی و باصفایی است. نشریاتی درست کرده بودند برای انسجام فرهنگ کردی با فرهنگ ایرانی کار می‌کردند، و تلاش می‌کردند که فضایی که دشمن سعی می‌کرد ایجاد کند را تلطیف کنند. ملاقات‌های ما ادامه پیدا کرد تا [هر دو] به تهران آمدیم و او به وزارت کشور رفت.»

اولین نشانه‌های علاقه به توزیع نان بین مردم هم همین جا در کردستان است که در خاطرات او ظهور می‌کند. می‌گوید با آقای ثمره بابک و انت که مقداری مواد غذایی و لباس در آن بود به روستاهای دور افتاده می‌رفتیم و ریش سپید روستا را صدا می‌کردیم می‌پرسیدیم چه کسی نیازمند است و اینها را بین آنها توزیع می‌کردیم و همزمان بحث‌های اعتقادی هم می‌کردیم. به اعتقاد او، محرومیت در استان‌های مرزی از جمله در کردستان حاصل سیاستی بود که قبل از انقلاب شروع شده بود و بعد از انقلاب هم آن را ادامه دادند.

احمدی نژاد که هنوز مشمول سربازی بود و به جبهه اعزام نشده بود برای چند ماه این مسوولیت را پذیرفت تا در سال ۶۵ برای سربازی اعزام شود. در سال ۶۶ که برای ادامه تحصیل در دوره کارشناسی ارشد بالاخره به همراه خانواده به تهران برمی‌گردد و یک بار دیگر عضو انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت می‌شود و در تهران هست تا شبی صادق محصولی به دیدن او می‌رود و خبر می‌دهد که یک لشکر جدید در حال تاسیس است و به او نیاز دارند.



احمدی نژاد در کردستان



احمدی نژاد می‌گوید: «محصولی گفت مایک لشکر جدید تشکیل دادیم، امام هم گفتن اگر فرماندهان نظامی به کسی احتیاج داشته باشند، باید بروند، من به تو می‌گویم می‌خواهیم لشکر مهندسی راه بیاندازیم و به تو نیاز داریم، می‌آیی یا نمی‌آیی؟ و من گفتم می‌آیم. گفت خوب الان برویم یا صبح؟ گفتم صبح. صبح بعد از نماز آمد رفیق کرمانشاه. حکم زد به عنوان مسوول مهندسی لشکر شش ویژه پاسداران، و ما رفیق تازه واحد مهندسی رزمی راه انداختیم.»

در همین سال ۶۶ و زمانی که احمدی نژاد در مهندسی لشکر ۶ کار می‌کند، گروه دیگری در دانشگاه انتخابات برگزار می‌کند و برای حضور در هیات مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه رای می‌آورند. احمدی نژاد در مورد آنها می‌گوید: «ما که به جبهه رفیق عضو انجمن اسلامی هم بودیم، می‌آمدیم، مرخصی می‌رفتیم، دانشگاه جلساتی برگزار می‌کردیم و برمی‌گشتیم. یک شب ما در جبهه بودیم که به ما پیغام دادند آن گروه مختلف انجمن اسلامی با کمک رئیس دانشگاه و حراست دانشگاه شبانه ریختند و انجمن را تصرف کردند. اینها بچه‌های وابسته به تحکیم بودند که به آن‌ها ارتباط داشتند و در انتخابات حتی یک رای نیاورده بودند، و شب ریختند با کمک حراست و رئیس دانشگاه انجمن اسلامی را تصرف کردند. خوب ما آمدیم تهران و زنگ زدیم به رئیس دانشگاه که ماجرا چیست، و یک مقداری در مورد خط امام صحبت کردیم که او هم خیلی بهش برخورد و تلفن را قطع کرد. آنها [طیف نزدیک به دفتر تحکیم وحدت که قبلاً به دلیل عدم مشارکت در اشغال سفارت از نقش احمدی نژاد به عنوان نماینده دانشگاه در شورای مرکزی تحکیم شکایت داشتند] انجمن را تصرف کرده بودند، طیف ابراهیم اصغرزاده [گروه دانشجویان موسوم به خط امام] هم از سفارت بیرون آمده بودند و جایی را نداشتند. در نتیجه تحکیم را تصرف کردند چون نگاه‌شان به تحکیم یک پایگاه حزبی بود که با آن موضع سیاسی بگیرند در صورتی که موضع ما این بود که جریان دانشجویی نباید حزبی باشد و باید دانشجویی بماند.»

در واکنش به این اتفاق، طیف محصولی که احمدی نژاد و ثمره هم جزو آنها هستند با شورای مرکزی انجمن اسلامی درگیری می‌شوند. این درگیری در یکی از جلساتی که انجمن در ماه رمضان برگزار می‌کند، بروز پیدا می‌کند. احمدی نژاد که قبلاً «هادی غفاری» را متهم کرده است که در یکی از راهپیمایی‌های پیش از انقلاب از مشی مسلحانه مجاهدین خلق دفاع کرده و مسعود رجوی برای او پیام تشکر صادر کرده است، در اینجا می‌گوید هادی غفاری که به عنوان سخنران به مسجد دانشگاه علم و صنعت آمده بود از طرف ثمره هاشمی مورد عتاب قرار می‌گیرد که به جای تفسیر مشغول توهین و تکفیر و تهمت به این و آن است و اضافه می‌کند که «در آن زمان چپ‌ها [دفتر تحکیم و مانند آن] به شدت آقای خامنه‌ای را [که در این زمان رئیس جمهور بوده است] می‌کوبیدند و می‌گفتند که او طرفدار سرمایه‌داری و سازش‌کار است». هادی غفاری به برخورد ثمره واکنشی نشان نمی‌دهد، از او می‌خواهد که بنشیند و سخنرانی را ادامه می‌دهد. در این جا احمدی نژاد به غفاری اعتراض می‌کند و می‌گوید «چرا می‌گویند حرف زن؟ این جا مسجد دانشگاه است و یک نفر سوال دارد، بگذارید سوال کند»، غفاری که به ادعای احمدی نژاد وی را از قبل از انقلاب می‌شناسد به او رو می‌کند و می‌گوید شما مثل رجوی با من حرف می‌زنید. احمدی نژاد در واکنش به ادعای قبلی در مورد پیام تشکر رجوی از غفاری در یکی از راهپیمایی‌های پیش از انقلاب اشاره می‌کند و می‌گوید «رجوی که با شما مشکلی ندارد» و ادامه می‌دهد «چرا نمی‌گذارید صحبت کند؟ می‌ترسید

دعوی انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت اولین دعوی است که احمدی نژاد در آن بدون امداد بیرونی بازنده می شود

مسئله کارخانه جوراب استارلایت و کارخانه چوب و مانند آن مطرح شود؟». احمدی نژاد ادا می کند هادی غفاری کسانی را با خودش آورده بود تا پای سخنرانی او بنشینند و در واکنش به این اتهامات که علیه غفاری مطرح می کند این افراد بلند می شوند تا با او برخورد کنند و در نتیجه سخنرانی که طیف جدید انجمن اسلامی ترتیب داده اند، با حضور اعضای سابق شورای مرکزی به هم می ریزد. در نهایت احمدی نژاد و کسانی که او را همراهی می کنند جلسه را ترک می کنند.^۳

در واکنش به مستقر شدن شورای مرکزی جدید در انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت، وقتی اظهارات تند احمدی نژاد در مکالمه تلفنی با رئیس دانشگاه به نتیجه مطلوب تیم قبلی نمی رسد، احمدی نژاد به همراه یک گروه از نزدیکانش به دفتر وزیر علوم می روند و به او اعتراض می کنند که انتخابات شورای مرکزی غیرقانونی بوده و دفتر شورای مرکزی انجمن اسلامی «تصرف و اشغال» شده است. وزیر علوم دعوی آنها را نمی پذیرد در نتیجه او و چند دانشجوی دیگر به دفتر نخست وزیری می روند و خواهان اجرای «عدالت پدري نسبت به دانشجویان» می شوند، اما می بینند که او هم «عدالت پدري» ندارد، و «تصور دیگر این بود که از آن حالت آرمانی و حرکت رو به جلو [فاصله گرفته] و به سمتی می رود که دیگر معلوم نیست سراز کجا در بیاورد.» احمدی نژاد در این جا «کسانی از داخل و بیرون [هیأت حاکمه] را ماتهم می کند که به دنبال «درگیری های درونی بودند و عمدتاً [دانشجویان را] به این سمت هدایت می کردند که انرژی آزاد شده در نتیجه انقلاب در این درگیری ها مستهلک شود.»

دعوی انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت اولین دعوی است که احمدی نژاد در آن بدون امداد بیرونی بازنده می شود. انجمن جدید جایگزین می شود، و احمدی نژاد به جبهه برمی گردد تا در همان واحد مهندسی لشکر ۶ با گروه دیگری از مهندسان و دانشجویان مهندسی به ساخت راه و پل و سنگر در خط مقدم و همین طور پشت جبهه کمک کند.

ادامه جنگ بعد از آزادسازی خرمشهر در خرداد ۶۱، یکی از بحث هایی است که به خصوص در دهه هفتاد رونق بسیار زیادی داشت. احمدی نژاد در این مورد می گوید ما فکر می کردیم بعد از آزادسازی خرمشهر با یکی دو عملیات جنگ تمام می شود، اما این طور نشد. می گوید در آینده روشن می شود که کسانی که «تداوم جنگ را تقویت می کردند» و رد پای کسانی که «ملی نبودند» را در ادامه جنگ می بیند اما از انتقاد صریح خودداری می کند و می گوید از سال ۶۴ متوجه شده است که کار جنگ «به گل خورده است»



و از سال ۶۶ «که خودم مستقیم رفتم مسئول مهندسی لشکر شدم کاملاً برابرم روشن بود جنگ استهلاکی شده، و از اواخر ۶۶ برابرم روشن بود که دست‌هایی در کار است که جنگ پیروز نداشته باشد.» علاوه بر این می‌گوید از سال ۶۴ اوج ورود سپاه به «سیاسی کاری» بود: «سپاه قرار بود یک نیروی فرهنگی باشد، در ذهن ما این بود که سپاهی یعنی انسان آرمانی، اعتقادی، خدوم و فداکار، این تلقی سال‌های اول بود، البته عده‌ای در آن بالاها دنبال کار سیاسی بودند که در انتخابات سال ۶۴ اوج این‌ها بود. فرماندهان سپاه [به دعوای انتخاباتی] وارد شدند، و بعد از آن دعوای سیاسی دو جناح به جبهه‌ها کشیده شد. فرماندهانی مانند همت، باکری و بروجردی، با همه این [فرماندهان سپاه] اختلافات سنگین داشتند»

احمدی نژاد به عنوان نیروی تحت امر محصولی بعد از توضیح تعدادی از عملیات شکست خورده و تلاش‌هایی میدانی که در آنها حضور داشته، از جمله تعدادی از عملیات‌ها با پیشوند فتح که توسط قرارگاه رمضان انجام شده است، بیت المقدس ۳، والفجره ۱ می‌گوید از اوایل سال ۶۷ بحث قطعنامه ۵۹۸ بسیار جدی بود: «من خودم یک بار رفتم در قرارگاه امام رضا با برخی بچه‌ها در مورد ۵۹۸ صحبت کردم و دیگر مطمئن شدم که این‌ها می‌خواهند ۵۹۸ را بپذیرند، چون من دیدم که از اوایل ۶۷ آرایش نیروهای ما آرایش عقب‌نشینی است؛ من فهمیدم که این‌ها دارند مقدمات را برای پذیرش قطعنامه آماده می‌کنند، طوری آرایش می‌دادند که عراقی‌ها حمله کنند و ما شکست بخوریم، که یعنی راهی غیر از عقب‌نشینی وجود ندارد.» این در حالی است که احمدی نژاد در جای دیگری می‌گوید از سال ۶۵ حس می‌کرده است که «جنگ فرسایشی شده» و «دوست داشتیم که جنگ تمام شود»، او در مورد این که فکر می‌کند جنگ چطور باید تمام می‌شد، هم می‌گوید: «ما فکر می‌کردیم که اگر خوب مدیریت شود می‌توانیم کار را تمام کنیم، یعنی فاو را [که] گرفته‌ایم، برویم خسارت‌های جنگ را هم بگیریم، و دست برتر را داشته باشیم. اما اعتقادمان این بود که خوب مدیریت نمی‌شود. آن موقع آقای هاشمی مسئول جنگ بود، و می‌دیدیم که عملیات طراحی می‌شود پخته نیست. رضایی بود، رحیم صفوی بود، فرماندهان ستادی با فرماندهان عملیاتی اختلاف نظر داشتند، اما می‌گفتند دستور است و باید اجرا کنیم.»

انتقاد احمدی نژاد به ۵۹۸ این است که «سازمان ملل دست آمریکایی‌هاست و هر جایی که وارد شده چیزی گیر کسی نیامده. می‌دانستیم که در ۵۹۸ هم چیزی گیر ما نمی‌آید، [می‌خواستیم] از این طرف یک عملیاتی انجام شود. فاو، بصره یا سلیمانیه گرفته شود، و آنها مجبور شوند حرف‌های ما را قبول کنند. اگر سلیمانیه گرفته می‌شد راهبردی بود، [بعد می‌رفتیم] اربیل و کرکوک آنجا منطقه نفت خیز و قلب کردستان بود، یعنی اقلیم [کردستان] اصلی، یک سوم عراق، منتها این که [هر چه گرفته بودیم را] تخلیه کنیم و یک قراردادی ببندیم که هیچ تضمینی پشتش نیست [خوب نبود]، تازه خیلی از بچه‌ها مذاکره‌کنندگان را هم قبول نداشتند. جواد لاریجانی و ظریف اصلاً اهل جنگ و ایستادگی نبودند، این‌ها هدف‌شان تنها پایان جنگ بود، نه احقاق حق. می‌دانید! حق با کسانی بود که می‌گفتند این قدر به من خسارت زدید این را بدهید، یا از زمین بیرون بروید، ما می‌خواستیم یک چیزی بگیریم و جنگ را تمام کنیم، باید می‌ایستادیم و تنبیه می‌کردیم، در آن فضا که امام یک فرمان می‌داد، یک میلیون می‌ریختند در جبهه، ۵۹۸ [خوب نبود].»

احمدی نژاد می‌گوید حتی بعد از پایان جنگ و پذیرش قطعنامه هم هنوز امیدوار بوده که بتواند به طریقی تصمیم‌گیران را قانع کند از توافق منصرف شوند و به همین دلیل به همراه جمعی دیگر به دیدار ناطق‌نوری

رفته و به او می‌گویند که «کسانی بودند که می‌توانستند بهتر مدیریت کنند، مدیریت جنگ اشکال دارد وگرنه می‌توان با هزینه کمتر و نیروی کمتر سرزمین را آزاد کنیم.» این حرف در حالی مطرح می‌شود که بازگشت به قرارداد ۵۹۸ بازگشت به مرزهای توافق الجزایر است و در این زمان زمینی تحت اشغال نیروی خارجی نیست، ناطق در پاسخ به میهمانان می‌گوید جنگ تمام شده و امام توافق را قبول کردند.

کردستان و دانشگاه

جنگ تمام می‌شود و احمدی نژاد که هنوز دانشجوی کارشناسی ارشد است به دانشگاه برمی‌گردد. اما تابش که هنوز استانداری کردستان است با او تماس می‌گیرد و از او می‌خواهد به کردستان برگردد. هفته اول مهر ۶۸، احمدی نژاد این بار با همسر و فرزندان راهی کردستان می‌شود، و این در حالی است که می‌گوید اول سال ۶۸ در آزمون دکتری و اعزام به خارج قبول شده است. با همکاری رئیس دانشگاه که در دانشگاه گراتس اتریش تحصیل کرده پذیرش دانشگاهی می‌گیرد اما همزمان دکتری رشته راه و ترابری در دانشگاه علم و صنعت پایه‌گذاری می‌شود، و وزارت علوم هم آیین‌نامه‌ای دارد که هر کس در آزمون اعزام به خارج قبول شده باشد و بخواهد آن را تغییر دهد، می‌تواند در یکی از دانشگاه‌های داخل ایران درس بخواند. با این وجود دانشگاه تصمیم می‌گیرد که از متقاضیان ورود به دوره دکتری امتحان بگیرد. احمدی نژاد قهر می‌کند و در این امتحان شرکت نمی‌کند تا این که چند نفر از دانشگاه به خانه او می‌روند و از او می‌خواهند که حتماً بیاید و در امتحان شرکت کند. در حالی که نیمی از امتحان صبح برگزار شده احمدی نژاد در نیمه باقی‌مانده شرکت می‌کند و «با همان نصفه نفر، دوم، سوم» می‌شود. اما به دلیل غیبت در نیمه اول امتحان دانشگاه از او می‌خواهد که در امتحان شفاهی شرکت کند. احمدی نژاد می‌گوید: «ما را جزو قبولی‌ها قبول نکردند و ما هم وقت گذاشتیم برای رفتن». اما چند روز مانده به پرواز به دانشگاه برمی‌گردد و معاون آموزشی و رئیس دانشگاه را می‌بیند و در مورد عدم قبولی اش در دانشگاه گلایه می‌کند، و به آنها می‌گوید اگر مشکلی در کشور خارجی برای بچه‌های من پیش بیاید من یقه شما را می‌گیرم، «این باعث شد که منقلب شوند و رفتند تلفن کردند به دانشکده و دیدند که مشکلی ندارم، و چهار نفر می‌خواستند من نفر سوم بودم، بعد دیگر دانشگاه برای ما پیغام داد که شما می‌توانی بیایی ثبت نام کنی و ما چمدان‌ها را باز کردیم.»

فروردین سال ۶۸، چند ماهی بعد از پایان جنگ آیت‌الله خمینی، آیت‌الله



احمدی نژاد در کردستان



منتظری را از قائم مقامی رهبری خلع می‌کند. احمدی نژاد که قبلاً در خاطرات مربوط به سال ۶۴ گفته بود برقراری دفتر نمایندگی آقای منتظری در دانشگاه‌ها را قبول نداشته است، در مورد برکناری او می‌گوید: «کنار گذاشتن منتظری برای ما سنگین بود، من فکر می‌کردم باید [همه چیز] آزاد باشد و همه نظر بدهند، منتها منتظری طوری موضع گرفته بود [انگار] از مجاهدین خلق و منافقین دفاع کرده بود. یک سری دلخوری‌های در فضای کشور در مورد ایشان بود، و بالاخره حق را به امام دادیم. اما اولش برای من سخت بود، می‌گفتم یعنی چی که قائم مقام امام نمی‌تواند حرف بزند؛ اما فکر می‌کردیم اینها هم نمی‌توانند کشور را اداره کنند.»

بازگشت احمدی نژاد از کردستان در خرداد ۶۸ همزمان با درگذشت آیت الله خمینی است. او در مورد تغییر فضا بعد از درگذشت بنیانگذار انقلاب می‌گوید از آنجا که در دوران امام چپ‌ها [دانشجویان پیرو خط امام، مهندس موسوی، و دیگران] همه جا را گرفته بودند، بعد از رحلت امام برای عده‌ای زیادی این تلقی پیش آمد که حالا یک عده دیگری وارد سیستم می‌شوند، و «ما فکر می‌کردیم که هرچند جایگاه منتقل شده، شخصیت فردی منتقل نشده، و یک مجموعه‌ای شامل حاج احمد آقا، آقای هاشمی و دیگران باید پای کار باشند.»

احمدی نژاد که در جای دیگری علیه سیاست‌های اقتصادی دولت موسوی در کنترل بازار صحبت کرده است، در اینجا می‌گوید جناح چپ که امام بیشتر به آنها میدان می‌داد، هر چند در حوزه سیاسی دیکتاتوری می‌کرد، اما در مورد [موضوعات مربوط] مردم و مستضعفان واقعاً پیشگام بود.

در آتی ساز

در تهران، احمدی نژاد رئیس دفتر رئیس جدید دانشگاه علم و صنعت می‌شود. تابش استاندار کردستان که به تهران برگشته است ریاست شرکت آتی ساز را - که بعد از مصاره جزو اموال بنیاد مستضعفان شده - به عهده می‌گیرد، و ثمره هاشمی را به مدیرعاملی این شرکت منصوب می‌کند. احمدی نژاد هم عضو هیات مدیره می‌شود و بعد از جابه‌جایی‌های دیگر، به ریاست هیات مدیره می‌رسد. در این دوره آتی ساز مشغول پروژه‌هایی است که برای بنیاد مستضعفان سودآوری قابل ملاحظه‌ای دارد. احمدی نژاد علاوه بر سمت در آتی ساز، در دانشگاه ریاست دفتر رئیس دانشگاه را به عهده دارد و همزمان با پذیرش دکتری، تدریس هم می‌کند، و می‌گوید دستاوردش از این دوره آشنایی با نظام پیمان‌کاری و ساخت و ساز بوده است که بعداً در دوره شهرداری به او در پیشبرد پروژه‌های عمرانی کمک کرده است.

در همین مقطع زمانی است که مشایی هم از وزارت اطلاعات بیرون می‌آید و به وزارت کشور می‌رود تا سمت مدیرکل امور اجتماعی این وزارت خانه را به عهده بگیرد، حمید بقایی معاون و قائم مقام او در وزارت کشور می‌شود.

جامعه اسلامی مهندسين

احمدی نژاد که تا پیش از این بارها در مذمت حزب و کار حزبی و تشکیل و تشکلات سیاسی حرف زده است، در مورد ورود خودش به جامعه اسلامی مهندسين که در سال ۶۷ و به همت افرادی مانند محمدرضا

باهنر و علی‌رضا شیخ عطار و ثمره هاشمی پایه‌گذاری شده است می‌گوید هر چند او بنا نداشته است که وارد این تشکیلات شود و هرگز برای عضویت در آن فرم پر نکرده است، اما در سال ۶۹، ۷۰ توسط غفوری فرد از اعضای این جامعه، برای عضویت در شورای مرکزی به عنوان کاندیدا معرفی می‌شود و رای می‌آورد.

دور اول دولت هاشمی دوره سیاست‌زدایی از دانشگاه است و فعالان سیاسی قدیمی تر دانشگاه هر کدام وارد دستگاه و نهادی شده و مشغول فعالیت‌هایی غیر از کار سیاسی دانشجویی هستند. او در مورد ورودش به جامعه مهندسین می‌گوید هر چند خود را محدود به این جامعه نمی‌دانست اما تلقی‌اش در آغاز این بود که اعضای جامعه از متدینین هستند و برای انگیزه‌های شخصی کار نمی‌کنند، و قدرت طلبی آنها کمتر از جناح مقابل است اما «بعد از مدتی فهمیدیم که اشتباه می‌کردیم».

احمدی نژاد می‌گوید در زمان ورود به جامعه اسلامی مهندسین، اساس نامه و حلقه‌های تشکیلاتی آن هنوز کامل نشده بود، و فضای حاکم به سیاست‌گذاری اقتصادی دولت هاشمی، در تضاد کامل با فضا و اندیشه حاکم به سیاست اقتصادی دولت مهندس موسوی بود که به گفته احمدی نژاد «همه‌شان در آن شریک بودند، یعنی خود آقای هاشمی آن را [اقتصاد دولت موسوی را] اداره می‌کرد و بعد شروع کرد علیه موسوی [کار کردن]» و اضافه می‌کند که به نظرش جامعه اسلامی مهندسین باید متفاوت از سایر نهادها می‌بود و کاری غیر از حرف زدن در مورد انتخابات انجام می‌داد چرا که اعضای آن «بالاخره مهندس بودند» و باید برنامه‌های اجرایی می‌نوشتند و شرکت‌های عمرانی به راه می‌انداختند و این طریق جوانان را جذب و فعالیت خود را توسعه می‌دادند، این ایده‌ها البته مورد توجه اعضای تعیین‌کننده جامعه اسلامی مهندسین نبود، در نتیجه عمده کار به انتشار یک هفته نامه محدود شد.

سیاست‌های هاشمی

احمدی نژاد در مورد سیاست‌های دولت هاشمی می‌گوید برنامه توسعه زیرساخت‌های او یک برنامه واقعی نبود، ساختاری برای اجرای آن نبود، و برنامه‌ای وجود نداشت و هر کس سعی می‌کرد کار را به تشخیص خودش پیش ببرد که این وضعیت به ایجاد بلیشو ختم شده بود. از طرف دیگر در تخطئه هاشمی می‌گوید او کلاً به رهبری چسبیده و در فضای عمومی به ضد میراث امام تبدیل شده بود. او همچنین هاشمی را دلیل حذف سید احمد

احمدی نژاد
در دولت دوم
هاشمی به
جای خانیکی
مشاور فرهنگی
وزیر علوم
جدید می‌شود،
در حالی که
خودش انتظار
داشته است
که از ریاست
دفتر رئیس
دانشگاه علم و
صنعت به یکی
از پست‌های
معاونت در
وزارت علوم
برود



خمینی معرفی می‌کند و می‌گوید هاشمی بانی حذف چپ‌ها و جریان پیرو خط امام در انتخابات مجلس چهارم و تمرکز قدرت در دست جریان راست بوده است.

احمدی نژاد معتقد است که خودش را در جامعه اسلامی مهندسین «هزینه» کرده است. می‌گوید فقط تعداد محدودی از اعضای این جامعه نان‌شان را از مهندسی در می‌آورند. غفوری فرد هم که «گرایش‌های تخصصی داشت» توسط «رده‌های بعدی» مثل باهنر و نبوی کنار زده شد، و کسانی که مانده بودند از جایی حمایت می‌شدند تا فعالیت سیاسی انجام دهند، و می‌گوید همیشه در جلسات جامعه شرکت می‌کرده و همیشه هم منتقد آن بوده است.

در اردیبهشت ۷۲، احمدی نژاد بار دیگر و این بار با مساعدت سازمان حج و زیارت و از طریق سهمیه هیأت مدیره آتی ساز به همراه همسرش به حج تمتع می‌رود. در بازگشت از این سفر، دولت دوم هاشمی آغاز شده است.

در دور اول ریاست جمهوری هاشمی، جامعه اسلامی دانشجویان در تقابل با انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت، رو به رشد است و احمدی نژاد می‌گوید خائیکی به عنوان مشاور وزیر علوم از همان وزارت خانه همه فعالیت‌های دانشجویی را مدیریت می‌کرد، به جریان راست بهانه می‌داد در حالی که چپ‌های تندرو به دفتر او رفت و آمد داشتند. بعد از انتخابات دور دوم ریاست جمهوری هاشمی، محمدی گلیاگانی به جای معین به وزارت علوم می‌رسد و احمدی نژاد به جای خائیکی مشاور فرهنگی وزیر علوم جدید می‌شود، در حالی که خودش انتظار داشته است که از ریاست دفتر رئیس دانشگاه علم و صنعت به یکی از پست‌های معاونت در وزارت علوم برود. از پست مشاوره ناراحت بوده و می‌خواسته در نامه‌ای علنی اعلام کند که پست مشاوره را نمی‌پذیرد اما به توصیه نماینده رهبری در دانشگاه علم و صنعت در این مقطع از نیذیرفتن پست مشاوره خودداری می‌کند و از اوایل شهریور ۷۲ برای حدود سه ماه در پست مشاور فرهنگی وزیر علوم می‌ماند.

احمدی نژاد با وجود تمام آنچه که تا اینجا در مورد هاشمی رفسنجانی، نقش او در یک دستی قدرت، تلاشش برای قدرت طلبی و حذف دیگران گفته، می‌گوید موضع او تماماً مخالف هاشمی نبوده است. با این حال هاشمی را متهم به دروغ‌گویی می‌کند و می‌گوید: «هاشمی می‌آمد یک شکست بزرگ را در نماز جمعه پیروزی عظیم جلوه می‌داد، و ما متعجب می‌شدیم که اصلاً چطور ممکن است و ته این مسیر چه می‌شود؟ اما با او تقابل نداشتیم» او همچنین می‌گوید که هاشمی در نابود کردن حریف بسیار متبحر بود، «مثلاً می‌گفت غربی‌ها مثل گاو تحلیل می‌کنند، خیلی‌ها از این حقیر کردن دیگران توسط او خوششان می‌آمد، اما من [فکر می‌کردم که] اینها تعابیر خوبی نیست، ولی موضع ضدی نداشتیم و وقتی آقای هاشمی آمد مجلس چهارم را گرفت، حتی خوشحال هم بودیم چون جناح چپ را فراطی می‌دانستیم» او همچنین هاشمی را در سیاست‌های فرهنگی متهم می‌کند که در حالی که خودش [از نظر فکری و در مورد اعضای خانواده خودش] آدم بازی بود، گشت‌های ارشاد را راه انداخت و حمایت کرد و در حالی که مردم «نداشتند»، دختران او در لندن خرید می‌کردند، و در حالی که خودش از میرحسین موسوی حمایت می‌کرد، دوستی‌اش با رهبری را برقرار نگه داشته بود. او همچنین هاشمی را متهم می‌کند که در دور اول حکومت خفقان ایجاد کرد. اما در دور دوم وقتی مشکلات اقتصادی بیرون زد سیاسیون فرصت اظهار نظر پیدا کردند،



«دوم خرداد اعتراض مردم به عملکرد هاشمی بود ولی هاشمی زرنگی کرد و همه چیز را به گردن جریان راست انداخت و خودش تبدیل به منجی شد.»

استانداری اردبیل

پست مشاور در وزارت علوم باعث می شود احمدی نژاد مسوولیت های دیگرش در دفتر رئیس دانشگاه علم و صنعت و همین طور در آتی ساز را کنار بگذارد. ششم آذر ۷۲، با وجود تمام انتقادهایی که تا اینجا به هاشمی وارد می دانسته، سمت استانداری ویژه اردبیل را از بهشارتی که در این زمان وزیر کشور است می پذیرد.

تشکیل استان اردبیل اوایل سال ۷۲ تصویب می شود. تابش حالا از استانداری کردستان به معاونت سیاسی وزیر کشور رسیده اما نگرانی ها در مورد اردبیل زیاد است چون در رقابت با تبریز از نظر شاخص های توسعه زیرساخت عقب است، و آن طور که احمدی نژاد می گوید اعتراضاتی هم در منطقه وجود داشت: «وزیر کشور جلسه ای گذاشته بود برای بررسی وضعیت دانشگاه ها و ما هم در آن جلسه حرف زدیم، وسط جلسه آقای تابش یادداشت داده بود به آقای بهشارتی که [ایشان] پیشنهاد ما برای استانداری اردبیل هستند. آقای بهشارتی هم خیلی خوشش آمده بود از تحلیل ما که کسی آمده و در یک سطح بالاتر و عمیق تری حرف می زند. بعدا به من پیشنهاد دادند که استانداری را بپذیرم ولی من گفتم نه.»

احمدی نژاد می گوید پیشنهادش این بوده است که محصولی که زبان آذری زبان مادری اوست برای استانداری انتخاب شود، اما [وزارت کشور] «هی

▲ ششم آذر ۷۲، با وجود تمام انتقادهایی که تا اینجا به هاشمی وارد می دانسته، سمت استانداری ویژه اردبیل را از بهشارتی که در این زمان وزیر کشور است می پذیرد. احمدی نژاد با این که می گوید از پذیرش مسوولیت ابا داشته است، در تعریف خاطره آن و همین طور خبر دادن به خانواده در مورد مسوولیت جدیدش کاملاً ذوق زده است.



رفتند و آمدند و بالاخره افراد مختلفی که ما پیشنهاد دادیم جور نشد، بعد به من گفتند که آقا آبروی کشور می‌رود، و آنجا هم [مسئولیت] سختی است و کسی حاضر نیست آن را بپذیرد، و اگر تو نروی ما مانده ایم. من هم گفتم بسیار خوب من می‌روم، چون یک کاری ست که دیگران آن را انجام نمی‌دهند و آسیب به کشور وارد می‌شود، ولی ته دلم [راضی] نبودم. دوست داشتم که بهم بخورد، چون در تهران مشغول کار فرهنگی بودم اما به هر حال روز ششم آذر حکم را زدند و روز نهم آذر ماه معرفی شدیم.»

احمدی نژاد با این که می‌گوید از پذیرش مسئولیت ابا داشته است، در تعریف خاطره آن و همین طور خبر دادن به خانواده در مورد مسئولیت جدیدش کاملاً ذوق زده است: «شب، ما منزل خواهر کوچک مان مهمان بودیم، گفتیم تلویزیون را گوش بدهید امشب، ما رفته بودیم جلسه دولت، و چند دقیقه در مورد اردبیل صحبت کرده بودیم» در جلسه صبح آن روز در هیات دولت نجفی که وزیر آموزش و پرورش دولت هاشمی است به او می‌گوید درس چه می‌شود، و احمدی نژاد می‌گوید که امتحان جامع دکتری را گذرانده و مشغول نوشتن تز دکتری است و مسئولیت مانع درسش نیست. هاشمی در این جلسه می‌گوید هر چه آقای تابش معرفی کرده خوب است. این اولین حضور احمدی نژاد در یکی از جلسات هیات دولت است. پیش از این، یک بار در دوران ریاست جمهوری رجایی در سال ۶۰، که هر ماه جلسه هیات دولت در یکی از استان‌ها برگزار می‌شود و استانداران هر کدام یکی دو معاون را در جلسه شرکت می‌دادند، احمدی نژاد به همراه استاندار آذربایجان غربی، در حلقه پستی جلسه هیات دولت در این استان حاضر شده بود.

استانداری در این مقطع در اردبیل امکانات و ساختمانی در اختیار ندارد. در نتیجه استاندار در دفتر فرماندار مستقر می‌شود و فرماندار جای دیگری برای خودش پیدا می‌کند. بعد از یک ماه، خانواده احمدی نژاد هم به اردبیل می‌روند، و پست استانداری اردبیل تا مهر ۷۶ در اختیار احمدی نژاد باقی می‌ماند.

احمدی نژاد می‌گوید در این دوره استانداری به این نتیجه می‌رسد که اختیارات استاندار کافی نیست. او مکرراً دولت هاشمی را متهم به سیاسی کاری و بی انضباطی مالی می‌کند و می‌گوید پروژه‌هایی که در دولت انجام می‌شود، تا ۲۵ درصد گران‌تر از آن چه واقعاً لازم بود تمام می‌شده است. دولت به جای حمایت از مردم طرفدار سرمایه داران بود، و....

در ماجرای تأسیس حزب کارگزاران هم بار دیگر از در مخالفت با فعالیت تشکیلاتی می‌گوید برای انتخابات مجلس پنجم حزب کارگزاران را درست کرده بودند و می‌گفتند بیا از این لیست حمایت کن، اما «من قبول نداشتم و بایدگاه هایشان هم اشکال داشتم، در مورد صنعت، کشاورزی، فرهنگ و آموزش و پرورش نظرهای دیگری داشتم، اما تصمیم گیر نبودم»

احمدی نژاد در این دوره استانداری با طیف وسیعی، از وزیر نیرو گرفته تا وزیر کشاورزی و آموزش و پرورش، وزیر مسکن و بهداشت و دیگران در هیات دولت درگیر می‌شود. وزرای دولت را متهم می‌کند که به رئیس جمهور اطلاعات نادقیق می‌دادند و هاشمی هم خیلی وقت‌ها متوجه نادقیق بودن اطلاعات نمی‌شد. و با وجود این که می‌گوید مخالف سیاست‌های اقتصادی دولت بوده و آن را «نگاه سرمایه داری» می‌دانسته، علارغم تصویر قدرت طلبانه‌ای که از هاشمی ارائه می‌دهد، در تمام چهار سال بر مسند استانداری باقی می‌ماند.

احمدی نژاد می‌گوید نظام ترمی واحدی را که در دولت هاشمی برای آموزش و پرورش تجویز شد، به ضرر آموزش و پرورش می‌دانسته است. معتقد بوده است که کارخانه‌هایی که توسط دولت به استان‌های تحمیل می‌شد بدون در نظر گرفتن آمایش سرزمینی و امکانات استان‌ها ساخته می‌شدند، سیاست‌های کنترل جمعیتی را که در این دولت اجرا شده است، استعماری و در راستای افول جمعیت ایران و از دست رفتن هویت کشور می‌دانسته است.

یکی از بزرگوارانه‌هایی که در آن احمدی نژاد با دولت هاشمی دچار مشکلات عدیده می‌شود، گزارشی است که در استانداری اردبیل در مورد هزینه پروژه‌های عمرانی آماده شده و طبق آن استدلال شده است که پروژه‌های عمرانی و ساختمانی کشور گران تمام می‌شود. احمدی نژاد خلاصه‌ای از این گزارش را به هاشمی تحویل می‌دهد و بعد بنا می‌شود این گزارش را در دولت ارائه کند. وزرا نسبت به این گزارش موضع تندی می‌گیرند ولی آقای هاشمی در حمایت از احمدی نژاد با وزرا تندی می‌کند، و احمدی نژاد می‌گوید «از جلسه که بیرون آمدم من گفتم این وزرا دیگر پدر ما را در می‌آورند» (۷)

اول عاشورای ۷۳، آیت‌الله خامنه‌ای در فتوایی برگزاری مراسم قمه‌زنی را ممنوع اعلام می‌کند. احمدی نژاد در زمان اعلام این خبر به همراه فرماندار اردبیل راهی یک سفر استانی است و هنوز آن قدر به اردبیل اشراف ندارد که بداند این اظهار نظر در اردبیل چه معنی دارد. فرماندار با شنیدن این خبر می‌خواهد که به اردبیل برگردد در نتیجه سفر لغو می‌شود و همه با هم به اردبیل بر می‌گردند، و به منزل نماینده رهبری در استان که آیت‌الله مروج است، می‌روند. آیت‌الله مشکینی و آیت‌الله موسوی تبریزی هم در منزل آقای مروج هستند، و بحث است که امکان اجرای ممنوعیت وجود ندارد. با این وجود ستادی برای کنترل قمه‌زنی ایجاد می‌شود و مراسم به شیوه سال‌های قبل در میدان اصلی شهر برگزار نمی‌شود. اما مردم جلوگیری از قمه‌زنی را از چشم احمدی نژاد می‌بینند و همین موضوع باعث بدبینی‌های نسبت به او می‌شود که خودش می‌گوید بعداً وقتی به آمار آرای استان‌ها در انتخابات نگاه می‌کنیم علت پایین بودن رای او در استان اردبیل است.

زلزله در اردبیل

ده اسفند سال ۷۵، حوالی عصر، زلزله‌ای به بزرگی ۶٫۱ ریشتر اردبیل را می‌لرزاند، و حدود ۱۱۰۰ نفر کشته به جا می‌گذارد. در نبود سازمان مدیریت بحران که تازه در سال ۸۶ افتتاح می‌شود، امداد رسانی به روستاها با تسلط هلال احمر و با کمک اهالی منطقه و بسیج تمام نیروهای اداری استانداری



▲ محمود احمدی نژاد
و صادق محصولی در
جوانی.



و سایرهای نهادها انجام می‌شود. در روز سوم بعد از زلزله سعیدی‌کیا از طرف بنیاد مستضعفان به منطقه می‌رود و یک چک ۲۰ میلیون تومانی به احمدی‌نژاد می‌دهد. احمدی‌نژاد چک را نقد و تمام پول را بین مردم توزیع می‌کند. به همین ترتیب پول‌های دیگری که برای مدیریت زلزله از طرف دولت و سایر نهادها اختصاص پیدا می‌کند هم بین مردم توزیع می‌شود. عملیات بازسازی در تمام بهار و تابستان بعد از زلزله در سال ۷۶ ادامه دارد و احمدی‌نژاد در ۳۰ مهر ۷۶ تودیع می‌شود و جای خود را به استاندار جدید می‌دهد. احمدی‌نژاد در طول چهار سال استانداری، تربیتی داده بود که به تمام شهرستان‌های استان سرکشی کند. هر ۳ یا ۴ ماه یک بار، او به همراه فرمانداران و سایر مقامات استانی در مسجد یا ساختمان فرمانداری با مردم ملاقات می‌کند و در مورد علت این ملاقات‌ها می‌گوید: «بروکراسی مرکزگراست و ما باید آن را بشکنم، در نتیجه می‌رفتم نزدیک و می‌گفتم آقا این مشکل را حل نکردی، چون می‌دانستم که خبرها نمی‌رسد یا ماست مالی می‌شود، یا گزارش‌ها دست‌کاری می‌شود.»

سواب نفتی و پرونده صادق محصولی

جنگ اول قره‌باغ از اسفند ۶۹ تا اردیبهشت سال ۷۳ ادامه دارد. احمدی‌نژاد می‌گوید در سال ۷۲، ۷۳، آذربایجان حاضر بود حاکمیت منطقه نخجوان را به ایران واگذار کند، و در مقابل ایران در جنگ از آذربایجان حمایت کند، اما به دلیل آنچه احمدی‌نژاد آن را «تعطل در تصمیم‌گیری» می‌نامد، این پیشنهاد عملیاتی نمی‌شود. با این وجود ایران برای تامین سوخت مورد نیاز آذربایجان در این جنگ همکاری می‌کند که بعدها باعث می‌شود پای احمدی‌نژاد به سازمان بازرسی کل کشور کشیده شود.

احمدی‌نژاد در مورد این موضوع می‌گوید: «در سال ۷۲، در جریان جنگ ارمنستان و آذربایجان، ارمنستان راه ارتباطی آذربایجان با نخجوان را بست و آذربایجان برای این که به نخجوان سوخت برساند از وزارت خارجه ایران درخواست کمک کرد. وزارت خارجه استانداری آذربایجان شرقی را برای کمک معرفی می‌کند، و قرارداد برای سوآپ سوخت با نرخ ۲۰ درصد منعقد می‌شود»، اما به گفته احمدی‌نژاد استانداری آذربایجان شرقی در این توافق خلف وعده می‌کند و سوآپ به درستی انجام نمی‌شود، در نتیجه «بچه‌های وزارت خارجه [در این دوره از رفقای قدیمی علم و صنعت، ثمره بعد از خروج از سپاه به وزارت خارجه رفته است اما احمدی‌نژاد مستقیماً از او نامی به میان نمی‌آورد] به ما گفتند که شما به عهده بگیرید. ما گفتیم که خوب ما دولت هستیم و نمی‌توانیم دخالت کنیم، اما سازمان شهرداری‌ها که در این زمان تازه ایجاد شده بود اساسنامه بازتری داشت در نتیجه ما به سازمان شهرداری‌ها گفتیم که شما برو قرارداد سوآپ را منعقد کن، آنها گفتند ما قرارداد را منعقد می‌کنیم اما کاری نمی‌توانیم انجام دهیم. در نتیجه یک قرارداد با آقای محصولی بستند که او کار سوآپ را انجام دهد، و از آن سهم ۲۰ درصدی که در قرارداد متعلق به طرف ایرانی بود، یک دهمش را بردارد.»

احمدی‌نژاد می‌گوید در این دوره عملیات سوآپ توسط محصولی به قدری خوب انجام شد که وزارت خارجه از مجریان آن تشکر کرد، و سازمان شهرداری‌ها هم خلف وعده کرد و بخشی از پولی که متعلق به محصولی بود را با او تسویه نکرد.

در دولت خاتمی، رئیس سازمان شهرداری‌ها به دلیل اشکالاتی که به این قرارداد سوآپ وارد بوده است

خبرنگار **روزنامه سلام** **در اردیبهیل، در** **گزارشی از فضای** **رقابت های** **انتخاباتی** **در این شهر،** **احمدی نژاد را** **متهم می کند** **که از ظرفیت** **مدیران و منابع** **استانداری** **برای حمایت** **از ناطق نوری** **در انتخابات** **استفاده کرده** **است**

محکوم می شود و به زندان می رود. احمدی نژاد هم در مورد همین پرونده احضار می شود، «ما رفیقیم دادسرا، یک نفر آمد به ما گفت کفیل آوردی؟ گفتیم کفیل برای چی؟ گفت می خواهم بازداشت کنم. گزارش سازمان بازرسی کل کشور می گوید شما تخلف کردید. ما هم گفتیم سازمان بازرسی غلط کرده گفته ما تخلف کردیم، و گفتیم ببین اصلا امضایی از ما هست؟ اصلاً مسئولیتی داشتیم؟» در نهایت بازپرس در این پرونده قرار منع تعقیب صادر می کند. احمدی نژاد می گوید: «اینها [دولت خاتمی] می خواستند بازی در بیاورند، یکی دوتا آدم در سازمان بازرسی کل کشور داشتند که هی برای ما پرونده درست می کرد، ما می گفتیم خوب به ما چه ربطی دارد، می گفتند شما استاندار بودی، می گفتیم خوب بالاتر از ما هم که در مملکت هست پس هر چه در مملکت اتفاق می افتد مسئولیتش به عهده آن بالایی هاست، چرا من را می گیری؟»

به نفع ناطق نوری؟

خرداد ۷۵، ناطق نوری برای بار دوم رئیس مجلس می شود. احمدی نژاد که تا پیش از این هم با ناطق نوری رفت و آمد دارد، می گوید «من پیش اورفتم و گفتم می خواهی رئیس جمهور شوی، کاندیدا هستی ولی با این فضا رای نمی آوری، و باید با کارگزاران مرزبندی کنی، و بگویی من اینها را قبول ندارم، اینها مسئول فقر مردم هستند، و من می خواهم یک جور دیگری عمل کنم. او هم در ظاهر نگفت نه، اما این کار را انجام نداد. به جای آن گفت من نوجه هاشمی هستم. خوب مردم هم در انتخابات نوجه کسی [را] نمی خواهند انتخاب کنند.»

احمدی نژاد می گوید در دوره هاشمی «بدترین خفقان» به کشور حاکم بود، با این وجود می گوید که او و ده دوازده نفر دیگر از استانداران در جلسات آشکارا منتقد سیاست های مختلف دولت بودند و در مورد آن موضع می گرفتند اما در این دوران بدترین خفقان، در پست های خودشان باقی مانده اند. او همچنین می گوید که «زننگی» هاشمی بود که همه کارهایی را که خودش انجام داده بود سر جناح راست خراب کرد و کسانی که خودشان خفقان ایجاد کردند پرچم دار آزادی شدند و این حمایت هاشمی بود که باعث شد خاتمی به ریاست جمهوری برسد، «آقای هاشمی آمد اعلام کرد تو را به خدا اتقلب نکنید، من زنگ زدم به معاون وزیر کشور و گفتم من می خواهم [در واکنش به این حرف] استعفا دهم، استعفایم را هم نوشته بودم، اما من را منصرف کردند.»



+ پرونده
 + محمود احمدی نژاد

رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶، بلافاصله بعد از انتخابات مجلس آغاز می‌شود؛ انتخاباتی که در آن احمدی‌نژاد علی‌رغم آنچه که خودش خواست دولت می‌دانست از لیست کارگزاران حمایت نمی‌کند. ناطق نوری در حالی به گفته احمدی‌نژاد «تلقی‌اش این بود که رای می‌آورد» که مدعی است یک سال قبل به او گفته بود که اگر با کارگزاران فاصله‌گذاری نکند، در انتخابات باخته است اما به هر حال «ناطق پرچم دار وضع موجود و خاتمی پرچم دار اصلاح شد در حالی که ناطق در برابر رهبری از استقلال رای بیشتری نسبت به خاتمی برخوردار بود.»

احمدی‌نژاد همچنین در مورد انتخابات ۷۶ می‌گوید قرار بود پیش از انتخابات جلسه‌ای بین رهبری و هاشمی برگزار شود و در آن جلسه در مورد این که چه کسی رئیس جمهور شود توافق شود اما این توافق رخ نداد، چون «هاشمی نمی‌خواست که کشور یک دست بشود، و به دست رهبری بیافتد، از دید هاشمی [در این زمان] رهبری همه جا را گرفته بود و تنها ریاست جمهوری مانده بود؛ یعنی معنایش این است که از اول انقلاب رقابتی بین رهبری و هاشمی وجود داشت چون [در مقابل رهبری در دوران ریاست جمهوری] هاشمی از موسوی دفاع می‌کرد، و تمام وزرای چپی که در دولت [موسوی] روی کار بودند مورد مخالفت آقای خامنه‌ای بودند و هاشمی از آنها دفاع می‌کرد.»

با این که احمدی‌نژاد در مثال‌هایی اشاره می‌کند که به غیر از رای هاشمی، رای عمومی هم به سمت خاتمی بود، می‌گوید که خودش ناطق نوری را گزینه مناسب تری برای ریاست جمهوری می‌دانست تا خاتمی، «ناطق مخالف کارگزاران بود، من هم مشی کارگزاران را قبول نداشتم، و به لحاظ پیشبرد امور کشور ناطق را گزینه مناسب تری برای ریاست جمهوری می‌دانستم.»

دوم خرداد ۷۶، انتخابات با پیروزی قاطع سید محمد خاتمی تمام می‌شود. احمدی‌نژاد که از مدت‌ها پیش نگران عدم پیروزی ناطق در انتخابات بوده، می‌گوید تنها برای ۲۴ ساعت بعد از انتخابات بابت شکست ناطق ناراحت بوده، و بعد به این نتیجه رسیده که پیروزی خاتمی خوب است، «بالاخره یک موقع آدم تحت تاثیر احساسات یا فضای تبلیغات و عواطف است و یک موقع می‌نشیند و واقعیت‌ها را ارزیابی می‌کند، و [انجا بود که] به نظرم خاتمی برای انقلاب خیلی هم خوب شد؛ من تصویری کردم که تیم خاتمی کشور را می‌برند به سمت دعوای سیاسی، و همین هم شد، اما بعد فهمیدم که بهتر شد، چون بالاخره مردم باید حرف می‌زدند، البته نمی‌گویم که این [آزادی‌ها] در ذهن خاتمی هم بود، اما محصول آن [دوران] این بود»

دولت خاتمی مرداد ماه سال ۷۶ بر سر کار می‌آید و احمدی‌نژاد در همراه توسط وزیر کشور تودیع می‌شود. یک روز بعد به تهران برمی‌گردد تا آن طور که خودش می‌گوید به دانشگاه برگردد و ارتباطش را با نسل جوان برقرار کند.

در جریان رقابت‌های انتخاباتی، خبرنگار روزنامه سلام در اردیبهیل، در گزارشی از فضای رقابت‌های انتخاباتی در این شهر، احمدی‌نژاد را متهم می‌کند که از ظرفیت مدیران و منابع استانداری برای حمایت از ناطق نوری در انتخابات استفاده کرده است. بعد از پایان انتخابات احمدی‌نژاد در نامه‌ای به روزنامه سلام که توسط موسوی خوئینی‌ها اداره می‌شود، ادعای استفاده از ظرفیت‌های استانداری برای انتخابات را به شدت تکذیب می‌کند. سلام طبق قانون مطبوعات این نامه را منتشر می‌کند اما در متن دیگری که در

ذیل نامه احمدی نژاد منتشر می‌کند، «بدترش کرد» و احمدی نژاد هم که در این زمان هنوز استاندار اردبیل است، در واکنش «همان خرداد یا تیر ۷۶» از روزنامه شکایت می‌کند اما شکایت تا سال ۷۸ و آغاز دادگاه سلام مسکوت می‌ماند.

احمدی نژاد می‌گوید تازه وقتی وارد دادگاه شده متوجه شده است که «اینها می‌خواهند بهره‌برداری خودشان را بکنند اما نمی‌توانستم شکایتم را پس بگیرم چون [به معنی] پذیرش اتهامات بود» به ادعای احمدی نژاد در حالی که موضوع اصلی دادگاه سلام انتشار «سند محرمانه» داخل وزارت اطلاعات بود، اتهاماتی که احمدی نژاد به روزنامه وارد می‌کند بیشتر به چشم آمده است، «خویشی‌ها دو تا جعبه دستمال کاغذی مصرف کرد [چون] یک بند عرق می‌ریخت، ما هم یک پارچ آب خوردیم چون واقعا نمی‌خواستیم وارد این عرصه‌ها شویم، اما دیگر شده بودیم. در اندیشه سیاسی، خویشی‌ها، با هاشمی و ناطق و خاتمی خیلی فرقی ندارند، به این معنی که همه‌شان اهل بگیر و ببند هستند»

در نتیجه این دادگاه روزنامه سلام برای پنج سال توقیف می‌شود. احمدی نژاد می‌گوید «من هیچ حساسی نداشتم، در جلسه دادگاه فکر می‌کردم که می‌خواهند آقای خویشی‌ها را محدود کنند، فکر نمی‌کردم که بخوانند به این تندی برخورد کنند، اما بعدش هم هیچ موضعی راجع به این قضیه نگرفتم.» احمدی نژاد همچنین می‌گوید «بعد که [روزنامه را] تعطیل کردند، در ذهن مان بود که روزنامه‌ای که اصلا مشتری نداشت چرا تعطیل شد؟ ماست ریخته را نذر حضرت عباس کردند، و یک سود سیاسی بردند»

احمدی نژاد از مهر ۷۶ به دانشگاه برگشت اما کلاس‌هایش از بهمن ۷۶ آغاز شد. از این زمان تا وقتی که روزنامه سلام توقیف شود و مسائل کوی دانشگاه پیش آید، دانشگاه‌هایی از پرتنش‌ترین دوران خود را پشت سر گذاشتند. احمدی نژاد در مورد این دوران می‌گوید کسانی که تحولات را هدایت می‌کردند، بتانسیل دانشگاه را به دعوای قبیله‌ای بردند. در این دوران، در واکنش به روی کار آمدن سید محمد خاتمی، جامعه اسلامی مهندسین، جامعه ایثارگران انقلاب اسلامی، و بعد از آن بسیج اساتید دانشگاه، بسیج هیات علمی، و مانند آن‌ها ایجاد می‌شود که احمدی نژاد هر کجا در آن‌ها حاضر بود، با همان ادعاها در مورد لزوم کار فکری و عملی که در مورد جامعه اسلامی مهندسین مطرح کرده بود پیش می‌رفت. بسیج اساتید، در این میان، از سایر گروه‌ها مهمتر است، احمدی نژاد، به همراه طائب، رئیس دانشگاه

مناظره احمدی نژاد و تاج‌زاده

تصویری از مناظره بین احمدی نژاد و تاج‌زاده را مشاهده می‌کنید که مربوط به شهریور سال ۷۸ است. مجری مناظره نیز امیر محبیان، سردبیر وقت روزنامه رسالت بود.





علم و صنعت، کامران دانشجو، دکتر سلیمانی و دکتر دامادی و حدود ده نفر دیگر از اساتید علم و صنعت، به این جمع بندی می‌رسند که بعد از دوم خرداد، «فضای علمی در حال آسیب دیدن است و باید برای فضای فکری کاری بشود، تافضای اندیشه‌ای و علمی [ایجاد شود]». «سال ۷۷ بعد از چند جلسه تشکلی ایجاد می‌شود که بسیج اساتید نام می‌گیرد،» [گفتیم] تشکلی درست کنیم که ماندگاری داشته باشد، و فقط هم بسیجی باشد،» برای ایجاد این تشکل، گروهی به دیدار سردار حجازی فرمانده وقت بسیج می‌روند، و به او می‌گویند که می‌خواهیم کارهای نظری انجام دهیم، و بر این پایه بسیج اساتید را ایجاد می‌کنند، که یکی از کارهای آن این است که در واکنش به طرح ایده‌های سرورش، جلسات سخنرانی برای آیت الله مصباح برگزار می‌کند که احمدی نژاد می‌گوید «در آنها یک مقداری بحث‌های فکری درمورد آزادی و تلورانس و نمی‌دانم این بحث‌ها مطرح شد.»

سال ۷۷ احمدی نژاد از طرف جامعه روحانیت برای عضویت در شورای شهر کاندیدا می‌شود، در حالی که شورای شهر تهران ۱۵ نماینده دارد، احمدی نژاد نفر بیست و دوم تهران می‌شود. او در این جا وزارت کشور خاتمی را تلویحاً به تقلب در انتخابات شوراهای اول متهم می‌کند و می‌گوید «آقای تاج‌زاده یک سفارش ویژه‌ای در مورد من کرده بود که این طور شنیدم و نمی‌گویم که چقدر درست است؛ اما بعداً خیلی خدا را شکر کردم که رای نیاوردم، چون شورا [ی اول] صد درصد سیاسی بود.»

از دوم خرداد تا تابستان ۷۸ و توقیف فله‌ای مطبوعات را بهار مطبوعات می‌نامند. احمدی نژاد این عبارت را برای توصیف فضای مطبوعات کشور در این دوره قبول ندارد: «سیر طبیعی باید این باشد که روزنامه

احمدی نژاد
همچنین
می‌گوید که
هر چند از
استیضاح
عبدالله نوری
خوشحال بود
اما همزمان
معتقد بود که
استیضاح‌های
مجلس غلط
است

محصول اندیشه‌ای باشد که تربیون ندارد، این که دولت بیايد به طرفداران خودش پول بدهد که روزنامه راه بیاندازند به چه دردی می‌خورد؟ این غلط است. تیم جناح چپ آمدند همه روزنامه‌ها را خودشان گرفته‌اند، و از طریق روزنامه خفه می‌کنند، اسمش را هم می‌گذارند بهار مطبوعات، این غلط است.»

احمدی نژاد مطبوعات این دوران را متهم می‌کند که با رانت دولتی می‌چرخیدند، اندیشه‌ای نداشتند و به همین دلیل هم تعطیل شدند و نه به دلیل توقیف. او همین طور معتقد است که «ما رای ندادیم که برون از پول ما بدهند روزنامه درست کنند» او در مورد این مسئله که نشریات در این دوره اغلب با سود تک فروشی اداره می‌شدند هم شبهه‌هایی را مطرح می‌کند و می‌گوید ممکن نیست که روزنامه‌ها بتوانند این چنین خودشان را بچرخانند و حتما حمایت‌های دولتی از روزنامه‌ها در کار بوده است.

تیر ۷۸، به روایت احمدی نژاد جلسه‌ای توسط دانشجویان عنوانجمن اسلامی در دانشگاه علم و صنعت برگزار می‌شود که «یک آقای را آورده بودند که به امام توهین کرد» در واکنش به این سخنرانی احمدی نژاد به همراه تعدادی استاد و دانشجو در مسجد دانشگاه متحصن می‌شوند، «تا به این موضوع رسیدگی شود که عامل چه کسی بوده»، در این جابه روایت احمدی نژاد شایعه‌ای به خوابگاه‌ها می‌رود «که اینها می‌خواهند حمله کنند» و احمدی نژاد می‌گوید خودشان و دوستانشان از بیرون به مسجد دانشگاه حمله کردند و شیشه‌های مسجد را شکستند؛ از آن طرف حزب اللهی‌ها که شنیده بودند تحکیمی‌ها حمله کرده‌اند، آمده بودند تا از متحصنین دفاع کنند، اما به هر طریق اجازه ورود به دانشگاه و درگیری را پیدا نمی‌کنند، و «قضیه ختم به خیر شد» اما بعد «یک طراحی پیچیده‌ای بود که کشید به دانشگاه تهران». احمدی نژاد در این جانپروهای امنیتی را متهم می‌کند که در طراحی حوادث ۱۸ تیر دانشگاه تهران نقش داشته‌اند. می‌گوید کسانی که در خیابان علیه نیروهای امنیتی شعار می‌دادند دانشجو نبودند و دو طرف از یک جا هدایت می‌شدند. او همچنین وجود کشته در حوادث ۱۸ تیر را زیر سوال می‌برد و می‌گوید طراحی آن تیم امنیتی بود که از این طریق دولت را از کار بیاندازند.

سال ۷۸، بعد از شکست جریان راست در انتخابات شوراها، «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب» تشکیل می‌شود. احمدی نژاد می‌گوید ایده این شورا متعلق به او بوده است، «قبل از انتخابات شوراها، آقای ناطق یک سری جلساتی برگزار می‌کرد که شاید حدود ۳۰ نفر از روسای جریای مختلف در



آن حضور داشتند، و بعضی‌ها را هم اضافه دعوت می‌کردند که یکی از مدعوین من بودم. در این جلسات عمده بحث‌ها در مورد اخبار روز بود، و بعد هم بحث‌های در مورد این که مجلس را چگونه بگیریم «شورا با این پیش‌فرض که انتخابات ریاست جمهوری را از همین حالا به خاتمی باخته است به دنبال راهی بود تا یک اقلیت قوی در مجلس ایجاد کند، چون مجلس ششم را یک خطر عظیم برای کشور می‌دید، و از همین رهگذر لیستی برای تهران ارائه شد که احمدی‌نژاد هم در آن حضور داشت. او که مدعی است معتقد بوده جریان‌های امنیتی در حال هدایت فضا به سمت تندروی بیشتر هستند تا دولت خاتمی را از کارکرد بیاندازند می‌گوید لزومی نداشت که در آن مقطع این جمع‌بندی و تحلیل را علنی کند، و آن را برای کسی ارائه دهد. در مورد احیای شوراهای شهر و روستا می‌گوید مجلس پنجم قانون ضعیفی نوشت و دولت هم از همان ابتدا بنای کارشورا را بر دعوای سیاسی گذاشت در حالی که باید تلاش می‌کرد تا شوراها حق اظهار نظر سیاسی نداشته باشند. احمدی‌نژاد همچنین می‌گوید که هر چند از استیضاح عبدالله نوری خوشحال بود اما همزمان معتقد بود که استیضاح‌های مجلس غلط است، و باید به دولت اجازه داده شود که کارش را انجام دهد. می‌گوید که به نظرش دادگاه کرباسچی سیاسی بوده است و همزمان می‌گوید هاشمی در نماز جمعه برای تخلیفات مالی کرباسچی «ماله می‌کشید»، می‌گوید از ناکامی شورای شهر اول تهران خوشحال نبوده است اما همزمان می‌گوید که معتقد است اگر شورا این قدر کوچک است که بازپچه دست شود آنچه برایش اتفاق افتاده هم حقش بوده؛ در مورد قتل‌های زنجیره‌ای می‌گوید در ۲۰ سال گذشته علی‌رغم همه حساسیتی که رسانه‌ها به این موضوع نشان داده‌اند، قتل‌ها هیچ وقت موضوع اول جامعه نبوده است، در مورد قتل‌های محفلی کرمان می‌گوید هر چند این قتل‌ها را به خاطر ندارد اما اگر جامعه طوری اداره شود که عده‌ای احساس کنند به خواسته‌هایشان توجه نمی‌شود خودشان آن چه درست می‌دانند را اجرا می‌کنند، در حالی که اگر اکثریت احساس کنند آنچه درست می‌دانند اجرا می‌شود چنین اتفاقاتی رخ نمی‌دهد و قانون حاکم می‌شود، «این که سه نفر بخواهند به خودشان اجازه دهند و بروند با یک آقا هم صحبت کنند و کاغذی بگیرند و آدم بکشند همیشه در تاریخ محکوم است» با این وجود او در مورد این که چرا در همان زمان رخ دادن این وقایع از قتل‌های زنجیره‌ای گرفته تا غائله کنفرانس برلین، موضعی علیه وضعیت نگرفته است می‌گوید «شاید آن وقت به من می‌گفتید می‌گفتم که خیلی ناراحت هستم اما چرایش را نمی‌توانستم توضیح دهم، می‌فهمیدم که یک جایی از کار ایراد دارد اما الان است که می‌توانم آن‌ها را تشریح کنم چون خود انسان رشد می‌کند و اندیشه‌اش بسط پیدا می‌کند.» احمدی‌نژاد در انتخابات مجلس ششم هم مثل انتخابات شورای اول رای نمی‌آورد. سال ۷۹ توقیف فله‌ای مطبوعات پیش می‌آید که احمدی‌نژاد می‌گوید هر چند بعد از آن مدتی آرامشی برقرار شد اما از نظرش رفتار درستی نبود و رفتار درست آن بود «باید اینها را کنترل کنند، وزیر ارشاد، رئیس قوه قضائیه، بالاتر یا پایین‌تر می‌آمدند هر دو هفته، یک ماهی با این‌ها جلسه می‌گذاشتند و اولویت بندی این‌ها را تغییر می‌دادند، [اما تعطیلی منجر به] رادیکال‌تر شدن فضا شد.»

احمدی‌نژاد می‌گوید در انتخابات مجلس ششم منتقد عملکرد شورای نگهبان بوده است. در نتیجه شورا او را به عنوان بازرس انتخابات به آذربایجان غربی می‌فرستد تا به انتخابات نظارت کند، «من رفتم دیدم اصلاً هیچ نظارتی نیست، نه آموزشی هست، نه انسجامی هست، اصلاً نمی‌دانستند که باید [برای



برگزاری انتخابات [چه کاری بکنند، به آقای جنتی گفتم این جور نظارت که معنا ندارد، [خیلی جاها] اصلا عددها را حتی جابه جانشته بودند، و من گفتم باید این ها را آموزش بدید، ایشان گفت تصمیم گرفته ایم که یک معاونت ایجاد کنیم، [برگزارکنندگان انتخابات را] در کشور سازمان دهد، و گفت بیا تو [این معاونت را بگیر] اما من نمی خواستم» با این حال معاونت تشکیل می شود و احمدی نژاد مسوول واحد آموزش استان تهران می شود. سیستمی برای گزینش کسانی که انتخابات را برگزار می کنند برقرار می شود، آیین نامه ای نوشته و طرح درس برای کلاس های آموزشی تنظیم می شود، تا ناظران و داوطلبان آموزش ببینند و این فرآیند تا اوایل سال ۸۰ ادامه پیدا می کند و تیم جدید ناظران برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۰ انتخاب می شوند. انتخابات با رای دوباره به سید محمد خاتمی و بدون اعتراض در صندوق ها پایان می یابد.

شورای دوم، شهرداری

جلسات شورای هماهنگی همچنان ادامه دارد و احمدی نژاد در مورد حضورش در این جلسات می گوید هم بخشی از آن بوده و هم نبوده، «تصمیم گیران شورا افرادی مانند ناطق و باهنر و عسکر اولادی بودند، ما به عنوان [عضو] مشورتی حضور داشتیم و آنجا هم من [مثل] جامعه مهندسين منتقد بودم، و می گفتم آقا شما باید برنامه بدید، چون کسب مجلس مشکل کشور را حل نمی کند. من در این جلسات منتقد بودم و حالانمی دانم که با هم هماهنگ کرده بودند یا چه چیزی بود اما بعدا شنیدم که گفته بودند احمدی نژاد خیلی [انتقاد] می کند، سر

تبلیغات انتخاباتی شورای شهر دوم

گفته بودند احمدی نژاد خیلی [انتقاد] می کند، سرکارش بگذاریم که کمی مشغول باشد، در نتیجه در یکی از جلسات گفتند احمدی نژاد مسئول انتخابات شوراها باشد.



کارش بگذاریم که کمی مشغول باشد، در نتیجه در یکی از جلسات گفتند احمدی نژاد مسئول انتخابات شوراها باشد» و این بعد از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۰ و در آستانه برگزاری انتخابات شورای شهر دوم یعنی اواخر سال ۸۰ است. احمدی نژاد می‌گوید اولین واکنشش به این پیشنهاد رد آن بوده است، «گفتم من این کاره نیستم، بحث‌های من چیز دیگری است و اصلاً یعنی چی که من مسئول انتخابات شوراها باشم؟ بعد گفتم من شرط‌هایی تعیین می‌کنم که اینها نپذیرند، و گفتم اگر قرار باشد من انتخابات شوراها را سامان بدهم اصلاً جناحی برخورد نمی‌کنم. برای اداره شهر برنامه‌ریزی می‌کنم و نه برای توزیع پست‌ها، و افراد متخصص و جوان را استفاده می‌کنم، سهمیه‌ای به این جناح و آن حزب نمی‌دهم و در نهایت هم گفتم هیچ کس نباید دخالت کند. من می‌روم و شورا را می‌گیرم، چون معتقد هستم که باید کشور را خوب اداره کنیم، جناح و باند و اینها نداریم.» [اعضای شورا هم این شروط را] قبول کردند، و گفتند برو خودت می‌دانی و آقای ناطق گفت که ما چک سفید امضا به تو می‌دهیم و اصلاحات دقیقاً هم روی این موضوع بحث نشد در حالی که این شروط نقطه مقابل کل حیثیت جناحی است، اما گفتند قبول، بعداً من در جلسه دیگری از آقای ناطق پرسیدم که نظر شما در مورد این کار انتخابات شورا چیست؟ و آقای ناطق که آدم بسیار صاف و صادقی است به من گفت این سرکاری است و تو هم خیلی وقت نگذار، اما من گفتم شما به دیگران بگویید که در این کار دخالت نکنند، اما با وجود این که از شهرداری خوشم نمی‌آمد می‌دانستم که در شهر کارهای زیادی می‌شود کرد.»

احمدی نژاد در مورد این که چرا از کار شهرداری خوشش نمی‌آمده می‌گوید حوادثی که برای کرباسچی پیش آمده بود یکی از دلایل این عدم استقبال او از شهرداری بوده است. با این وجود احمدی نژاد آماده است که برای انتخابات کاری بکند و این کار را به تنهایی پیش ببرد. در نتیجه طرحی برای تشکیل شورای هماهنگی نیروهای انقلاب با دوسه اصل محدود می‌نویسد، تا از طریق آن در شهرها و روستاها و مناطق مختلف کشور «نیروهایی که انقلاب و آرمان‌های انقلاب را قبول دارند و می‌خواهند آن آرمان‌ها را دنبال کنند» دورهم جمع شوند. یک سال مانده به انتخابات شوراها در تهران ستادی برای هماهنگی این «نیروهای انقلاب» تشکیل می‌شود که ستاد هماهنگی برای انتخابات نام می‌گیرد. مقرر می‌کند که در هر شهری کاندیدای مورد نظر اعضای «نیروهای انقلاب» برای انتخابات شوراها تعیین شود، از اول اردیبهشت ۸۱ تا اسفند همان سال، احمدی نژاد تماماً درگیر سازمان‌دهی نیروهای انقلاب برای انتخابات شورای شهر پیش روست. تنها چند هفته مانده به انتخابات شوراها، مسئله برای فعالان حزبی جدی می‌شود. احمدی نژاد می‌گوید یک بار با باهنر و بار دیگر با فدایی بر سر این که چه کسانی باید در لیست تهران باشند درگیری لفظی جدی پیدا می‌کند و در نهایت زیر بار اضافه کردن کسانی که مورد نظر جریان‌های سیاسی نزدیک هستند نمی‌رود. می‌گوید «از یک ماه قبل، دو ماه قبل، شش ماه قبل و شاید از آغاز کار» می‌دانسته است که جریان‌هایی که به راه می‌اندازد در انتخابات دور دوم شوراها برنده خواهد شد؛ مجموعاً در تمام کشور برای این ائتلاف حدود ۶۰ میلیون تومان هزینه می‌شود که عمده هزینه آن مربوط به تشکیلات دفتر تهران است. از خلال بحث‌های همین دفتر نام «آبادگران» برای ائتلافی که به راه افتاده انتخاب می‌شود، و شیوه تبلیغات هرمی و سینه‌به‌سینه برای جذب رای توجیه می‌شود.

احمدی نژاد می‌گوید در این ده ماه تا انتخابات شوراها در بیش از ۳۰۰ جلسه در مورد این که اداره شهر باید چگونه باشد، سخنرانی کرده است، و تراکت‌های کوچک با فهرست اسامی اعضای ائتلاف منتشر شده

آقامجتبی پیام داد که من را ببیند. من رفتم دفتر رهبری، گفت آقایین شورا اصلاً آقای توکلی را دعوت نکرده برای گفت و گو، تو با این ها رفیقی، بگو اقلاً توکلی را دعوت کند حرف های او را بشنوند

است که بین مردم توزیع می شود. این در حالی است که اعضای شورای شهر اول مدام در حال موضع گیری علیه یکدیگر هستند و صدا و سیما هم با تقطیع و دامن زدن به درگیری ها از تند شدن مواضع اصلاح طلبان علیه یکدیگر استقبال می کند. همزمان جریان های اصلاح طلب لیست های متنوع و متکثری را بیرون می دهند که باعث سردرگمی بدنه رای دهندگان آنها می شود. در نهایت در ۹ اسفند ۸۱ انتخابات شورای های شهر و روستا برگزار می شود. در این انتخابات که یکی از سه انتخابات تاریخ ایران با مشارکت زیر ۵۰ درصد مشمولان حق رای است به روایت احمدی نژاد تقریباً در تمام شهر های بزرگ و مهم ائتلاف آبادگران برنده هستند.

بعد از پایان انتخابات احمدی نژاد دو جلسه با ۱۵ عضو منتخب شورای شهر تهران برگزار می کند، و به منتخبان می گوید بروید چهار سال برای مردم کار کنید و شهر را مرتب کنید، و گفتم خودم هم برمی گردم به دانشگاه! «به دوستان گفتم شما را خدا بالا آورده است، و از عدد رای هایتان هم روشن است، اگر دو میلیون رای می آوردید معنی اش این بود که محبوبیتی دارید و مردم شما را می شناسند، اما بالاترین رای شما ۲۰۰ هزار و پایین ترین رای شما ۸۰ هزار تاست. خدا از دل این [ماجرای] نشان داد که همین دموکراسی بی اعتبار هم می تواند شما را بالا بیاورد، شما بروید برای شهر کار کنید»

احمدی نژاد می گوید بلافاصله بعد از نهایی شدن نتایج انتخابات به دانشگاه برگشته است چون «کار شهرداری را دوست نداشتم» با این وجود ظرف چند روز چند نفر از اعضای شورای شهر جدید، نادر شریعتمداری، زیاری و وزیرافان در دانشگاه به دیدار او می روند تا از او برای شهرداری تهران دعوت کنند. می گوید پاسخ آنها را به تندی داده است «گفتم بروید دنبال کارتان، من نمی خواهم فردا بنویسند که فلانی آمد شورا را راه انداخت که خودش شهردار بشود، ضمن این که من از کار شهرداری خوشم نمی آید.» اما به ادعای احمدی نژاد بعد از این جلسه فشارها به شورا آغاز می شود: «این ها [که انتخاب شده بودند] با دو جناح ارتباط داشتند، در نتیجه فشار های مختلف [از جمله] فشار از دولت بر آنها آغاز شد. کاشانی رفقای در جناح چپ داشت، خادم جناحی نبود، شکیب هم همین طور. فشار دولت از یک طرف بود، فشار دفتر رهبری از طرف دیگر. جناح راست، ایثارگران از طرف دیگر اینها را برای تعیین شهردار در فشار گذاشته بودند، و در نهایت، دولت و دفتر رهبری روی آقای سعیدی کیا به توافق رسیده بودند.»

احمدی نژاد می گوید گروه های مختلف شاید ۱۰۰ نفر و بیشتر برای شهرداری تهران گزینه داشتند، یکی از گزینه ها احمد توکلی بوده است که شورا هم به او رایی پایین داد تا اصلاً مطرح نشود تا این که یک روز «آقا مجتبی پیام داد که من



را ببیند. من رفتم دفتر رهبری، گفت آقایین شورا اصلاً آقای توکلی را دعوت نکرده برای گفت و گو، تو با این ها رفیقی، بگو اقا! توکلی را دعوت کنند حرف های او را بشنوند، گفتم باشه. و به اعضا گفتم توکلی را دعوت کنید. گفتند نه، او را می شناسیم و با آن روحیات مایل نیستیم که او را دعوت کنیم. من خواهش کردم و آنها به حرمت رفاقت با من توکلی را دعوت کردند، و رای گرفتند با پنج رای او را کنار گذاشتند. شورا افتاد در استهلاک، از ۱۲-۱۳ اسفند تا ۹ اردیبهشت، باید شهردار را معرفی می کردند وگرنه وزارت کشور برای شهرداری سرپرست تعیین می کرد و دیگر به این سادگی نمی توانستند کار کنند. و اواخر فروردین دوباره به دفتر من آمدند گفتند شورا به بن بست رسیده و هر کسی که مطرح می شود ۶-۷ رای بیشتر نمی آورد و مانگران هستیم که شورا از هم بپاشد، من هم ملاحظاتی داشتم و [می گفتم] شهردار تهران بشوم باید دولت و رهبری همکاری کنند، باز آقا محبتی به من پیغام داد که اگر به شورا نیروی شورا به هم می خورد، و ما رسیدیم به این که من بروم به شورا، با اکراه البته. احمدی نژاد روی دهم اردیبهشت سال ۸۲، برای حضور در جلسه شورایی که قرار است او را به عنوان شهردار انتخاب کند، آماده می شود و پیش از ترک خانه قرآن باز می کند که با آیه «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون» رو به رو می شود، می گوید: «من یقین کردم که این شهرداری به معنی یک سری تحولات و تغییرات است» او در مسیر به دوستی که آماده تا او را به ساختمان شورا برساند هم می گوید «این رفتن ما به شورا یک دور جدید در کشور است، معادلات طوری گره خورده که این تغییر کل شبکه را عوض می کند.»

در رای گیری آن روز شورا، احمدی نژاد با ۱۲ رای مثبت، یک رای مخالف و دو رای ممتنع شهردار تهران می شود، در این زمان موسوی لاری وزیر کشور است، و احمدی نژاد می گوید بعد از انتخاب او به شهرداری، لاری فشار سنگینی به شورا اعمال کرده تا از رای خودش برگردد، «پوشه گذاشته بود روی میز، اعضای شورا را سه تا سه تا دعوت می کرد، می گفت احمدی نژاد در دوران استانداری اش پرونده داشته و اگر بیاید این پرونده ها مطرح می شود، و بسیار بد می شود، من به اعضای شورا گفتم شما بروید بگوئید این پوشه را باز کن، هر چه که هست اعلام کن، چند روز گذشت و روزنامه ها شروع کردند به گفتن همان حرف هایی که سلام قبلاً زده بود، منتها این بار سیاسی! می گفتند احمدی نژاد آدم تندی است و ...، یک روز آقای باهنر زنگ زد، گفتن من می خواهم شما را ببینم، و آمد گفت [علیه تو] گارد گرفته اند، و دولت به شدت مخالف است. من گفتم آقای باهنر تهش را بگو، گفت وزیر اطلاعات آقای یونسی من را صدا زده، گفته احمدی نژاد پرونده دارد، و اگر بیاید آن پرونده رو می شود و نظام آسیب می بیند، گفته شما برو راضی اش کن که خودش کنار برود. گفتم این حرف را جدی می گوئید؟ گفت بله، من هم گفتم به آقای یونسی بگوئید هر چه دارد منتشر کند، و اگر مرد هستند پای آن بایستند.»

احمدی نژاد با وجود این که می گوید شهرداری برایش مهم نبود، در برابر فشارهای مورد ادعا از طرف وزارت اطلاعات یونسی و وزارت کشور موسوی لاری است مقاومت می کند و می گوید که کنار نمی رود. به روایت احمدی نژاد، یونسی او را به وزارت اطلاعات دعوت می کند و به او می گوید که وزارت کشور گفته که نمی خواهد اجازه دهد که احمدی نژاد شهردار شود و از وزارت اطلاعات خواسته است که «یک چیزی درست کند». اما یونسی به او می گوید که «ما هیچ مشکلی با تو نداریم و اکثر بچه های وزارت اطلاعات طرفدار تو هستند، و تو هم [این غائله را] فراموش کن.»

بعداً وزارت کشور هم احمدی نژاد را دعوت می‌کند، «وزیر کشور دعوت کرد و خیلی احترام گذاشت. او که اعضای شورا را چند بار صدا زده بود و آن ماجراها، آمد نشست و گفت ما با شما مشکلی نداریم، سابقه‌ات هم خوب است، اما شما اجرایی هستی، خوب کار می‌کنی جریان‌های سیاسی از کار شما بهره‌برداری سیاسی می‌کنند، یعنی [به نظرش] جریان‌های سیاسی بر منافع مردم ارجحیت داشت، من گفتم آقای لاری شهر تهران کاری ندارد؟ گفت چرا، گفتم بسیار خوب من می‌روم کار می‌کنم، بهره‌برداری سیاسی اش مال شما؛ ما خدا حافظی کردیم و شاید یکی دو روز بعد حکم ما را زدنند، بسیار خشک و اداری. در حکم بود که باید قانون را رعایت کنید وگرنه با تو برخورد می‌کنیم، ما هم هیچ چیز نگفتیم.»

دست‌اندرکاران شورای دوم برای جلسه معارفه شهردار تازه تهران از محمدی گلپایگانی، رحیم صفوی، و محسن رضایی و دیگران دعوت به حضور می‌کنند. وزیر کشور به روایت احمدی نژاد بعد از ۴۵ دقیقه از آغاز جلسه به مراسم می‌رسد، و بعد از ده دقیقه آن را ترک می‌کند. احمدی نژاد می‌گوید: «اصلاً ناراحتی اش را نشان داد، خیلی غصه دار بود»

احمدی نژاد با این که می‌گوید از ابتدا برنامه‌ای برای شهردار شدن نداشته اما پیش از رسیدن به شهرداری افرادی را برای معاونت‌های مختلف انتخاب کرده است. در سوم خرداد ۸۲ او رسماً شهردار تهران است و یکی از اولین جابه‌جایی‌هایی که انجام می‌دهد منصوب کردن اسفندیار رحیم مشایی به معاونت فرهنگی شهرداری است. از اینجا، تا پایان دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد در سال ۹۲، او و دسته‌ای از اسامی تکراری که در این سال‌ها همراهش بوده‌اند در قدرت هستند.^۴

پی‌نوشت:

۱. احمدی نژاد خودش در دوران ریاست جمهوری از همین تکنیک که به مجاهدین نسبت می‌دهد برای زیر سوال بردن جواد آملی لاریجانی و متهم کردن او و خانواده لاریجانی به فساد اقتصادی استفاده کرده است.
۲. هسته‌های گرنیش در دوران نخست‌وزیری میرحسین موسوی تشکیل شده است.
۳. هادی غفاری سابقه مبارزات روشنی دارد، سال‌ها پیش از انقلاب به دلیل مبارزات سیاسی اش فراری و تحت تعقیب بوده است، احمدی نژاد می‌گوید او یک بار دیگر در سال ۶۴ در مسجد نارمک هم علیه ریاست جمهوری مقام معظم رهبری اظهار نظر کرده و موجب شده است که فضای مسجد به هم بریزد. او همچنین می‌گوید در سال ۹۰ آقای غفاری دو بار به نهاد ریاست جمهوری رفته و تلاش کرده احمدی نژاد را قانع کند که می‌خواهد مواضع قبلی اش را جبران کند و «ممکن است نامه‌ای هم برای من آورده باشد که الان در خاطر من نیست»
۴. در مورد سابقه و سیاست‌های احمدی نژاد بخصوص در دولت نهم و دهم، کتاب پوپولیسم ایرانی نوشته علی سرزعیم، توصیف جامع و دقیق عرضه کرده است که خواننده را از مراجعه به منابع دانشگاهی متعدد در مورد این دوره بی‌نیاز می‌کند.



